

مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



قبل



بعد



شماره مسلسل : بیست و چهارم

جولای 2026 میلادی مطابق سرطان ۱۴۰۵ خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره

1. به مناسبت دوساله شدن جریده «مسیر»
2. وقتی قدرت نامرئی می‌شود؛
3. خانواده‌ها: کیفیت آموزش در مکتب‌های دولتی به‌گونه نگران‌کننده‌ای سقوط کرده است
4. به مناسبت افشای لیست پنج هزار شهید بی مزار و بی کفن
5. اخلاقی بیا رغونه؛ د افغانستان د ژغورنې یوازینی لار
6. کدام تغییر؟ کدام فلسفه؟
7. ثروتی که موجب نافرمانی در میان طالبان شده است
8. چگونه ننوایبرالایسم “جنگ فقرا علیه فقرا” را مهندسی می‌کند؟
9. بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم رهبر» در کنفرانس سرتاسری
10. درد پنهان و آشکار مردمان ما و منطقه:
11. از “ناموس پرستی” اعلام برانگیز کنید.
12. سخن از کدام امنیت؛
13. مسافران جنگ در باغ سبز غرب
14. کاش آنان که ز خون دیگران سرمست اند
15. در دام k؛ روایت‌هایی از یک اپیدمی خاموش و کشنده (روایت سوم-زینب)
16. پیام تسلیت و همدردی (شهنواز «شرار» به ابدیت پیوست)
17. واه واه چه مقام است
18. کابل در حال خشک شدن
19. طلا و تریاک، جمعه خان فاتح نمودی جنجال قاچاق مواد مخدر و چپاول معادن افغانستان
20. کانکور بدون دختران؛ روایتی از پنج سال تبعیض و رویاهای دزدیده شده
21. اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان
22. اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان
23. نورستان د پارون و رستنی سیلابونه، یو طبیعی ناورین که د بی غوری پایله
24. کی جی بی در افغانستان
25. پروژه ی امپراتوری آمریکا بازی شیطان

1

به مناسبت دو ساله شدن

جریده «مسیر»

جریده «مسیر» ارکان مرکزی «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین

دو ساله شد

تاریخ 24 جولای 2026 میلادی مطابق به 02 اسد 1405 شمسی، ما شاهد دوساله شدن جریده مسیر هستیم . دقیقاً هموطنان ما به تاریخ 24 جولای سال 2024 میلادی مطابق 02 اسد 1403 شمسی، نوید انتشار اولین شماره جریده مسیر را از ورای فضای مجازی دریافت نمودند .

جریده مسیر ارکان مرکزی جبهه مردم افغانستان که در اسناد پایه یی (منشور) جما روی آن تاکید شده است، با فرازها و فرودها و پیمودن مسیر پر خم و پیچ اوضاع متشنج و بحرانی سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و تحولات عمیقی که در کشور، منطقه و جهان به وقوع می پیوسته، همگام در حرکت بوده است. این جریده تحت مدیریت کمیته فرهنگی و رهنمودهای شورای اجراییه جما با در نظر داشت شرایط و امکانات دست داشته، اینک سال دوم خود را موفقاته سپری و در آستانه ورود به سال سوم نشراتی خود میباشد .

همانطور که در منشور جما تذکر داده شده است :

» - فرهنگ جما یک فرهنگ توده نی و در خدمت زحمت کشان، کارگران بی بضاعت، دهقانان فقیر و تهیدست و افشار انقلابی است که بیش از نود فیصد نفوس کشور را تشکیل میدهند .

- فرهنگ انقلابی برای توده ها سلاح نیرومند انقلاب است. فرهنگ انقلابی قبل از آنکه شیپور انقلاب نواخته شود، انقلاب را از لحاظ ایدئولوژیک تدارک می بیند و در جریان انقلاب بخش ضروری و مهم جبهه عمومی انقلاب است. کارکنان فرهنگی انقلاب در حقیقت رهبران درجات مختلف این جبهه فرهنگی می باشند .

- زدودن بینش های خرافی و فقر علمی و آراستن توده های مردم به زیور علم و دانش

- فرهنگ ارتجاعی موجود در جامعه ما بر پایه های جهل و بینش های خرافی و عدم آگاهی از علم و دانش استوار است. به عنوان یک واقعیت باید پذیرفت که توده های مردم ما - این ارکان اساسی انقلاب کشور - به خرافات مذهبی و سموم بینش های ضد علمی آغشته هستند. رفع این حالت مستلزم پیشبرد مبارزات دلیرانه، جسورانه و در عین حال پیگیرانه فرهنگی و فکری است. دلیرانه و جسورانه بدین خاطر که در جریان این مبارزه خواهی نخواهی با حساسیت هایی ناشی از فرهنگ مستقر از سوی توده ها مواجه خواهد شد، پیگیرانه بدین خاطر که این مبارزه سخت و طولانی است و چسبیدن توده ها به خرافات و بینش های ضد علمی نباید به سرخوردگی در این مبارزه منجر گردد

- رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی همه ملیت های کشور علیه شوونیسم ملی، ستم ملی و طبقاتی، مبارزه بخاطر کسب آزادی ملی و دفاع از آن مستلزم رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی تمامی ملیت های کشور است. در شرایط جامعه چند ملیتی افغانستان این آگاهی ملی انقلابی تنها آگاهی از دسایس و توطئه های امپریالیسم نبوده، در عین حال ضدیت با شوونیسم ملی و ستم ملی و طبقاتی را نیز احتوا میکند.

- مبارزه علیه بیسوادی بر بنیاد یک ضرورت اضطراری و بسیج تمامی امکانات تعلیمی به صورت یک کارزار وسیع و پردامنه. ایجاد مراکز سواد آموزی گسترده برای سالمندان.

- تامین استقلال فرهنگی برای تمامی ملیت های کشور در جهت احیاء و شکوفایی فرهنگ های اصیل ملیت ها و تکامل متوازن و هماهنگ آنها

- محرومیت زنان از حق انسانی، مدنی، سیاسی، اجتماعی، تحصیل و فراگیری علم و دانش از علانم سلطه فرهنگ ارتجاعی مردسالار و زن ستیز در کشور است که به مثابه یکی از عوامل عمده عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی ما عمل میکند. بنابراین رفع تبعیض و ایجاد مساوات در زمینه های تحصیل، آموزش، پرورش و فعالیت های مدنی، سیاسی و اجتماعی میان زنان و مردان از وظایف این کمیته است

- محرومیت زنان از حق انتخاب لباس، کار، مسافرت، شریک زندگی، محل سکونت از مظاهر



جما باید سازگار بوده، اندیشه ها و تفکرات مشخص سیاسی و ایدئولوژیک سازمانها، احزاب، جریانات گوناگون و اشخاص در آنها مطرح نشده باشند.

جبهه مردم افغانستان «جما» از مارچ 2022 میلادی با راه اندازی وبسایت جما که حاوی مضامین و تحلیل های بکر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی - ادبی و صدها جلد کتب کمیاب و ارزشمند، بیوگرافی جانبازان و شهدای راه آزادی و عدالت اجتماعی؛ در واقع نخستین جرقه ها و تلنگر های بیداری و آگاهی انقلابی را در بین توده های زحمتکش، کارگران و دهاقین نوید دادند.

نشر اولین شماره جریده مسیر ارگان مرکزی جبهه مردم افغانستان ناشر اندیشه دموکراتیک نوین به تاریخ 24 جولای 2024 گامی مثبت دیگری برای رسیدن به این آرمان والای انسانی میباشد. با نشر و تکثیر منظم جریده مسیر از طریق فضای مجازی (مسنجر، واتساپ، فیسبوک، وبسایت، ایمیل، زوم، تلگرام...)، در هفته اخیر هر ماه میلادی با سهولت دانلود و مطالعه آن در گوشی های همراه، کامپیوتر و تبلت در اقصی نقاط جهان به شمول شهر ها و دهات افغانستان قابل دسترس میباشد. امیدواریم که در ترویج اندیشه های انسانی و بیداری جامعه دردمند و رشد شعور سیاسی توده های زحمتکش و ستمدیده این مرز و بوم امر خطیر ملی و دین انقلابی خویش ادا نموده باشیم.

کمیته فرهنگی جما با در نظر داشت مفاد و مندرجات منشور جما و مسئولیت های تشکیلاتی خود در راستای رسالت ملی از بدو آغاز نشرات جریده مسیر با سعی و تلاش خستگی ناپذیر توانسته اند؛ «مسیر» را در جهت مسیر اصولی طبق اهداف برنامه جما در بین طبقه محروم و توده های میلیونی زحمتکشان معرفی و نهادینه سازند. همانطور که در فوق تذکر داده شده، این کمیته در راستای روشنگری و ترویج فرهنگ انقلابی در بین مردم دست به ابتکارات زدند و مطابق به توانمندی و محدودیت های

متعدد امنیتی با رعایت اصول مخفی کاری در اکثر موارد موفقیت های شایانی را کسب نموده اند، اما در بعضی قسمت ها هنوز کمبودات محسوس است.

دستاوردها :

- کار منسجم در بین توده های زحمتکش افغانستان با ایجاد مراکز آموزشی و حلقات مطالعاتی

فرهنگ ارتجاعی تحمیلی فنودالی است که ضرورت یک مبارزه بی امان و پیگیر را ایجاب می کند. کمیته فرهنگی جما در این مبارزه نقش پیشگام را به عهده دارد

- نا آگاهی و جهل سیاسی دلیل عمده تحمیل و سواستفاده از توده های مردم توسط نیروهای سیاسی ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم جهانی است. بنابراین محور این اوضاع اسفبار مستلزم مبارزات سیاسی- ایدئولوژیک شجاعانه و پیگیر در میان توده های مردم است. جلسات این کمیته در هر ماه، یکبار دایر می گردد. در این جلسات اعضای مشمول کمیته روی برنامه های ذیل کار می نمایند :

- 1- کار کوتاه مدت، نشرات تبلیغاتی، اصلاحات کار، ابتکارات جدید به نفع تبلیغ اهداف و افکار جما بحث نموده و تصمیم اتخاذ می کند.
- 2- تهیه برنامه و مواد آموزشی به هدف ارتقا سطح دانش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعضای جما.

ارگان مرکزی جما و سایر نشرات

- کمیته فرهنگی و نشریات مکلف است ارگان مرکزی کمیته رهبری جما را که عمدتاً در خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مردم قرار دارد ایجاد، اداره و تنظیم نماید.
- کمیته فرهنگی و نشرات مکلف است، با استفاده از تکنولوژی عصری در قسمت ساخت وبسایت، فیسبوک و سایر منابع تبلیغاتی اقدام کند
- کمیته رهبری و کمیته فرهنگی در صورت ضرورت میتواند به انتشار نشریه یا نشریه های دیگری و همچنان جزوات و رسالات اقدام کند
- تمامی نشریه ها باید جهت تبلیغ و ترویج و پیشبرد خط ایدئولوژی - سیاسی، مرامنامه، اساسنامه و بویژه برنامه جما فعالیت نمایند
- ارگان نشراتی جما تحت عنوان «مسیر» برای پیشبرد مباحث سیاسی- ایدئولوژیک و بیداری اذهان توده ها به نشرات می پردازد.
- کمیته فرهنگی مقالات وارده را بعد از غور و تحقیق منابع آنها درج و ثبت برگه و سایت جما می کند. مطالب و مضامین وارده با اهداف عمومی



نمایم ، رفیق رحیم وحدت و رفیق ناظر حسین حسینی . این دو رفیق در پروسه ایجاد و تشکیل جما با تمام مساعی سهم ارزنده و انقلابی خود را ادا نمودند . یاد و خاطرات عزیزشان در یکایک صفحات نشرات جما جاویدان خواهد ماند .

قوت ما در اتحاد و همبستگی ماست !

همبستگی ملی ما ضامن پیروزی ماست!

برای ایجاد و اعمار جامعه آزاد و مستقل همه با هم !

زنان افغانستان نصف پیکر جامعه است !

بدون مشارکت زنان افغانستان رسیدن به جامعه آزاد و مترقی ممکن نیست!

فرهنگ انقلابی برای توده ها سلاح نیرومند انقلاب است!

فرهنگ انقلابی ، در جریان انقلاب بخش ضروری و مهم جبهه عمومی انقلاب است!

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»

02 اسد 1405 شمسی مطابق 24 جولای 2026 میلادی

مسیر، اومید یولیمیز، یاروغ یول،

خلق دیلیده یاتر دویمه س قول،

حق سوزینی الگه یتکزر هر زمان،

عدالت اوچون اورر داند بو جان..

(«مسیر» راه روشن امید است؛ پیام حق را به مردم

می‌رساند، چراغ اندیشه و دانش است، مردم را به

همبستگی، دوستی و مهر به میهن فرا میخواند و آرزو

می‌کند که همواره در دل مردم باشد.)

● ایجاد مراکز آموزشی برای طبقه اناث

● راه اندازی مراکز آموزشی و تربیه ، تولیدات

کوچک و محصولات محلی جهت تقویت اقتصاد

روستایی (تولید و تربیه مرغ ، خیاطی- گلدوزی

، رسامی - خطاطی ، تهیه روب بادنجان رومی ،

آچار - ترشی و مربا)

● ایجاد حلقات مطالعاتی در میان جوانان

● پخش چندین شب نامه در شهرهای کابل ، پروان

، تخار، فاریاب ، بغلان ، غزنی ، هرات ، بلخ

● راه اندازی بخش آموزش و پرورش جوانان با

تهیه برنامه آموزشی مدون در بخش های :

جامعه شناسی ، تاریخ ، اقتصاد سیاسی ، فلسفه ،

واژه های سیاسی ، مارکسیسم ، بخش گزارشات و

تحلیل اخبار (وقایع مهم ملی و بین المللی)

● ایجاد زمینه بحث های پلمیک سیاسی با افراد ،

حلقات ، گروه ها و جریان ها سیاسی چپ

انقلابی و ملی

● تبادل نظر و انتقال تجربیات با سازمان ها و

نهادهای سیاسی و انقلابی بین المللی

کمیودات :

● بنابر مشکلات اقتصادی تاکنون ما موفق نشدیم

که جریده مسیر را بشکل چاپی پخش و تکثیر

نمایم . امیدواریم که این کمیود را به کمک و یاری

دوستان و علاقمندان جریده مسیر حل نمایم .

● بنابر مشکلات اقتصادی و وضع بحرانی جامعه ،

بعضی از پروگرام ها و پروژه های تولیدی -

آموزشی استمرار نیافت

● در بخش تحقیق و مطالعه مسائل حاد اجتماعی و

ملی ، تحلیل طبقاتی کمیودات جدی موجود است

● در بخش وجوه مالی و اقتصادی مشکلات هنوز

پابرجا هست .

بنابراین کمیته فرهنگی جما دوساله شدن جریده مسیر را با

ابراز خرسندی ، نشر 24 شماره جریده مسیر و یک شماره

ویژه را صمیمانه و رفیقانه برای شورای رهبری جما و

تمام جامعه دردمند افغانستان تبریک و تهنیت گفته خود را

ملزم به ادامه نشر این جریده دانسته و تعهد میسپارند که در

بهبود و غنای آن از هیچ گونه سعی و تلاش دریغ و

مضایقه نمی ورزند.

در اینجا لازم میدانیم که از دو رفیق گرامی که به ابدیت

پیوسته اند و بطور فیزیکی در جمع ما نیستند ، اما یاد ،

خاطرات و باورهایشان همیشه و جاویدان است ، یاد دهاتی



پیام تبریکی حلقات مطالعاتی «اخگر» و «روستاخیز»

یک جرعه کوچک می‌تواند آتش عظیمی در کوهستان برافروزد. دو سال پیش در تاریک‌ترین مقطع از تاریخ معاصر جامعه تحت ستم ما آنهم زمانی که تاریک‌اندیشی بنیادگرایانه و ارتجاع حاکم زنجیرهای اسارت را بر دست و پای زنان و زحمت‌کشان محکم‌تر میکرد جریده «مسیر» به عنوان ارگان مرکزی جبهه مردم افغانستان «جما» و ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین تجلی یافت. امروز در شرایطی قدم به سومین سال حیات پر بار این سلاح برنده فرهنگی و ایدئولوژیک می‌گذاریم که تضادهای طبقاتی و اجتماعی در سراسر کشور به اوج خود رسیده‌اند.

ما در حلقه مطالعاتی اخگر و حلقه مطالعاتی روستاخیز به عنوان تشکلهای مستقل ایدئولوژیک که همگام و در پیوندی ارگانیک با کمیته فرهنگی جما رزم مشترک فکری را پیش بردیم، می‌بریم اعلام می‌داریم که «مسیر» تنها نشریه گذرا نیست بلکه سنگر مستحکم جنگ ایدئولوژیک، شیپور بیداری توده‌های محروم و انعکاس‌دهنده فریاد خروشان زنان، کارگران، دستفروشان و توده‌های تحت ستم علیه نظام انحصاری بوروکراتیک حاکم است.

بدون شک انقلاب جدا از تئوری انقلابی ناممکن است. کمیته فرهنگی «جما» در همکاری مشترک حلقه‌های ما و با درک درست از این اصل بنیادین، «مسیر» را به عنوان پیش‌قراول مبارزه فکری علیه دو جبهه شوم مجهز کرد:

اول، ارتجاع خفقان‌آور داخلی، فاشیسم مذهبی و فرهنگی حاکم.

دوم، امپریالیسم جهان‌خوار و مهره‌های مندرس و معامله‌گر فراری که دهه‌ها با خون خلق مظلوم تجارت کرده‌اند.

توده‌های افغانستان در طول دو سال گذشته از طریق سطرهای سرخ «مسیر» آموختند که آزادی و رهایی، نه از دل کنفرانس‌های سازشکارانه سازمان ملل متحد و لابی‌گری‌های خانانه واشنگتن، نیویورک، اروپا، کشورهای همسایه و دوحه، بلکه از آدرس آگاهی طبقاتی، تشکیل‌یافتگی و ایستادگی همه‌جانبه خلق به دست می‌آید. رسالت این جریده در مطابقت با منشور جبهه مردم افغانستان، تعریف خط فاصل مشخص میان صف خلق و صف دشمنان خلق است.

در طول ۲۴ ماه گذشته، نویسندگان، کارگران فکری و رفقای ما در کمیته فرهنگی «جما» و حلقه‌های همکار، تحت شدیدترین شرایط امنیتی و تروریسم دولتی، قلم‌ها را به تفنگ‌های ایدئولوژیک تبدیل کردند. «مسیر» در این مدت توانست:

* افشای ماهیت طبقاتی ارتجاع: برملا ساختن سیاست‌های ضد کارگری، زن‌ستیزانه و بهره‌کشانه‌ای که توده‌ها را به خاک سیاه نشانده است.

* سازماندهی افکار دموکراتیک نوین: ترویج فرهنگ متری و علمی در تقابل با خرافه‌پرستی و فرهنگ تسلیم‌طلبی فئودالی.

* پشتیبانی از جنبش‌های نوین اجتماعی: بازتاب شجاعت‌های بی‌نظیر جنبش اعتراضات زنان و تبدیل کردن صدای کارگران و زحمت‌کشان به گفتمان اصلی مبارزه.

خط مشی «مسیر»، خط مشی توده‌ای است؛ یعنی از توده‌ها گرفتن و به توده‌ها دادن. این نشریه درد دست فروشان کابل، رنج دهقانان فاریاب و زنجیر اسارت زنان افغانستان را گرفت و آن را در قالب آگاهی انقلابی و تحلیل علمی دموکراتیک نوین بازتولید کرده و می‌کند.

رفقا، مبارزان و حامیان جبهه مردم افغانستان

ورود به سال سوم فعالیت، برای حلقه‌های همکار «اخگر» و «روستاخیز» و کمیته فرهنگی جما، جشن و پایکوبی نیست، بلکه تجدید میثاق خونین با اهداف بلند توده‌ها است. ما در حالی قدم به سال سوم می‌گذاریم که فقر، بیکاری و استبداد بیداد می‌کند. در چنین بستری، وظیفه ما سنگین‌تر از هر زمان دیگری است. قلم‌ها باید برنده‌تر، تحلیل‌ها عمیق‌تر و توضیح ایدئولوژیک آگاهی در میان توده‌های کارگر باید وسیع‌تر شود.

ما باید به حواشی شهرهایی برویم که کارگرانش نان چاشت ندارند؛ باید به قلب کوره‌پزخانه‌ها و کارگاه‌های نمودر نفوذ کنیم. رسالت سال سوم «مسیر»، پیوند زدن تئوری دموکراتیک نوین با پراتیک رزمجویانه توده‌ها در دهات، کارخانجات و سرک‌ها،.. است. تا زمانی که بیداری ایدئولوژیک به یک نیروی مادی و توده‌ای تبدیل نشود، زنجیرهای اسارت گسسته نخواهند شد.

فراخوان به تمام نیروهای ملی، متری و انقلابی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما» به همراه حلقه‌های مطالعاتی «اخگر» و «روستاخیز» به مناسبت



ملی انقلاب غږ راپورته کړی، هغه غږ چې د زوریدلی ولسونو د زړونو له تل راپورته کیږي، د انساني ژوند او ټولنیز عدالت سرچینه او د طبقاتي مبارزې رېښتی غږ دی. خلانده او روښانه وساتي.

«مسیر» زموږ د طبقاتي ټولنې انقلابي ويانده ژبه، خپلواک بی پرې لید، د بیوزلو پرگنو د مظلومیت غږ او د فکري ژمنتیا ارگان خپل دوه کلن مزل په ډیر ویاړ بشپړ کړ، او د خپل انقلابي مسیر درېیم کال بهیر ته، په لا پیاوړي هوډ، اراده او نه ستوماتیدونکي هلو ځلو مخ په وړاندې درومی.

«مسیر» د خپل دوه کلن انقلابي عملی دریځ او تگلارې په ترڅ کې وښودله چې د رېښتی مقاومت ژبه، د بزگرانو، کارگرانو، بیوزله کسبه کارانو او د وینې وجدان غږ، د طبقاتي مبارزې د حقیقت هنداره او د بیوسه ولس د ارادې ژوندی انځور دی. دا له دې کبله چې دا غږ د هغو انسانانو غږ دی چې د ملی طبقاتي استبداد، بنسټپاله ارتجاع، د بنکیلاک د لاسپوڅو او مزدورانو، وینه زبېښونکي ټوپکمارو او هر ډول ظلم او بیعدالتي پر وړاندې بی لارښود انقلابي سنگر غوره کړی ده. «مسیر» په پوره باور د خپل روښانده انقلابي بی پرې او بی تبعیضه خپلواک انقلابي دریځ، د افغانستان زوریدلی ولس سره اوږده په اوږده د ملی انقلاب په ګډ مارش کې خپله ونډه واخلي. په همدې موخه د هیواد د استقلال، آزادۍ، ملی واکمنۍ او ټولنیز عدالت پلی کولو په خاطر د هر ډول ملی - طبقاتي ستم او بیعدالتي په وړاندې بی خپل روښانه دریځ غوره کړی او بی امانه انقلابي مبارزه بی پیل کړې، تر څو د یو آزاد، آباد، خپلواک، سمسور او بی پرې پر مخ تللی افغانستان چې ټول وګړی پکې برابر او بی توپیر په ګډه کوربه وي؛ او خلک په خپله خوښه یو خپلواک نظام رامنځ ته کړي، غوښتونکي ده.

«مسیر» خپل ملی او انقلابي رسالت ګڼي، چې زموږ زوریدلی ولس له سیاسي استبداد، ټولنیز ملی طبقاتي ناورین، اقتصادي بیوزلي، نیابتی ډلو ټپلو شوکمارۍ، توکمیز تاوتریخوالی، ټولنیز فرهنګي ژور توپیر او ناندری، بنسټپاله دیني وسله والو ځواکونو واکمنۍ چې ګران افغانستان یی په خپلو کرغیرونو منګولو کی راکړ او له سختو کړاوو سره لاس په ګریوان کړی؛ له خپل انقلابي ملګرو بزگرانو، دهقانو، کارگرانو او بی وزله خواریکښو سره په ګډه، د ملی دموکراتیک انقلاب په بهیر کې د جګړې خپلی هیواد کیښتی د بری ساحل ته ولیږدوی.

دوسالګي این ارګان مرکزی، تمام قلمېدستان متعهد، روشنفران ارګانیک، جوانان انقلابی و مدافعان راستین حقوق کارگران و زنان را فرا می خوانند تا با قلم، اندیشه و کلام خود به غنای جریده «مسیر» یاری رسانند. اجازه ندهید بوق های تبلیغاتی امپریالیسم و رسانه های سازشکار ارتجاع، افکار عمومی را مسموم کنند. «مسیر» را به سنگر خودتان تبدیل کنید. هر مقاله شما، هر گزارش شما از ظلم ارتجاع، فاشیسم مذهبی، فرهنگی و سرمایه داری حاکم، ضربه ای است بر پیکر فرسوده استبداد. نابود باد استبداد، ارتجاع و امپریالیسم!

با حرمت

حلقات مطالعاتی اخگر و روستاخیز

۱۵ جولای ۲۰۲۶

افغانستان

جریده وزین مسیر، آینه ی صبح امید و پیام آور
روشنگری اندیشه هاست.

(مسیر تانګ کوټیشی نی ګوزګوسی و اوینو پارلاقی نی
ایلچی سی ډیر.)

«مسیر»؛ د افغانستان د زوریدلی ولس د آزادی، ټولنیز عدالت او طبقاتي مبارزې رېښتی غږ

«مسیر» د افغانستان ولس د جبهې مرکزي نشراتي ارګان او دیموکراتیکو افکارو ناشر، پوره دوه کلن شو. دې میاشتې جریدي د ۱۴۰۳ لمریز کال د زمري په دویمه د افغانستان ولس لپاره د ملی انقلابي هوډ او دین د اداکولو په موخه، د خپل پیل لمړنی انقلابي غږ پورته کړ، ترڅو د امپریالیسم، د بنکیلاکۍ استبداد د لاسپوڅو، د اسلامي بنسټپاله ارتجاع، ټولنیزه بی عدالتي، او د اوسنی طالبانی قرون وسطایی واکمني طبقاتی تاراک او چاپیریال د ژورو تیارو په زړه کې



لاري گودر د خپل پياوړی واک اود ملی یو والی په انقلابی ویناوې او یوستون تر لاسه کوي. له همدې امله، «مسیر» په خپل ټینګ هوډ د خپل درېیم کال په پیل، خپل زوریدلی ولس سره لاس په لاس د آزادۍ، استقلال، رېښتی ټولنیز عدالت، ملي خپلواکۍ او ټولنیز ژور بدلون د سپېڅلي آرمان د پوره کولو لپاره خپل فکري او انقلابی مورچل لاتینګوي، او د حقیقت چیغه او بیرغ به لا نور هم جګ او لوړ ساتي او د طبقاتی ملی مبارزې ستر کاروان سره به تر هغې مل وي، خو د افغانستان ولس د استبداد له زنجیرونو خلاص او د آزاد، عادلانه او انساني سباوون څښتن شي. نو له دې امله «مسیر» ته د دې ملی انقلابی رسالت او ملی دیموکراتیک غورځنګ کاروان سره ملتیا د لاپیاوړتیا او بریالیتوب هیله کوم.

په وړاندې د افغانستان د آزادۍ او ملی واکمنۍ په لور ملی- طبقاتی مبارزه د افغانستان زوریدلي ولس دخلاصون یوازی لار ده

لیکنه: کلیوال آشنا

سره له دې چې نړیوال بنګیلاک، استعمار پورې تړلی بنسټپاله ارتجاع، او طالبانی خوسا نظام د افغانستان په برمه او زوریدلي ولس باندې خپل د غبن، ظلم او سانسور توره څرمن غوړولي، وزګارۍ او بی روزګارۍ د خلکو ژوند له ستر انساني ناوړین سره مخ کړی، د نجونو په زده کړو او دینځو په کار او روزګار یی توکمیز جنسیتی بندیز لېږولی، د بیان ازادي یی تر پښو لاندې کړې، د قلم خاوندان یی تر فشار لاندې راوستی، د آزاد ملی انقلابی افکارو پوره مخنیوی کوي، د هر ډول ملی ټولنیز خوزښت په وړاندې خنډ واقع کیږي او په پوره سانسور او وحشت خپله کرغیرنه ارتجاعي واکمنۍ کوي؛ خو «مسیر» خپله ملی انقلابی دنده بولی چې د ژغورنې، روښاندۍ او ویناوې روښانه مشعل لا روښانه، د عدالت غوښتنې غږ لاوچت، څپانده او خپل ملی انقلابی هوډ او دخلکو په وړاندې خپل ملی تعهد وړاندې بوځي.

«مسیر» د افغانستان اوسنی توپانی شرایطو په منځ کې د انقلابی غورځنګ مخکښ په توګه د هیواد په ګوډ ګوډ کې خپل انقلابی مشعل روښانه ساتلی، د ناهیلی په شیبو کې د حق او عدالت پلویانو ته د فکر قوت او انرژۍ ورکوي او د مجازي فضا له لارې د خپل ژوبل هیواد او خوږمن هیواد وال بچیانو تر غوړونو د آزادۍ او ملی انقلاب پیغام رسول خپل رسالت ګڼي.

«مسیر» په تېرو دوو کلو کې پوره هڅه کړې چې د افغانستان، سیمې او نړۍ سیاسي بدلونو او ټولنیزو خوځښتو ته په ژور لید سره ډیر روښانه، بی پرې انقلابی دریځ، او د هېواد د برخلیک ټاکونکو مسئلو په اړه ملي او مترقي خپلواک دریځ باندې ټینګار وکړي او د ولس د حقونو، آزادۍ، ټولنیز عدالت، ملي یووالي او ټولنیز پرمختګ غږ پورته کړي. «مسیر» تل هڅه کړې چې د مظلوم ولس چیغه هېڅکله چوپه پاته نه شي، د مستقله ملی مقاومت روښانه ډیوه لا نوره هم ځلانده وساتل شي او د ملي شعور د ویناوې پاڅون په کاروان کې د آزادۍ تر سباوون پورې خپل مزل ته په پوره ډاډ دوام ورکړي.

موږ ژور باور لرو چې که چیرې مسؤلانه روښاند ګام او قلم، د ملی انقلابی ویناوې په مټ د ولس منګولو ته ورشي، دا له هر ډول قوی او زورورې وسلې پیاوړې وي؛ په حقیقت باندې که هر څومره خاورې واړول شي، بیا هم په شکل داشکالو د رڼا سپرغی خپروې او خلک بالاخره پوهیږي او باور پیدا کوي؛ ولس که هر څومره وځپل شي، له تیرو ترڅو تجربو په زده کړه هرو مرو د حقیقت رښتی

د «مسیر» درنې جریډې په ویاړ

مسیره ! ته د فکرونو رنایی
د تورو شپو په زړه کې سیایی
ستا په پاتو کې د ولس غږ پورته
د حق، عدالت او وفا انگازې خوري
ته د قلم د سپېڅلي لارې ملګري
د پوهې، مینې او بیدارۍ هندارې
چې هره کرښه دې پیغام د امید شي
دخوان نسل لپاره د ژوند نوی نغمه شي
مسیره ! ستا نوم دی تل روښانه وي
دوطن په آسمان کې دې ستوری ځلانده وي
د رښتیا بیرغ دی لوړ، پیاوړی ولاړ وي
ستا هره ګڼه دې دخلکو په زړونو کې یادوي

انګار



ای صدای قلم ! تو سرچشمه الهام هستی
همراه مبارزان، افق‌های تازه را گشوده‌ای

اشعار و نوشته‌های انقلابی‌ات
همواره پیام بیداری و اقدام را منتشر میکند

چه بسیار خودفروختگان را رسوا کرده‌ای
و نوشته‌هایت سبب افشای آنان شده است

دلاوران بزرگ و آزاده را گرمی داشته‌ای
یار و همراه مجید، جرئت و پویا بوده‌ای

برای مبارزات مردم، آینه‌ای شده‌ای
و در جریان تاریخ، نور و فروغ پراکنده‌ای

دوکتور گداز

مسیر

در مسیر راه پر آشوب مرگ و زنده‌گی
میدهد نور امید اعتلا پخش مسیر

بر فراز قلعه علم و خرد جایش بود
بهر بیداری مردم مهرشد نقش مسیر

میکند تحلیل و تفسیرش ز علم و معرفت
رهنمای خلق شد اشعار جان بخش مسیر

انتقادش سودمند و بهر اصلاح عموم
وادی فتح و ظفر پیموده تا رخس مسیر

روز میلادش مبارک اعتلایش بر دوام
تازه‌های بکر دانش میدهد شخص مسیر

کاخ استبداد لرزاند کلام آتشین
با طنین پرشکوه و نعر آذرخش مسیر

از گداز شعله‌های شورانگیز سخن
تخم بیداری فشاند نم نم بغش مسیر

دوکتور گداز

(مسیر) افغانستان مردم‌نینگ جبهه سی
(جما)نی

نشراتی اوارگانی نینگ جریده سی ایککی
نیل لیگی مناسبتی بیلن تبریکلب ایتیلدی

قلم نینگ سیسی

(مسیرینگ) یاختی و آنکله یاروتماق
سینینگ آیده نگ گه ایرمیش خلق مشتاق

سینینگ تحلیل و تفسیرینگ عجایب
تمیز ایله قرالیک لردن آپ آق

قلم نینگ سیسی سن الهام گه منبع
کورشیچی آیده بیرله آلدینگ آفاق

سنه اشعار و مضمون انقلابی
نشر ایلاوچی سن تنفیذ و سورماق

عیبالب نیچچه اوز ساتقو نیچلرنی
سنینگ یازو لرینگ بولیب دی چقماق

قیلیب تجلیل بویوک عیار با تور لر
مجید و جرئت و پویای اورتاق

بولیب سن کوزگو ایل کورش لرینگ
تاریخ آقیمی ده سن یاغدو ترماق

دوکتور گداز

ترجمه روان این شعر از زبان ازبکی به فارسی
آمده است:
به مناسبت دومین سالگرد انتشار جریده «مسیر»؛
ارگان نشراتی جبهه مردمی افغانستان (جما)

صدای قلم

«مسیر» تو روشنی‌ها را می آفرینی
مردم مشتاق رسیدن به روشنایی تو هستند
تحلیل و تفسیر های شگفت انگیزت
تاریکی‌ها را به سپیدی و روشنایی بدل می‌کند



2

وقتی قدرت نامرئی می‌شود؛

چگونه گرامشی، ادوارد سعید و چامسکی

سازوکار سلطه مدرن را آشکار کردند

ارزش‌ها، باورها و برداشت‌های فرهنگی، منافع خود را به صورت منافع همگانی جلوه می‌دهند.

مدرسه، دانشگاه، رسانه، خانواده، نهادهای دینی و دیگر نهادهای فرهنگی، تنها محل آموزش یا انتقال اطلاعات نیستند. این نهادها به تدریج تصویری از جهان می‌سازند که چنان طبیعی به نظر می‌رسد که کمتر کسی درباره منشأ آن پرسش می‌کند.

در این فرآیند، ایدئولوژی به «عقل سلیم» تبدیل می‌شود.

گرامشی میان دو حوزه تمایز قائل می‌شود. نخست، جامعه سیاسی که ابزارهای اجبار، مانند ارتش، پلیس و دستگاه قضایی را در اختیار دارد. دوم، جامعه مدنی که در آن رضایت مردم شکل می‌گیرد. از نظر او، حکومت‌های مدرن زمانی پایدار می‌شوند که بیش از آنکه به زور متکی باشند، بتوانند رضایت عمومی را تولید کنند.

در این میان، نقش «روشنفکر ارگانیک» بسیار تعیین‌کننده است. مقصود گرامشی صرفاً نویسندگان یا استادان دانشگاه نیست، بلکه همه کسانی هستند که اندیشه‌های طبقه حاکم را در قالبی پذیرفتنی و روزمره به جامعه منتقل می‌کنند و به آن مشروعیت می‌بخشند.

بر همین اساس، گرامشی معتقد بود تغییر واقعی تنها با انقلاب سیاسی حاصل نمی‌شود. او از «جنگ مواضع» سخن می‌گفت؛ مبارزه‌ای بلندمدت در عرصه فرهنگ، آموزش، رسانه و اندیشه برای بازسازی فهم عمومی از واقعیت.

نمونه روشن این وضعیت، رویای آمریکایی است؛ این باور که هر فردی صرفاً با تلاش شخصی می‌تواند به موفقیت و ثروت برسد. چنین برداشتی معمولاً نقش ساختارهای اقتصادی، نابرابری‌های اجتماعی و امتیازهای موروثی را نادیده می‌گیرد و شکست را به کمکاری فرد نسبت می‌دهد، نه به ساختارهای ناعادلانه.

ادوارد سعید؛ سلطه از راه تصویرسازی

قدرتی که برای حفظ خود به تانک و نیروهای مسلح در خیابان نیاز دارد، پیش از هر چیز از خودش بیمناک است. اما گونه‌ای دیگر از قدرت نیز وجود دارد؛ قدرتی که نه در میدان‌ها، بلکه در ذهن انسان‌ها مستقر می‌شود. قدرتی که مردم را وامی‌دارد از نظامی دفاع کنند که آن را حاصل انتخاب و باور آزاد خود می‌پندارند.

همین‌جا، در مرز باریک میان اجبار و رضایت، یکی از مهمترین پرسش‌های اندیشه سیاسی معاصر شکل می‌گیرد: چگونه انسان‌ها به پذیرش آنچه بر آنان تحمیل شده است رضایت می‌دهند، تا جایی که آن را انتخاب خود می‌دانند؟

سه تن از برجسته‌ترین متفکران سده بیستم، آنتونیو گرامشی، ادوارد سعید و نوآم چامسکی، هر یک از زاویه‌ای متفاوت، به همین پرسش پرداختند. آنان از سنت‌های فکری گوناگون می‌آمدند، اما همگی به یک حقیقت مشترک رسیدند: سلطه، پیش از آنکه بر بدن‌ها حکومت کند، بر ذهن‌ها فرمان می‌راند.

گرامشی؛ هنگامی که فرهنگ به ابزار قدرت تبدیل می‌شود

آنتونیو گرامشی مهمترین آثار خود را در زندان حکومت فاشیستی ایتالیا نوشت. او در همان شرایط دشوار، مفهوم «هژمونی فرهنگی» را مطرح کرد؛ مفهومی که تا امروز یکی از بنیادی‌ترین ابزارهای فهم قدرت سیاسی به شمار می‌رود.

از نگاه گرامشی، طبقات حاکم تنها با زور و سرکوب بر جامعه مسلط نمی‌شوند. آنان با ساختن مجموعه‌ای از



چامسکی؛ چگونه رضایت ساخته می‌شود

اگر گرامشی فرهنگ را کانون سلطه می‌دانست و سعید بر دانش و تصویرسازی تمرکز داشت، نوآم چامسکی توجه خود را به رسانه‌ها معطوف کرد.

او همراه با ادوارد هرمن، نظریه‌ای را مطرح کرد که نشان می‌دهد رسانه‌ها چگونه می‌توانند در جوامع مردم‌سالار، رضایت عمومی را برای سیاست‌های حاکمان تولید کنند.

چامسکی معتقد بود در نظام‌های مردم‌سالار، استفاده مداوم از زور بسیار پرهزینه است. بنابراین حکومت‌ها بیش از هر چیز به پذیرش افکار عمومی نیاز دارند.

اما این پذیرش همیشه حاصل آگاهی آزادانه نیست.

رسانه‌ها نه تنها درباره آنچه باید دیده شود تصمیم می‌گیرند، بلکه تعیین می‌کنند چه موضوعاتی اساساً دیده نشوند. این همان سازوکاری است که می‌تواند توجه جامعه را به برخی مسائل جلب و همزمان مسائل مهم‌تر را از میدان دید خارج کند.

یکی از شناخته‌شده‌ترین نمونه‌ها، پوشش رسانه‌ای جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ بود. بخش بزرگی از رسانه‌های اصلی آمریکا، ادعاهای دولت درباره وجود سلاح‌های کشتار جمعی را بدون بررسی کافی بازتاب دادند و دیدگاه‌های مخالف کمتر مجال حضور یافتند. نتیجه آن شد که بخش قابل توجهی از افکار عمومی، جنگ را اقدامی ضروری تلقی کرد.

از نگاه چامسکی، قدرت تبلیغات بیش از آنکه در دروغ آشکار باشد، در انتخاب موضوعات، شیوه روایت و حذف بخش‌هایی از واقعیت نهفته است.

سه روایت، یک حقیقت

گرچه گرامشی، سعید و چامسکی از سنت‌های فکری متفاوتی برخاسته‌اند، اما تحلیل‌های آنان تصویری مکمل از سازوکار سلطه ارائه می‌دهد.

ادوارد سعید بحث گرامشی را از درون جامعه به روابط میان شرق و غرب گسترش داد. او در کتاب مشهور «شرق‌شناسی» نشان داد که استعمار، پیش از آنکه سرزمینی را اشغال کند، آن را در ذهن‌ها بازسازی می‌کند.

به باور سعید، شرق آن‌گونه که در بسیاری از آثار غربی توصیف شده، یک واقعیت عینی نیست، بلکه تصویری است که طی قرن‌ها در ادبیات، هنر، پژوهش‌های دانشگاهی و سیاست ساخته شده است.

در این تصویر، شرق غالباً سرزمینی غیرعقلانی، عقب‌مانده، مرموز و نیازمند هدایت معرفی می‌شود، در حالی که غرب خود را نماد خرد، پیشرفت و تمدن می‌نمایاند.

این تصویرسازی تنها یک خطای علمی یا پیش‌داوری فرهنگی نیست، بلکه زمینه‌ای برای مشروعیت بخشیدن به سلطه سیاسی و استعمار فراهم می‌کند.

سعید این وضعیت را «سلطه معرفتی» می‌نامد. از نظر او، هر کس که حق تعریف دیگری را در اختیار بگیرد، بخش مهمی از قدرت را نیز به دست آورده است.

خطر زمانی عمیق‌تر می‌شود که ملت‌های تحت سلطه، همین تصویر تحقیرآمیز را درباره خود بپذیرند و جهان را از نگاه استعمارگر ببینند.

در این میان، فرهنگ نقشی اساسی ایفا می‌کند. رمان، سینما، نقاشی، پژوهش‌های دانشگاهی و حتی گزارش‌های خبری، همگی می‌توانند در ساختن این تصویر مشارکت کنند.

برای نمونه، سال‌ها بسیاری از فیلم‌های هالیوود، اعراب را یا تروریست‌هایی افراطی، یا ثروتمندانی فاسد، یا مردمانی ناتوان از اداره جامعه خود نشان می‌دادند. این بازنمایی‌ها تنها برای سرگرمی نبودند، بلکه به شکل‌گیری ذهنیتی کمک کردند که مداخله سیاسی و نظامی در خاورمیانه را اقدامی طبیعی و حتی ضروری جلوه می‌داد.



3

خانواده‌ها: کیفیت آموزش در مکتب‌های دولتی به‌گونه نگران‌کننده‌ای سقوط کرده است

شماری از خانواده‌هایی که فرزندان‌شان در مکتب‌های دولتی کابل درس می‌خوانند، از پایین بودن کیفیت آموزش در این مکتب‌ها شکایت دارند. آنان می‌گویند که روش‌های آموزشی موجود پاسخ‌گوی نیازهای یادگیری دانش‌آموزان نیست و به همین دلیل ناگزیرند علاوه بر هزینه‌های مکتب، برای آموزش‌های تقویتی و فراگیری زبان نیز هزینه‌های جداگانه بپردازند و فرزندان‌شان را به مراکز آموزشی بیرون از مکتب بفرستند. به گفته این خانواده‌ها، شیوه تدریس در صنف‌ها بیشتر بر حفظ مطالب و یادداشت‌برداری استوار است و فرصت کافی برای بحث، تحقیق و پرورش تفکر انتقادی در اختیار دانش‌آموزان قرار نمی‌گیرد. آنان مدعی‌اند که در سال‌های اخیر توجه لازم به بهبود کیفیت آموزش از سوی طالبان صورت نگرفته و بیش‌تر تمرکز بر موضوعاتی چون پوشش و ظاهر دانش‌آموزان و آموزگاران بوده است. این خانواده‌ها در گفت‌وگو با روزنامه ۸ صبح می‌افزایند که کمبود لابراتوارهای مجهز، کتابخانه‌های معیاری و صنف‌های کمپیوتر از مشکلات اساسی مکتب‌های دولتی است. به گفته آنان، در برخی موارد حتا زمانی که تجهیزات لابراتواری موجود است، به بهانه جلوگیری از خراب شدن وسایل، آموزش عملی انجام نمی‌شود و دروسی مانند فزیک و کیمیا عملاً به‌صورت نظری تدریس می‌گردد. از دید آنان نبود آموزگاران مسلکی و همخوان نبودن رشته تحصیلی برخی آموزگاران با مضامین درسی، بر کیفیت آموزش تاثیر منفی گذاشته است. به باور آنان، این وضعیت باعث شده است که شماری از خانواده‌ها فرزندان‌شان را به مکتب‌ها و مراکزهای آموزشی خصوصی منتقل کنند. در غیر این صورت، به گفته آنان، شانس موفقیت در امتحان کاتکور به‌گونه چشم‌گیری کاهش می‌یابد.

حسن، پدر یکی از دانش‌آموزان، می‌گوید که شیوه‌های آموزشی در مکتب‌های دولتی همچنان بر روش‌های سنتی استوار است و نوآوری چندان در آن دیده نمی‌شود. به گفته او، آموزگاران بیش‌تر مطالب کتاب را تدریس می‌کنند و فرصت کافی برای آموزش عملی یا استفاده از روش‌های نوین وجود ندارد. این پدر می‌افزاید: «آموزگاران معمولاً همان مطالب کتاب را تدریس می‌کنند و فرصت چندان برای

گرامشی نشان می‌دهد چگونه فرهنگ، رضایت را تولید می‌کند.

سعید توضیح می‌دهد چگونه دانش و تصویرسازی، سلطه را مشروع می‌سازند.

چامسکی آشکار می‌کند که رسانه‌ها چگونه افکار عمومی را جهت می‌دهند و رضایت را می‌سازند.

وجه مشترک هر سه این است که خطرناک‌ترین شکل سلطه، سلطه‌ای نیست که با خشونت خود را نشان دهد، بلکه سلطه‌ای است که دیده نمی‌شود.

سلطه‌ای که ایدئولوژی را به حقیقتی بدیهی تبدیل می‌کند، کلیشه‌ها را به واقعیت بدل می‌سازد، خبرهای ناقص را جایگزین حقیقت می‌کند و انسان را به جایی می‌رساند که محدودیت‌های تحمیل‌شده را انتخاب آزاد خود بپندارد.

شاید مهم‌ترین میراث فکری این سه متفکر همین باشد: قدرت، زمانی به اوج خود می‌رسد که دیگر نیازی به نمایش قدرت نداشته باشد؛ هنگامی که مردم، بی‌آنکه بدانند، خود نگهبان نظمی شوند که بر آنان سلطه دارد.



روبرداشت از صفحه: Majid Roshane Zadeh

مشکل ما با طالبان صرف بستن مکاتب و قیودات برای خانم‌ها نیست. ما شیوه‌ی تفکر مطلق گرایی طالبی را نمی‌پذیریم

اخیر کاهش یافته و دانش‌آموزان با کمبود کتاب‌های درسی، نبود آموزش عملی و ضعف امکانات آموزشی روبه‌رو هستند. به گفته او، آموزش در مضمون‌های ساینسی بیش‌تر به‌صورت نظری ارایه می‌شود و دانش‌آموزان تنها با اتکا به درس‌های مکتب نمی‌توانند آماده‌گی لازم برای آزمون کانکور را به دست آورند.

این دانش‌آموز می‌گوید: «متأسفانه کیفیت تدریس در مکتب‌ها پایین آمده و سیر نزولی دارد. کتاب‌های درسی نیز کامل نیست و مشکلات زیادی دارد. وقتی شاگرد به‌دنبال کتاب یا مواد درسی می‌گردد، معمولاً نسخه کامل آن را پیدا نمی‌کند و ناچار است با همان کتاب‌های ناقص به درسش ادامه دهد. به‌دلیل اینکه انگیزه در میان آنان وجود ندارد. متأسفانه آموزش عملی نیز تقریباً وجود ندارد و بیش‌تر درس‌ها به‌صورت نظری ارایه می‌شود.»

محرم‌علی، یکی دیگر از دانش‌آموزان پیشین، می‌گوید کمبود کتاب‌های درسی و تجهیزات آموزشی از مشکلات دیرینه مکتب‌های دولتی بوده، اما به باور او این مشکلات پس از بازگشت طالبان به قدرت تشدید شده است. او می‌افزاید که دانش‌آموزان همچنان با کمبود کتاب‌های درسی، فرسودگی منابع آموزشی و نبود امکانات و وسایل کمک‌آموزشی مدرن روبه‌رو هستند.

این دانش‌آموز می‌گوید: «از گذشته کتاب‌های درسی به اندازه کافی در اختیار دانش‌آموزان قرار نمی‌گرفت. نمی‌دانم مشکل از بودجه است یا ظرفیت چاپ، اما کتاب‌های نو و باکیفیت به دست دانش‌آموزان نمی‌رسد. یادم است که از میان ۱۲ یا ۱۳ مضمون، هر دانش‌آموز تنها چهار یا پنج کتاب دریافت می‌کرد و همان کتاب‌ها هم بسیار فرسوده بود. با آمدن طالبان، به باور من، نظام معارف آسیب بیشتری دیده است. هنوز هم از وسایل و روش‌های آموزشی مدرن استفاده نمی‌شود و همان شیوه‌های گذشته بدون تغییر ادامه دارد.»

این شکایت‌ها در حالی مطرح می‌شود که نظام آموزشی افغانستان پس از سلطه طالبان با تغییرات گسترده روبه‌رو شده است. طالبان در نزدیک به پنج سال گذشته نصاب آموزشی را بازنگری کرده، شماری از آموزگاران را برکنار یا جابه‌جا کرده‌اند و محدودیت‌های گسترده‌ای بر آموزش دختران، از جمله ممنوعیت آموزش دختران بالاتر از صنف ششم، وضع کرده‌اند.



آموزش عملی یا استفاده از روش‌های نوین وجود ندارد. شاید در برخی مکتب‌ها استثنا باشد، اما در مجموع این شیوه سال‌ها ادامه داشته و نتیجه مطلوبی نداشته است. در مضامین ساینسی، دانش‌آموزان برای یادگیری بهتر ناگزیرند به مراکز آموزشی بیرون از مکتب مراجعه کنند، زیرا آنچه در مکتب تدریس می‌شود برای درک کامل مطالب کافی نیست. در مضمون ریاضی نیز با وجود آغاز آموزش از صنف‌های پایین، بسیاری از دانش‌آموزان تا پایان صنف دوازدهم به تسلط لازم نمی‌رسند.»

ضیا، یکی دیگر از پدران، می‌گوید کمبود آموزگاران متخصص و امکانات آموزشی، کیفیت آموزش را به‌شدت کاهش داده است. به گفته او، دانش‌آموزانی که تنها به آموزش مکتب اکتفا می‌کنند، شانس اندکی برای موفقیت در امتحان کانکور دارند.

این پدر می‌افزاید: «در بیش‌تر مکاتب دولتی امکانات آموزشی کافی وجود ندارد و صنف‌های عملی مانند لابراتوارها به‌درستی فعال نیستند. فزیک و کیمیا نیاز به آموزش عملی دارد، اما چنین امکاناتی در دسترس نیست. در نتیجه خانواده‌ها ناچار می‌شوند به کورس‌های خصوصی مراجعه کنند. تنها در مکتب‌های شناخته‌شده‌ای مانند حبیبیه، نادریه و استقلال هم مضمون‌هایی مانند ریاضی، فزیک و کیمیا به شیوه‌ای بهتر از دیگر مکتب‌ها تدریس می‌شود.»

صدیق، یکی از پدران دانش‌آموزان، می‌گوید فرزندانش پیش از سقوط حکومت، انگیزه بیش‌تری برای درس خواندن داشتند، اما اکنون امیدشان به آینده کمرنگ شده است. به گفته او، تغییرات در نظام آموزشی، کمبود آموزگاران متخصص و نبود امکانات آموزشی، انگیزه بسیاری از دانش‌آموزان را کاهش داده است.

این پدر می‌گوید: «در گذشته امیدوار بودند که با درس خواندن به آینده بهتری برسند، اما امروز بسیاری از آنان چنین امیدی ندارند. از نصاب آموزشی گرفته تا کمبود آموزگاران متخصص، مشکلات زیادی به‌وجود آمده است. در برخی مکتب‌ها حتی آموزگارانی تدریس می‌کنند که رشته تحصیلی‌شان با مضمون درسی مرتبط نیست. دانش‌آموزی که از مکتب فارغ می‌شود، آماده‌گی لازم برای ورود به دانشگاه را ندارد و ناچار است برای موفقیت در کانکور به مراکز آموزشی خصوصی مراجعه کند. حتی صنف‌های کمپیوتر نیست و دانش‌آموز حتی طریقه روشن کردن آن را نمی‌داند.»

رازق (مستعار)، یکی از دانش‌آموزان پیشین یکی از مکتب‌های دولتی، می‌گوید کیفیت آموزش در مکتب‌های دولتی در سال‌های



4

به مناسبت افشای لیست پنج هزار شهید بی مزار و بی کفن

به تاریخ ۱۸ سپتمبر سال ۲۰۱۳ میلادی پولیس هالند لیست اسامی پنج هزار شهیدی را که در نتیجه تحقیقات شان بالای جنایتکاران جنگی افغانی مقیم هالند و اروپا بدست آمده بود به نشر برسانید.

این افراد که طی سال های ۱۳۵۸-۱۳۵۷ هجری خورشیدی به وسیله حکومت تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق (حزب وطن) به شهادت رسیده بودند، شامل همه افشار جامعه افغانی و سنین مختلف میگردید. شواهد نشان میدهد که در قتل اکثر این افراد اسدالله سروری رئیس اکسا مستقیماً دخیل بوده است.

این لیست دربرگیرنده اسامی متعلمین، محصلین، کسبه کاران، معلمین و استادان، مامورین، پیشوایان دینی و امامان مساجد، انجیران، داکتران، متنفذین و اشخاص با رسوخ و سایر افراد نظامی و ملکی بود. این افراد یا در جریان وظیفه روزمره و یا شب هنگام از کنار اطفال و خانواده هایشان دستگیر و به کشتارگاه ها انتقال داده شده اند.

در ۲۴ میزان سال ۱۳۵۸ حفیظ الله امین بعد از خفه کردن نور محمد تره کی در اولین روز های جانشینی اش در ارگ کابل لیست دوازده هزار نفری را که در زمان ریاست جمهوری نورمحمد تره کی به اشکال مختلف بعد از دستگیری به شهادت رسیده بودند به دیوار های وزارت داخله آویخت. سوال اینجاست که آیا لیست پنج هزار شهید منتشره پولیس هالند شامل آن لیست دوازده هزار نفری میباشد و یا خارج از آن است؟ سوال دیگر این است که آنهایی که تا هنوز خود را عضو حزب وطن مینامند، در آن

زمان که هموطنان بی گناه شان مقابل چشمان شان به پولیگون ها برده میشدند کجا بودند؟ ضمیر و وجدان شان کجا خوابیده بود؟ آیا آنها حاضر هستند تا هنوز که نفس در سینه دارند و قبل از مرگ در افشای چهره های جنایتکار و چگونگی آن همه جنایات با قربانیان همکاری نمایند؟

جوانب سیاسی و حقوقی مسئله

اینکه چرا مسئولین جنایات سیستماتیک دوران حاکمیت پرچم و خلق با وصف آنکه از سقوط رژیم شان تقریباً سه دهه می گذرد و اکثر آنان در خارج از افغانستان در گوشه امن خزیده اند، از اعمال گذشته خویش ابراز پشیمانی نمی کنند و یک ارزیابی علمی و انتقادی از سیستم دولتی جنایت آفرینی که در آن کار می کردند، برون نمی دهند، دلایل سیاسی و حقوقی زیادی دارد. یک تعداد از کادر های حزبی و دولتی آن زمان اعم از پرچمی و خلقی (مانند دستگیر پنجشیری، سلطان علی کشتمند، فقیر محمد ودان، عبدالوکیل، محمود سوما، نبی عظیمی و غیره) که دست به تدوین یادداشتهای خود زنده اند، کاغذ را با توصیف از شخص و جناح مربوطه و انداختن بار مسئولیت نارسایی ها و جنایات به جناح دیگر سیاه کرده اند. پرچمی ها چنین وانمود میکنند که صرف در سالهای نخست حاکمیت حزب شان جنایت صورت گرفته و مسئول آن حفیظ الله امین جلاد بوده است. آنها دستگاه جهنمی خاد را "حامی قانون" و نجیب الله جلاد را قهرمان صلح می نامند و حتی جلادی چون اسدالله سروری را بخاطر آنکه بعد از شش جدی معاون صدراعظم حکومت شان بود نظر به ملحوظات سیاسی برانت میدهند. خلقی های امینی برخلاف تره کی و سروری را مسئول جنایات یکنیم سال اول میدانند و قهرمان خود حفیظ الله امین را فرشته عدالت معرفی میکنند.

بلا استثناء هیچیک از آنها به جنایات سیستماتیک که از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ تا سقوط رژیم نجیب الله در اوایل ثور ۱۳۷۱ علیه مردم مظلوم افغانستان مرتکب شده اند، نمی



در هالند ادعا کرد که "اگر در دوران ریاست من در خاد نظامی کسی شکنجه هم شده باشد، من از آن اطلاع ندارم، زیرا کمتر در دفتر خویش می بودم." حال آنکه شکنجه در خاد ملکی و نظامی بطور سیستماتیک اجراء میشد و احتمالاً دساتیر شفاهی می بود که نجیب الله رئیس عمومی خاد به فرمان سرمشاور روسی، سلسلتاً این دساتیر را به همه مستنطقین، اعم از خاد ملکی و نظامی ابلاغ میکرد. اما هیچ خادپستی این حقیقت را به روی کاغذ نیاورده است، چون اسرار خاد باید به خاطر حمایت از خود و همکاران سابق شان در برابر قربانیان و عدالت کتمان شود. کتمان حقایق و واقعیت ها به حیث شیوه محافظت خود از چنگ عدالت، شیوه معمول در همه رژیم های دیکتاتوری است. رژیم پرچم و خلق با منع مطبوعات آزاد، منع فعالیت خبرنگاران خارجی و مؤسسات بین المللی غیردولتی در افغانستان، کنترل شدید مراسلات میان باشندگان افغانستان و اقارب شان در خارج و محدود ساختن امکانات سفر برای اتباع و سر انجام نابود سازی اسناد محرم قوای مسلح و حزب در دوران قدرت خویش وقیحانه اقدام کرد. همین پالیسی کتمان چنان در رگ و پوست کادر های پرچمی و خلقی جا گرفته است که حتی در اروپا نیز تا سرحد کتمان هویت با انگیزه جلوگیری از رفتن به پای میز محاکمه تبارز میکند.

بطور مثال قوماندانان و آمر سیاسی زندان پلچرخ با نام جعلی در هالند تقاضای پناهندگی کرده است تا گذشته سیاه اش افشاء نشود. او حتی بعد از باز شدن مشت اش نیز سرسختانه به کتمان هویت اش ادامه میدهد. شاید توقع ما برای بیدار شدن وجدان های که به اثر تکرار سیستماتیک جنایت بالای انسان های بیگناه به جنایت معتاد شده اند بجا نباشد. انسان های از این نوع اگر کتابی هم بنویسند برای ارضای خودخواهی های شان است نه برای خدمت به درک بهتر از تاریخ این دوره و تشریح واقعینانه سیستم دولتی، امنیتی واستخباراتی آن دوران برای نسلهای آینده.

ناپدید شدگان و بازماندگان چشم در راه

پردازند. پرچمی ها و خلقی ها هنوز هم امیدوار رسیدن مجدد به قدرت یا حداقل اشتراک در قدرت اند. آنارشی نیمه اول سالهای ۷۰ خورشیدی، ناکامی تنظیم ها در پایه گذاری یک حاکمیت قانونمند در افغانستان و دیکتاتوری قرون وسطایی طالبان که به بیزاری مردم منجر شده بود، به این امیدواری شان قوت بخشید. با تبدیل شدن افغانستان به بهشت جنایتکاران بعد از سال ۱۳۹۱ به کادر های سیاسی، نظامی واستخباراتی پرچم و خلق زمینه آن را مساعد ساخت تا بدون ترس از تعقیب عدلی و جزایی بخاطر جنایات ارتكابی شان با اشغال پُست های دولتی و تشکیل احزاب سیاسی با برنامه های غرب پسند به آینده سیاسی خویش بیشتر امیدوار شوند. این آقایان و خانم ها به این فکر خام اند که فساد همه جانبه در حکومت فعلی و اعمال تنظیم ها و طالب ها افکار عامه را برای بازگشت شان به قدرت آماده ساخته است. با چنین ذهنیتی افشاگری در مورد جنایات سیستماتیک دوران حاکمیت حزب خود را به نفع آینده سیاسی خویش نمیدانند.

کادر های نظامی، استخباراتی و سیاسی پرچم و خلق که در قلمرو اتحاد شوروی سابق شستشوی مغزی شده اند به این عادت کرده اند که حقایق را بخاطر منافع حزب و ایدیولوژی سیاسی خویش کتمان کنند. اگرچه حالا آن حزب منشعب و منحل شده است اما عادت این افراد تغییر نکرده است. کادر های پرچم و خلق که در زمان حاکمیت خویش محو فزیکي مخالفین کودتا و اشغال را با افتخار و از طریق رادیو تلویزیون افغانستان با استعمال الفاظی چون "...ضد انقلاب نابود شدند"، "به جزای اعمالشان رسیدند" و "اعدام شدند" اعلان میکردند. اما حالا و بخصوص در غرب در موقف انکار قرار دارند، زیرا می ترسند که گفتن حقایق در مورد سیستم استخباراتی، امنیتی و یا دفاعی مشت شان را باز کند و عواقب حقوقی نامطلوبی را برای خود و رفقای شان بیار بیاورد. به عبارۀ دیگر اینها از عدالت سخت در هراس اند. بطور مثال یکی از رؤسای خاد نظامی در جریان محاکمه اش



عملاً خود در کشتار هموطنان بی دفاع شان دخیل بوده اند و یا از چگونگی آن آگاهی کامل داشتند.

از آنجایی که وجدان در وجود انسان مانند شمع است که نه تنها درون بلکه اطراف او را هم روشن میکند. در حقیقت وجدان حیثیت قاضی وجود آدمی را دارد که میتواند در حفظ حرمت نفس انسان بسیار موثر باشد. سوال بعدی که مطرح میشود اینست که این افراد چگونه در درون خویش به جای قاضی منصف و عادل یک قاضی ظالم، بی رحم و بی شرف را جاگزین کرده اند؟ با وجود آنکه صدای قربانیانی که در عالم بی دفاعی به شهادت رسیده اند، همواره در گوشها طنین انداز است، باز هم سکوت مرگبار را اختیار کرده اند؟ در حالی که زمین وطن همه روزه با برملا کردن قبر های دسته جمعی از درویش به ظلم و جنایت در حق مردمان در زنجیر کشیده این کشور شهادت میدهد و اسناد سیاه دوران را ثبت تاریخ میکند.

این افراد چگونه میتوانند راحت بخوابند و حال نگویند؟ آنان باید بدانند که:

خون ناحق دست از دامن قاتل برداشت

دیده باشی لکه های دامن قصاب را

به مناسبت نشر و افشای لست ۵۰۰۰ شهید گمنام و بی مزار وطنم توسط دولت هالند !



جنایات خلق و پرچم

داستان خانواده های قربانیان لست پنج هزار شهید بی مزار و بی کفن خیلی مشابه است. چنانچه قبلاً گفته شد این افراد شامل همه اقشار جامعه افغانی و سنین مختلف می گردیدند. محمد ذکی از ولایت غزنی می گوید که من مصروف آبیاری زمین های کشاورزی بودم که ملازم مکتب منطقه آمد و گفت که امروز در مکتب جشن است و مدیر مکتب دستور داده که پدرت باید در این جشن شرکت کند. او میگوید: "پدرم به مکتب منطقه رفت و دیگر برگشت."

احسان از شهر کابل نیز بیاد دارد که در سال ۱۳۵۸ ساعت ۸ شب دو نفر به خانه اش آمدند و با موتر والگای روسی فولادی رنگ، رنگی که به نظر او هنوز رنگ وحشت است، پدرش را با خود بردند. او میگوید که پدرم افسر متقاعد اردو بود و فعالیت سیاسی نداشت.

ذکی میگوید که نزدیک به چهار دهه منتظر پدرم ماندیم و هنوز هم منتظریم. سال گذشته برایش مراسم ختم گرفتیم ولی همه اعضای خانواده تا هنوز به مرگ او باور ندارند و فکر میکنند که او روزی برمیگردد.

خانواده احسان نیز هنوز چشم انتظار است. او میگوید: "ما ناامید نشدیم. بعد از به قدرت رسیدن کارمل، وقتی که اعلام کرد که زندانیان دوران امین از زندان پلچرخ آزاد میشوند، ما به زندان پلچرخ رفتیم. ما تنها نبودیم. هزاران نفر آمده بودند و دشت های اطراف زندان پر بود از منتظرانی که انتظار آزادی نزدیکان خود را داشتند." به گفته احسان بعد از کشف گورهای دسته جمعی در سالهای اخیر دیگر از آمدن پدرش قطع امید کرده است، اگرچه خیلی ها میگویند که آنها را به شوروی سابق برده اند و احوال بعضی از افراد از این کشورها آمده است.

وجدان خفته به آنچه در فوق اشاره شد بدون شک قتلها بوسیله یک سیستم کاملاً مجهز و سازماندهی شده با آگاهی تمام و با در نظر داشت حفظ محرمانه تخیکی عملی میشد که با گذشت زمان دریافت اسناد در این مورد کار ساده نیست.

اما سوالی که از سال ها به اینطرف مطرح است، برخورد اخلاقی افراد و مسئولین صدور حکم این قتل ها میباشد که یا از نزدیک و



5

اخلاقي بيا رغونه؛ د افغانستان د ژغورنې

يوازينی لار

هيڅ زواک او واکمن د توپک په زور تلپاتې شوی ندی، او هيڅ نظام (مذهبي-سیاسی) د وېرې، سانسور او استبداد پر بنسټ د ولس له بېنا سترگو او د تاريخ له محکمي څخه بريالی وتلی ندی. د بشریت د تمدن اوږد تاريخ دا حقيقت ثابت کړی چې د قدرت عمر محدود وي، خو د ملتونو عمر د ټولنيز عدالت، علمی پرمختګ او انساني کرامت په رڼا کې تر ټولو اوږد وي.

افغانستان نن د خپل تاريخ په داسې څلورلارې کې ولاړ دی چې هره پرېکړه يې د راتلونکي نسلونو برخليک او مقدرات ټاکي. زموږ د وطن اصلي ستونځه يواځې د واک د ترلاسه کولو يا له لاسه ورکولو ستونځه نه ده؛ بلکې د داسې سياسي او ټولنيز نظم او واکمنۍ نشتوالی ده چې په هغې کې د انسان کرامت، د قانون واک، د علم ارزښت، د ماشوم، ښځو او سړيو برابر انساني حيثيت، د ماشوم د زده کړې حق، او د هر افغان د مساوي تابعيت اصل پکې خوندي وي.

په تېرو پنځو لسيزو کې بېلابېلو نظامونو د افغانستان د ژغورنې ادعا وکړه. ځينو ددين په نوم، ځينو د انقلاب په نوم، ځينو د جهاد په نوم، ځينو د جمهوريت او ځينو دامنيت په نوم واک وچلاوه؛ خو تاريخ د يو نظام د شعارونو پر بنسټ نه، بلي د هغه د پايډو پر بنسټ قضاوت کوي. اوس دلته اصلي پوښتنه دا ده چې د دې ټولو ادعاوو سره سره: ايا د خلکو په ژوند کې کوم اساسی بدلون يا تغيير راغلی؟ دخلکو ژوند خوندي او امن شوی؟ آيا ټولنيز عدالت په عام مفهوم ټينګ شوی؟ ايا د تعليم او تربیې لازم شرايط (ښځينه - نارينه ته) په يو شان برابر او پياوړی شوی؟ ايا د خلکو ترمنځ او يو په بل باور پياوړی او يقيني شوی؟ ايا د

وطن د پرمختګ بنسټونه له وطن سره په مينه پياوړي شوی او که د شوکي او لوتماري په موخه؟ . . .

که د دغو پوښتنو ځواب منفي وي، نو زموږ خلک بايد لږ تم او خپرشۍ شاته وګوري له خپل تير تاريخ نه زده کړه وکړي، نه دا چې تيرې تېروتنې بيا ځلې تکرار کړي.

د نړۍ تجربې ښيي چې جرمني، جاپان، رواندا او سويلي آفريقا هغه وخت د جګړو له کنډوالو په بری راپاڅېدل چې د غچ، وړوند تعصب او قومي يا ژبنی انحصار پر ځای يې د قانون، پوهنې، روښانه حساب ورکونې او ګډ مسنوليت بنسټ کېښود. هغوی په دې پوه شول چې د ملت د بقا راز يود بل پر ضد د وسلوپه استعمالولو کې نغښتي نده، بلکې په انسان او د هغه په انساني کرامت کې نغښتي ده؛ په هغه انسان کې چې فکر يې ازاد وي، وجدان يې ژوندی او پاک وي، اخلاق يې سالم وي او د وطن راتلونکي ملی ګټې د خپلې حقيرۍ شخصي او يا د خپل ګوندي ډلې ټپلې قرباني نه کړي.

افغانستان هم له همدې تاريخي قانون څخه مستثنا ندی. تر هغه چې زموږ سياسي او ټولنيز ژوند د زور، انحصار، تعصب، ناپوهۍ او د مخالف طرف د حذف پر فرهنگ ولاړ وي، د سولې او ټولنيز ژوند هره ادعا به يا لنډمهاله اويا به په پای کې بيا ناورين وي. په ګډه جغرافيه کې چې وطن نومېږي سوله ايز ژوند هغه وخت دوام او معنا لرلی شي چې د ټولنيز عدالت په هنداره کې د هر افغان حق خوندي وي، د دين پر ځای (چې شخصي مکلفيت ده) قانون پر ټولو(نارينه او ښځينه) يو شان بې توپيره او بې تبعيضة تطبيق شي، د زده کړې دروازې د ټولو پر مخ يو شان پرانيستي وي، د ښځو او نارينه وو استعدادونه د وطن د ابادۍ لپاره په ګډه اوږه په اوږه کار و کارول شي، او د اختلافاتو حل لارې د خبرو، تفاهم، قانون او مدني مشارکت له لارې ولټول شي.

د اخلاقي بيا رغونې مانا دا نه ده چې خلک يوازې نېک چلند وکړي؛ بلکې مانا يې دا ده چې په ټولنه کې داسې ارزښتونه



6

کدام تغییر؟ کدام فلسفه؟

خالد رسولپور

یادم است که چند سال پیش در متن سخنرانی رهبر و بنیانگذار یکی از احزاب جدیدالتاسیس کمونیست ایرانی خواندم که (نقل به مضمون) در هر گره گاه اجتماعی، کمونیسم ایشان باید همواره قطب « حداکثر طلب» (ماکسیمالیست) را نمایندگی کند، نه این که (به تعبیر ایشان) دنباله‌رو جناح‌های لیبرال یا اصلاح طلب شود. بنابراین، گرایش به رادیکال‌ترین فرم اعتراض (در هر مورد) ویژگی اصلی جریان کمونیسم ایشان است. فرمول پیش‌فرض ایشان هم این بود که هر ساختاری در جامعه‌ی موجود، مخدوش است و رادیکال‌ترین نقد به آن، درست‌ترین مسیر است.

این تقدس‌بخشی پیشاپیشی به هر گونه تغییر ریشه‌ای (بدون آن که حتی معلوم باشد موضوع چیست و مواضع چیستند) حیرت‌انگیز است. یعنی مارکسیسم و کمونیسم مارکسی تا این حد بی‌ریشه و بی‌ساختار است که همواره حاضر است کاسه کوزه‌ی هر وضعیت موجودی را به هم بریزد و به هیچ سنت و تاریخ و ارزش تاریخی ماندگاری باور ندارد؟

یکی از مبتذل‌ترین نمودهای مارکسیسم عامیانه، بالاکشیدن خداگونه‌ی «تز یازدهم» مارکس درباره‌ی «فویرباخ» است. همان که می‌گوید «فیلسوفان تنها جهان را به روش‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند؛ اما مسئله بر سر تغییر آن است». این تز به کتیبه و شعاری برای افراط‌گرایی کور و تندروی‌های بی‌ساختار بدل شده‌است. بیش از یک و نیم قرن است که احزاب و جریان‌های مختلف مارکسیست‌نما، از این جمله به عنوان مجوزی برای دور انداختن هرگونه سنت، ساختار و ارزش موجود استفاده می‌کنند. گویی مارکس نسخه‌ای پیچیده که بر اساس آن، هر نوع تغییری به صرف رادیکال بودن، خوب، درست و انقلابی است.

پلی او ومنل شی چی په هغی کی انسان ، دهغه کرامت او حقوق یی تر هرې ایډیالوژی، دینی- مذهبی واکمنی او هر سیاسي شعار او هرې گوندی لنډمهالې ګټې لوړ مقام ولري. کله چی دین د سیاست موخه او وسیله شي، دین خپل اصلی معنویت نه تشپړی او ظلم ورنه زیرپړي (الملک یبقا مع الکفر ولا یبقی مع الظلم)؛ خو کله چی دین فردی باور شی او سیاست د انسان د کرامت وسیله شي، عدالت او ثبات رامنځته کیږي.

له همدې امله، د افغانستان د ژغورنې لپاره په اوسنی شرایطو کې تر ټولو ستر انقلاب د ټوپک په روز انقلاب نده، بلکې د ملي-طبقاتی ستم له منځه وړل، د فکری ودې پراخول، اخلاقورغول، پوهنې پراختیا، د قانون پلی کول او د مسؤلیت احساس او منلو انقلاب دی. هغه انقلاب چې د انسان د وژلو پر ځای د انسان د جوړولو لپاره مبارزه وکړي؛ له تبعیض، توپیر او ژبنی تعصباتو گوښه شي؛ د وېرې پر ځای باور رامنځته کړي؛ د تعصب پر ځای ملي یووالی پیاوړی کړي؛ او د کرکې پر ځای د ګډ برخلیک او سرنوشت ژور احساسات وروزي.

ملټونه هغه وخت خپل راتلونکی بدلوي چې لومړی خپل فکر بدل کړي. که افغانان وکولای شي د انساني کرامت، ټولنیز عدالت، علم او ملي مسؤلیت د خپل ګډ ژوند بنسټ وګرځوي، نو هېڅ ځواک به ونه توانېږي چې دا ملت بیا د جګړې، بې‌عدالتی او شاتګ کندی ته ورټېل وهي. دا د افغانستان د ژغورنې تاریخي لاره ده؛ یواځینی لاره چې بنسټ یې پر انساني ارزښتونو، علمي تفکر، ګډ مسؤلیت او ملي یووالي ولاړ دی، نه پر کرکه، غچ او انحصار.

لیکوال: کلیوال آشنا

۷ ژولای ۲۰۲۶



تصویر مارکس به عنوان متفکری «بیریشه» که خواهان نابودی همه‌ی ساختارها و ارزش‌های تاریخی است، یک سوء فهم عمیق تاریخی است. مارکس یکی از تاریخ‌مندترین و ساختارگرا ترین فلاسفه است. او در «جهدم برومر...» به صراحت می‌نویسد که انسان‌ها خود تاریخ خویش را می‌سازند، ولی نه آن‌گونه که دلشان می‌خواهد... بلکه در شرایط داده‌شده و میراثی که از گذشته به آن‌ها رسیده است. در منطق دیالکتیکی مارکس، مفهوم «نفی» به معنای نابودی مطلق گذشته نیست؛ بلکه به معنای برچیدن شکل استثمارگرانه، حفظ دستاوردهای مثبت و ارتقای آن به سطحی بالاتر است. «مارکسیسم عامیانه» با مطلق کردن مفهوم «تغییر»، به رادیکالیسمی توخالی می‌رسد که در آن، صرف مخالفت با ساختارها و ارزش‌های موجود، پیش از فهم صورت مسئله، به عنوان یک فضیلت حزبی، قالب می‌شود. برای مارکس، رادیکال بودن به معنای تندروی بی‌هدف نبود؛ او می‌گفت که رادیکال بودن یعنی دست گذاشتن روی ریشه‌ی مسائل؛ و برای انسان، ریشه، خود انسان است!

آیا آرمان مارکس از این «تغییر»، رسیدن به جامعه‌ای پرآشوب و بی‌قاعده بود؟ نه؛ اتفاقاً مارکس به دنبال نوعی آرامش روان‌شناختی، ثبات وجودی و تسلط جمعی انسان بر سرنوشت خویش بود. در جامعه‌ی سرمایه‌داری، تغییرات دائماً رخ می‌دهند، اما این تغییرات کور، بحران‌زا و خارج از اراده‌ی انسان‌ها هستند. منظور مارکس از تغییر جهان در «تیز یازدهم»، سپردن فرمان این تغییرات به اراده‌ی آگاه و جمعی خود انسان‌ها بود. در جامعه‌ی مورد نظر او، تغییر متوقف نمی‌شود، اما این تغییر دیگر مثل سیلابی کور زندگی انسان را ویران نمی‌کند، بلکه به صورت آگاهانه و در خدمت رهایی و شکوفایی بشر هدایت می‌شود. این تغییر، عین ساختارمندی و تحقق عقلانیت و سنت‌های انسانی است، نه گسست بی‌قاعده از هر آنچه در حال حاضر وجود دارد.

مارکس این تیزها را در بهار ۱۸۴۵، در سن ۲۷ سالگی، صرفاً به عنوان یادداشت‌هایی شخصی و شتابزده در دفترچه‌اش نوشت تا مرزبندی خود را با «هگلی‌های جوان» و ماتریالیسم مکانیکی «لودویگ فویرباخ» برای خودش روشن کند. او هرگز این ۱۱ تیز را منتشر نکرد؛ چرا که برای او این‌ها تنها در حکم یک ایستگاه گذار فکری بودند. چون هدف اصلی، یعنی روشن شدن مسئله برای خودش حاصل شده بود. این «انگلس» بود که این یادداشت‌ها را پنج سال پس از مرگ «مارکس» و چهل و سه سال پس از نوشته‌شدن‌شان، کشف، ویرایش و منتشر کرد.

مشکل اما از جایی آغاز می‌شود که این تیز از زمینه‌ی فلسفی‌اش کنده شده و به عنوان حکم «مرگ فلسفه» یا حتی «تعطیل اندیشه» تعبیر می‌شود؛ چنان‌که حزب کمونیست آن رهبر مذکور، در دو سه دهه‌ی گذشته حتی یک کتابچه‌ی فلسفی یا نظری ترجمه‌ای یا تالیفی هم منتشر نکرده‌است! منتقدان و حتی برخی پیروان عامی اراده‌گرا می‌گویند مارکس با این جمله تفکر نظری را بی‌په‌په اعلام کرد و خود نیز بعد از آن فلسفه را کنار گذاشت. این برداشت با کل پروژه‌ی فکری مارکس در تضاد است. اگر او مروج تحرک کور و بی‌نیاز از تنوری بود، چرا بقیه‌ی عمرش را صرف تحلیل عمیق‌ترین و انتزاعی‌ترین مقولات فلسفی و اقتصادی کرد؟ «تیز یازدهم» حکم به تعطیل فلسفه و تقدیس عمل نمی‌دهد، بلکه به دنبال تحقق فلسفه در عمل است. نقد مارکس به فیلسوفان پیش از خود این بود که فکر می‌کردند تضادهای جهان با تغییر تفسیرها و شکستن زنجیرهای ذهنی حل می‌شود. مارکس استدلال می‌کرد که ریشه‌ی تناقضات فکری و ایدئولوژیک، در مناسبات مادی و طبقاتی عینی است. شما نمی‌توانید با یک تفسیر جدید، جهان کج و معوج را صاف کنید؛ بلکه برای حل تناقض فلسفی‌تان، باید آن واقعیت مادی که این تناقض را تولید کرده، تغییر دهید.



7

ثروتی که موجب نافرمانی در میان طالبان شده

است

نویسنده: شاهین عزیزاده

معادن افغانستان که پس از تسلط دوباره طالبان به یکی از مهمترین منابع درآمدی این گروه تبدیل شده‌اند، اکنون به یکی از بزرگترین چالش‌های داخلی طالبان نیز مبدل شده‌اند. شواهد و رویدادهای چند سال اخیر نشان می‌دهد که رقابت بر سر تصاحب منافع معادن، فرماندهان محلی طالبان را یکی پس از دیگری در برابر رهبری مرکزی این گروه قرار می‌دهد؛ روندی که از بلخاب سرپل آغاز شد و اکنون در تخار و بدخشان اوج گرفته است.

آنچه امروز در بدخشان جریان دارد، از دید منابع آگاه، تنها یک اختلاف محلی نیست؛ بلکه رویارویی بر سر تصاحب و کنترل معادن طلای این ولایت است؛ معادنی که در کوه‌های سر به فلک کشیده بدخشان قرار دارند و منافع هنگفتی را نصیب حلقات قدرت در درون طالبان می‌کنند.

بلخاب؛ جنگی که از معدن آغاز شد

پیش از این نیز ولسوالی بلخاب ولایت سرپل شاهد یکی از جدی‌ترین اختلافات داخلی طالبان بود؛ اختلافی که میان مولوی مهدی، فرمانده هزاره تبار طالبان، و رهبری مرکزی این گروه شکل گرفت و در نهایت به یک رویارویی نظامی تمام‌عیار انجامید.

در آن زمان، منابع محلی در گفت‌وگو با خبرگزاری جمهور مدعی شده بودند که روزانه هزاران موتر تناژبند از معادن زغال‌سنگ بلخاب به مقصد کابل و پاکستان بارگیری می‌شود. به گفته این منابع، حجم درآمد معادن به اندازه‌ای بالا بود که حتی یک کارگر عادی که در صوف‌های زغال‌سنگ فعالیت می‌کرد، روزانه تا ده هزار افغانی درآمد داشت.

به گفته منابع محلی، طالبان در آن مقطع تلاش کردند حتی کارگران معادن را نیز از میان افراد غیرمحلی و عمدتاً پشتون استخدام کنند؛ اقدامی که به یکی از نخستین جرقه‌های ناراضی‌ت در منطقه تبدیل شد.

یکی از منابع محلی آن زمان به خبرگزاری جمهور گفته بود که یک معدن بزرگ و با کیفیت زغال‌سنگ در زمین فردی بانفوذ به نام حاجی غلام‌سخی کشف شده بود. به گفته او، عطا مجاهد، ولسوال طالبان در بلخاب، تلاش داشت این

معدن را به صورت پنهانی و بدون جلب توجه دیگران استخراج کند.

اما زمانی که مولوی مهدی از این موضوع آگاه شد، تلاش کرد کنترل معدن را در اختیار خود بگیرد. در نتیجه این رقابت، میان نیروهای مولوی مهدی و عطا مجاهد درگیری مسلحانه رخ داد که به کشته و زخمی شدن شماری از افراد دو طرف انجامید.

پس از این رویداد، دامنه اختلافات به کابل و قندهار کشیده شد. طالبان تلاش کردند مولوی مهدی را با تعیین در سمت معاونت وزارت شهرسازی از بلخاب دور کنند؛ اما وی این پیشنهاد را نپذیرفت. در نهایت اختلافات به مرحله رویارویی نظامی رسید و طالبان عملیات گسترده‌ای را برای تصرف بلخاب آغاز کردند.

سقوط بلخاب؛ خیانت داخلی یا برتری نظامی؟

با وجود آنکه جغرافیای بلخاب به گونه‌ای است که تصرف نظامی آن به آسانی ممکن نیست، اما منابع محلی معتقد بودند که علاوه بر برتری نظامی طالبان، عوامل دیگری نیز در سقوط این ولسوالی نقش داشتند.

به گفته این منابع، فردی به نام حاجی قاسم دره‌صوفی به دلایل مختلف مسیرهای استراتژیک جنگی را در اختیار نیروهای طالبان قرار داد. همچنین تک تیراندازان طالبان موفق شدند افراد کلیدی مولوی مهدی را که در ارتفاعات مستقر بودند هدف قرار دهند. برخی منابع حتی مدعی بودند که در داخل بلخاب نیز معاملاتی صورت گرفته بود که در نهایت راه را برای سقوط این ولسوالی هموار کرد.

بدخشان؛ آغاز بحران جدید بر سر معادن طلا

اکنون نشانه‌های مشابهی در بدخشان دیده می‌شود. منابع آگاه می‌گویند اختلاف بر سر معادن طلای این ولایت به تدریج به رویارویی میان فرماندهان محلی طالبان و رهبری مرکزی این گروه تبدیل می‌شود.

به گفته این منابع، جمعه‌خان فاتح، از فرماندهان با نفوذ طالبان در بدخشان، از وضعیت موجود ناراضی است. او معتقد است که حلقات نزدیک به رهبری طالبان در قندهار، معادن طلای بدخشان را در انحصار خود گرفته‌اند و اجازه استخراج و بهره‌برداری گسترده را به باشندگان محل و فرماندهان محلی نمی‌دهند.

منابع آگاه همچنین می‌گویند پس از حلقات قدرت در کابل و قندهار، بیشترین منفعت از معادن طلای بدخشان به

8

چگونه ننولیرالیسم “جنگ فقرا علیه فقرا” را مهندسی می‌کند؟

نوشته: احمد پوری

۵ جولای ۲۰۲۶

مقدمه: جهان در میان‌برده تاریخ تاریخ

به تعبیر هوشمندانه آنتونیو گرامشی، فیلسوف ایتالیایی: “جهان کهنه در حال مرگ است و جهان نو برای زاده شدن دست‌وپا می‌زند؛ در این دوران فترت، شیاطین و هیولاهای ظهور می‌کنند.” امروز جهان دقیقاً در لبه این گسست تاریخی ایستاده است. نظم غرب محور که پس از فروپاشی شوروی خود را پایان تاریخ می‌دانست، اکنون در چرخه‌ای از بحران‌های اقتصادی، هنجاری و نظامی فرو رفته است. اما آنچه در این خلاء قدرت در حال متولد شدن است، یک نظم عادلانه نیست؛ بلکه آشوب ژئوپلیتیک در سطح کلان و ظهور هیولای فاشیسم الگوریتمی در سطح خرد است. برای درک این واقعیت هولناک، باید تغییرات ساختاری قدرت جهانی و پیامدهای اجتماعی آن را به صورت همزمان کالبدشکافی کرد.

بخش اول: کالبدشکافی غروب نظم غرب محور و عصر جنگ‌های چند دهه‌ای

کسانی که دگرگونی‌های ژئوپلیتیک کنونی را درک نکنند، قطب‌نمای تحلیلی‌شان همواره جهت اشتباهی را نشان خواهد داد. توافقات راهبردی جدید میان چین، روسیه و قدرت‌های شرق جهانی، سندی بر تولد یک جهان چند قطبی است که شاید هر صد سال یک بار رخ دهد. هژمونی تک قطبی آمریکا، به ویژه در شریان‌های حیاتی آسیا، رو به افول است. پنج فاکتور کلیدی این سقوط ساختاری را رقم می‌زنند:

تغییر موازنه اقتصادی: رشد تکنولوژیک چین، افزایش وزن ژئوآکونومیک گروه بریکس و کاهش سهم کشورهای G7 از تولید ناخالص داخلی جهان، زیربنای ثروت غرب را جابجا کرده است.

افول قدرت نرم و هنجاری: استانداردهای دوگانه غرب (مانند تحریم رقیبان و سکوت در برابر جنایات متحدها) ارزش حقوق بشر را به یک “سلاح سیاسی تنزل‌یافته” تبدیل کرده و لیبرال دموکراسی را با بحران مشروعیت بی‌سابقه‌ای روبرو ساخته است.

فصیح‌الدین فطرت، لوی‌درستیز طالبان می‌رسد؛ موضوعی که به گفته این منابع برای جمعه‌خان فاتح قابل تحمل نیست.

به باور این منابع، جمعه‌خان که بارها مدعی داشتن حدود ده هزار نیروی مسلح شده است، نمی‌تواند بپذیرد که رقیب محلی او سهم بیشتری از منافع معادن بدخشان داشته باشد.

احتمال گسترش اختلافات

منابع نزدیک به این پرونده معتقدند که ناراضی‌ها در بدخشان همچنان در حال افزایش است و احتمال کشیده شدن این اختلافات به رویارویی‌های جدی‌تر در آینده وجود دارد.

برخی تحلیلگران بر این باورند که اگر جمعه‌خان فاتح از سوی فصیح‌الدین فطرت و دیگر چهره‌های بانفوذ طالبان، منزوی یا به اصطلاح «فروخته» نشود، احتمال آغاز تحولات مهم از بدخشان دور از ذهن نخواهد بود.

با این حال، حتی اگر اختلافات در بدخشان به جنگ منجر نشود و طالبان بتوانند فرماندهان ناراضی را راضی نگه دارند، مشکل اصلی همچنان پابرجا خواهد بود؛ زیرا رقابت بر سر معادن، گمرکات و منابع درآمدی در ولایت‌های دیگر از جمله تخار، نورستان و شماری از مناطق معدنی کشور نیز وجود دارد.

ناظران معتقدند که ادامه این روند می‌تواند ساختار طالبان را با بحران‌های جدی داخلی مواجه کند؛ بحرانی که ریشه آن نه در مخالفت‌های بیرونی، بلکه در رقابت فرماندهان محلی بر سر منابع اقتصادی و منافع حاصل از معادن افغانستان نهفته است. از دید این تحلیلگران، اگر این اختلافات مهار نشود، خطر گسترش نفوذ شبکه‌های محلی در ساختار طالبان افزایش خواهد یافت؛ وضعیتی که در نهایت می‌تواند انسجام درونی این گروه را با چالش جدی روبرو سازد.

۲۳ جون ۲۰۲۶ - خبرگزاری جمهور





را جایگزین “عدالت اقتصادی” کرد. در نتیجه، آپارتاید نژادی حذف شد اما آپارتاید اقتصادی باقی ماند؛ به طوری که امروز اقلیت ۸ درصدی سفیدپوست همچنان مالک ۷۲ درصد زمین‌های کشاورزی است و اکثریت ۸۰ درصدی سیاه‌پوست تنها ۴ درصد زمین را در اختیار دارد. نخبگان جدید حزب حاکم (ANC) به رانت‌خواری رسیدند و توده‌ها با بیکاری ۳۵ درصدی در حلقه‌ها رها شدند.

در چنین انبار باروتی، رهبران پوپولیست و اینفلوئنسرهای راست‌گرا با بهره‌گیری از لومپن‌ها، تمام ناکارآمدی‌های سیستم (بیکاری، جرم، مواد مخدر) را به گردن مهاجران فقیری می‌اندازند که خود قربانی فروپاشی اقتصادی در زیمبابوه و موزامبیک هستند. معترضان با چوب، چماق، نیزه و شمشیر به جان پناهجویان می‌افتند؛ این دقیقاً همان الگویی است که امروز در اروپا علیه خاورمیانه‌ای‌ها و در ایران در قالب ناسیونالیسم افراطی و فاشیسم خودباخته علیه مهاجران افغان رخ می‌دهد. فرد فقیر بومی، به دلیل نداشتن آگاهی طبقاتی، خود را با مستبدین تاریخی هم‌ذات‌پنداری کرده و به جای حمله به ۱ درصد غارتگر حاکم، به حلقه ضعیف‌تر از خود حمله می‌کند.

بخش سوم: تفاوت بنیادین فاشیسم کلاسیک و فاشیسم نوین

برای مبارزه با این هیولا، باید درک کرد که فاشیسم امروز با فاشیسم کلاسیک قرن بیستم (نازیسم) تفاوت‌های ساختاری دارد. این تفاوت‌ها را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

فاشیسم کلاسیک (مدل هیتلر و گوبلز) $A =$

فاشیسم نوین (مدل ال‌گوریتمی و دیجیتال) $B =$

ویژگی منبع قدرت و هدایت در A حزب توتالیتار، دولت مرکزی، رهبر کاریزماتیک است.

ویژگی منبع قدرت و هدایت در B پلتفرم‌های دیجیتال، میلیاردرهای فناوری، اینفلوئنسرها است.

ویژگی ساختار پروپاگاندا در A عمودی (تزریق نفرت از بالا به پایین از طریق وزارت تبلیغات)

ویژگی ساختار پروپاگاندا در B افقی (تولید و تکثیر خودجوش‌نمای نفرت توسط خود توده‌ها)

ویژگی ماهیت دشمن در A ثابت و بیولوژیک (یهودیان، کمونیست‌ها، رنگین‌پوستان)

ویژگی ماهیت دشمن در B سیال و متغیر (امروز کارگر سوری، فردا افغان، پس‌فردا اوکراینی یا ایرانی)

تغییر ماهیت امنیت و جنگ: شکست‌های استراتژیک آمریکا در جنگ‌های نامتقارن (مانند خروج فاجعه‌بار از افغانستان) و ناتوانی در مهار قدرت‌های مجهز به بازدارندگی هسته‌ای، کارایی مشّت سخت ناتو را زیر سوال برده است.

شکندگی دلار و سیستم مالی: روند پرشتاب دلارزدایی، سلاح‌سازی افراطی از تحریم‌ها و بدهی ملی نجومی ۳۹ تریلیون دلاری آمریکا، پایه‌های سیستم مالی غرب را ناپایدار و حباب‌گونه کرده است.

ظهور نظم‌های منطقه‌ای متصل: جهانی‌شدن دیگر از کانال واشنگتن عبور نمی‌کند؛ پروژه‌های عظیمی چون “یک کمربند، یک جاده” چین و کریدورهای اوراسیا (مانند سرمایه‌گذاری‌های طولی‌المدت در قفقاز)، جغرافیا را از طریق اتصال (Connectivity) بازتعریف می‌کنند.

طبق تحلیل واقع‌گرایانه آندری بژروکوف، افسر اطلاعاتی سابق روسیه، جهان وارد عصر “جنگ‌های چند دهه‌ای” شده است. غرب به دلیل ترس از تقابل مستقیم هسته‌ای، دکترین نظامی خود را به استراتژی “آب‌پز کردن آرام قورباغه” تغییر داده است؛ یعنی افزایش تدریجی فشار، فرسوده کردن سیستماتیک ساختارها و استفاده از ابزارهای نوین مانند اینترنت ماهواره‌ای، پهپادهای دقیق و آزمایشگاه‌های بیولوژیک مرزی. این واقعیت نشان می‌دهد که برای کشورهایی مانند ایران یا روسیه، راهبرد “تسلیم یا عقب‌نشینی تاکتیکی” دیگر کارکردی ندارد، زیرا هدف غایی سیستم، نابودی استراتژیک رقیب است. در این موازنه، خاورمیانه به عنوان چهارراه رقابت سه‌جانبه، پتانسیل بالایی دارد که در صورت عدم باخت ایران، آن را به هژمون منطقه‌ای تبدیل کند، یا در صورت سرریز شدن بحران به تنگه هرمز، کل جهان را وارد یک نبرد فرامنطقه‌ای کند.

بخش دوم: فاشیسم ال‌گوریتمی و تراژدی آفریقای جنوبی

در حالی که نخبگان امنیتی فراملی — به تعبیر جولیان آسانژ — پول مالیات مردم را در خون ملت‌های افغانستان، عراق، یمن و خاورمیانه می‌شویند تا به جیب کارخانه‌های تسلیحاتی سرازیر کنند، در لایه‌های پایین جامعه اتفاق هولناک‌تری در حال رخ دادن است: هدایت خشم طبقاتی به سمت جنگ داخلی میان فقرا.

آفریقای جنوبی امروز به آزمایشگاهی عریان برای فاشیسم نوین تبدیل شده است. ریشه این بحران به شکست پروژه “آشتی ملی” در سال ۱۹۹۴ بازمی‌گردد. کمیسیون حقیقت و آشتی (TRC) به رهبری دزموند توتو، “بخشش اخلاقی”

جهان باید از “بخشش اخلاقی” دست بردارد و به سمت “عدالت اقتصادی واقعی” حرکت کند. تنها از این طریق است که می‌توان خشم توده‌ها را کانالیزه کرد، از دام جنگ مویرگی فورا عبور کرد و به اتحاد سراسری مظلومان علیه غارتگران بین‌المللی دست یافت. جهان عادلانه‌تر، نه یک هدیه تاریخی، که یک وظیفه است؛ و بار این وظیفه بر دوش همه‌ی ماست. با احترام،



جنایت کارترین پدیده سرمایه داری
است. سرمایه خفاش خون آشام
سیری ناپذیر است. مارکس

ثروت سرمایه‌داران کار دزدیده شده
کارگران است. خون کارگران است!

تغییر بنیادی جامعه سرمایه داری
امپریالیستی بدون انقلاب قهری
کمونیستی کارگران و زحمتکشان
متحد، منضبط و مسلح ممکن
نیست.

در فاشیسم الگوریتمی، میلیاردرهای تکنولوژی پلتفرم‌هایی طراحی کرده‌اند که محتوای خشم‌آلود و بیگانه‌سازانه را عمداً پربازدید می‌کنند. کاربر با لایک و اشتراک‌گذاری، تبدیل به “سرباز ناخودآگاه و رایگان ارتش نفرت” می‌شود. او فکر می‌کند خودش به این تحلیل رسیده، در حالی که مسیر ذهنی او توسط الگوریتم مهندسی شده است.

همچنین این فاشیسم پوششی “چپ‌نمایانه” به خود می‌گیرد؛ با شعار “دفاع از کارگر بومی” ظاهر می‌شود اما به محض رسیدن به قدرت (مانند دونالد ترامپ)، مالیات ثروتمندان را کاهش داده و به اتحادیه‌های کارگری حمله می‌کند. دشمن در این سیستم “سیال” است تا به عنوان یک سپر بلا، خشم ناشی از نابرابری نئولیبرالیسم را از ساختارهای ثابت قدرت منحرف کند.

این فرآیند با یک “آپارتاید بیومتریکی جهانی” تکمیل می‌شود. در دوران جنگ سرد، دیوار برلین با ۱۵۵ کیلومتر طول، نماد استبداد نامیده می‌شد؛ اما امروز دیوارهای دیجیتال، پهناده‌ها و حصارهای مرزی بیومتریکی ساخته‌شده توسط غرب و احزاب راست افراطی، از محیط کره زمین فراتر رفته‌اند تا جاذب مرفه میلیاردرها را از اقیانوس فقرای جهان جدا کنند. با تشدید بحران‌های اقلیمی، اگر این فرآیند مهار نشود، جهان شاهد وحشیانه‌ترین جنگ‌های بقای نژادی خواهد بود.

نتیجه‌گیری: ساخت آنتی‌بادی در برابر ویروس دیجیتال

امروز دیگر تقابل میان “فاشیسم و لیبرالیسم” نیست؛ واقعیت هشدار دهنده این است که لیبرالیسم خود به فاشیسم تبدیل شده است. سیستم برای بقای خود، خشونت را به حاشیه‌ها و حلبی‌آبادها تبعید کرده تا از مرکز محافظت کند.

تنها راه رهایی از این جهنم، کسب دو آگاهی هم‌زمان است:

آگاهی طبقاتی: برای فهم این حقیقت که دشمن واقعی کارگر خارجی نیست، بلکه نخبگان مالی و شرکت‌های چندملیتی هستند که ثروت جامعه را غارت کرده‌اند.

سواد الگوریتمی و رسانه‌ای انتقادی: برای درک اینکه چگونه پلتفرم‌های دیجیتال، نفرت را در ذهن ما بازتولید می‌کنند.

وظیفه نخبگان و روشنفکران انقلابی، ساخت آنتی‌بادی‌های ساختاری است؛ آنتی‌بادی‌هایی در قالب رسانه‌های جایگزین، هسته‌های پایداری محلی و تشکیل اتحادیه‌های فراملی که کارگران بومی و مهاجر را در یک جبهه واحد متحد کند.



9

بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم

رهبر» در کنفرانس سرتاسری

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

(ساما)

(قوس ۱۳۶۲ شمسی)

(۹)

زنده یاد «قیوم رهبر»

ارسالی: جمعی از اعضای "ساما"

۱۲ نومبر ۲۰۲۵

وضع کنونی جنبش چپ در افغانستان (۱۳۶۲):

وضع کنونی جنبش چپ در افغانستان این است که از مجموع سازمان های چپ افغانستان، فقط این "ساما" است که در مبارزه مسلحانه توده نی تا حدودی توانسته خودش را تثبیت بکند؛ و توسط توده های مردم شناخته شود؛ و توده های وسیع مردم قبولش داشته باشد؛ و در محاسبات سیاسی، ملی و بین المللی به عنوان یک فاکتور از فاکتور ها به حساب بیاید. یقیناً نیرو های مخالف ما کوشش می کنند که نقش و وزن ما را در این محاسبات به صفر تقرب بدهند. ولی به هر صورت ما در حساب های شان وجود داریم؛ ولو به عنوان صفر، ولو کوشش می کنند به عنوان صفر در اینجا تقرب بدهند؛ ولی همگی هم روس، هم آمریکا، هم پاکستان، هم ایران و مهمتر از همه - هم مردم افغانستان "ساما" را به عنوان یکی از فاکتور هائی که در این جامعه درآمده و نقش خود را دارد، به حساب می آورند. یا به عبارت دیگر گفته می توانیم که "ساما" اکنون وارد تاریخ افغانستان شده است. حالا دیگه فصل های آخر این تاریخ را دل هر کسی هر قسم می نویسد. دلش با انحلال طلبی می نویسد؛ دلش با

تسلیم طلبی می نویسد؛ دلش با زبونیت، جبن، بی آبی و بی پردگی می نویسد؛ یا اینکه مغرور و سرفراز می رود پای این که ما تا آخر این مبارزه را دوام می دهیم؛ مبارزه خود را موفقاته به پیش می بریم. ولی در تاریخ افغانستان درآمدیم و گپ آخر را سر تان نوشته می کنند که این ها بالاخره چه شدند؟ بعضی می گویند این ها رفتند به دولت تسلیم شدند. دل شان که می گویند به آن صورت می برندش یا اینکه در آخر صفحه تان نوشته کنند که بالاخره رفتند به دولت روس تسلیم شدند. بعضی ها میگویند اینها خودشان را خود منحل کردند. بعضی ها هم خواهد گفتند که این ها تکه تکه شدند (مثل شعله جاوید) یا این که خواهند گفت که هنوز هم به مبارزه خود ادامه می دهند و هستند؛ که ما همین راه آخرش را انتخاب کرده ایم. رفقاء یقیناً همین راه را انتخاب می کنند، چون بسیار سخت است که صفحات آخر تاریخ ما را این قسم بنویسند.

"گروه انقلابی..." که از تأیید چین برخوردار است؛ و با سازمان های طرفدار چین در سطح بین المللی یک مقدار مناسبات خوبی دارند و مناسبات مطمئن دارند که مربوط به فعالیت شان نیست (مثل ما واری). ما باید فعالیت بکنیم، دوست پیدا بکنیم، آنها دیگر ضرور نیست که فعالیت بکنند، کافی است که در یک شهر هیچ هم نباشند؛ ولی چند تا حزب و سازمان طرفدار چین می گوید شما یک نفر تان را از مملکت دیگر روان بکنید که ما این جا یک مظاهره به نام تان بگذاریم. در ایتالیا در فلورانس یک نفر گروهی هم نیست، ولی "رنجبران" و سازمان های ایتالوی طرفدار چین مظاهره می کنند؛ و نامش را هم می گذارند "مبارزین مجاهد" و یکی دو نفر از آلمان یا از یک جای دیگر می خواهند. این روابطی است که وجود دارد. ولی روابط ما این قسم نیست. ما باید بسیار کار کنیم تا سازمان ها را قناعت بدهیم که ما یک نیروی رزمنده هستیم؛ و از ما باید تأیید صورت بگیرد. ولی به هر حال فکر می کنم که - نسبت کمبود کار شان در داخل افغانستان - آنچنان که سابقاً در



کمر خورد کن بود برای شان). "ساوو" هم بعد از گرفتاری کمیته مرکزی شان تا به حال نتوانستند آنچنان کمر خود را راست بکنند. کوشش می کنند، ولی فکر نمی کنم خیلی زود بتوانند از ساحهٔ یک سازمان روشنفکری خود را بیرون بکشند. پیکار" هم وضعش به شما رفقاء بهتر معلوم است که اختلافات فی مابین شان زیاد بود؛ پراکنده و تکه تکه شدند؛ و خود شان هم می گویند که دیگر توانایی نداریم. "اخگر" هم تازه در این وقت باز شروع کردند به دست و پا زدن؛ و هم فکر می کنم که علت اش جنب و جوش هائی است که تازه در ارتباط با یکجا شدن "ساوو"، "پیکار"، "دستهٔ پیشرو" و امثال شان به وجود آمده؛ چون این ها نیرو های ضعیفی هستند، نمی توانند به اصطلاح سر "اخگر" خط بکشند که تو این چنین باش و آنچنان باش. فکر می کنند که آنها یک مقدار امکانات دارند. اگر این ها بتوانند که از امکانات آنها استفاده بکنند؛ به همین خاطر به عنوان یک سازمان آنها هم، چون در پروسهٔ وحدت می درآیند با دیگر سازمان ها، مجبور هستند اکت یک سازمان را بکنند. در کمیتهٔ اتریش افراد معین را جمع می کنند که ببانید جلسه کنیم سازمانی شویم و همچو چیز ها، یک مقدار هم فکر می کنم به بعضی از جبهات کمک می کنند، جبههٔ خزان و امثال شان؟ ولی به هر حال وضع شان از لحاظ تنوریک و از لحاظ سیاسی خوب نیست.

در مجموع جنبش چپ افغانستان جنبشی است پراکنده، سرخورده، در ابهامات ایدئولوژیک؛ و عدم تسلط یک خط سیاسی واحد. تشکیلات شان پراکنده و نوپا و ضربت خورده، و تعداد زیادی نیرو های دست اول شان ضربت خورده است. این جو عمومی جنبش چپ افغانستان است. در حالی که رسالت بزرگ انقلاب هم به دوش این ها افتیده؛ و چنانچه ما در ارزیابی های کلی خود گفتیم در آخر این حرکت فقط دو نیروی اساسی باقی خواهد ماند؛ و او نیروی پرولتاریا و نیروی فنودالیزم خواهد بود؛ و تا همین لحظه هم سازمان "ساما" کاندید این است. که هم از لحاظ تاریخی

سطح بین المللی بی رقیب بودند، حالا نیستند. چون بیشتر مواضع و سنگر هائی که این ها در سطح بین المللی داشتند، توسط "ساما" تسخیر شده، توسط رفقای سامانی. کمیتهٔ سویدن بود که سامانی ها فعلاً مسلط هستند؛ فرانسه بود که سامانی ها مسلط هستند؛ بلژیک است که تا به حال نمی توانند کاری بکنند؛ گر چه ما مسلط نیستیم. در امان هم این قسم و بدین صورت است. ولی به هر حال، این پتانسیل را دارند که یک سلسله نیرو های طرفدارچین را بسیج بکنند. در سطح ملی - چنانچه معلوم است - اینها از یک خط انحلال طلبانه پشتیبانی می کنند، به این معنی که خط پوششی است. یعنی برویم در پوشش دیگر سازمان ها؛ و از آنجا فعالیت بکنیم، مگر یک چیزی شود. روی همین خط بود که تمام دار و ندار خود را به نورستان. ولی از آنجا شدند؛ باز کل دار و ندار خود را در اتحادیهٔ مجاهدین مقصودی زدند و از آنجا هم کشیده شدند. ما از اول گفته بودیم که این خط انحلال طلبی نتیجه ندارد؛ زده می شوند؛ از یک جای به جای دیگر و تا به حال هم می گوئیم که بعد از این هم زده می شوند. چون اگر خط پوششی در پشت سر خود یک سازمان مستحکم، منضبط، قوی، با اتوریته و از لحاظ معنوی تثبیت شده در جامعه نداشته باشد، هر کسی که بشناسد می زند، بزند، می فهمی که می گوید: تو چه هستی، سازمانت چیست، من تو را می زنم، تو آمدی در مابین من کار می کنی؟

سازمان "ساوو" یک ذره از لحاظ کار و بار خود وضع خوبی ندارند، تعدادی از افراد شان تازه پاکستان آمده اند، به خصوص خود داکتر صاحب، این ها در افغانستان بعد از ضربتی که خوردند و کمیتهٔ مرکزی شان گرفته شد، تاکنون دیگر آنچنان فعالیت ندارند. اگر هم دارند، در ساحهٔ روشنفکری به عنوان یک سازمان روشنفکری هستند. (بیخشید و در مورد گروه انقلابی باید این نکته را ذکر کنیم، بعد از ضربت پیهم که در این اواخر خوردند، یکی دو بار افراد شان در داخل شهر کابل گرفته شده، مقداری ضربات



مفهوم نبود این مسائل که چه می گویند اینها. علت این همین بوده که آنها خودشان در پراتیک نیستند، ما برای شان گفتیم، ما مشکلی که با جنبش چپ داریم، این است که ما در اعماق مسائل عملی هستیم و غرق می شویم در این مسائل عملی و می خواهیم یک جای پیدا کنیم دست خود را بجسپانیم، نمی یابیم. شما در ساحل نشسته اید، سر ما خنده می کنید؛ این طور مشکل است؛ این مشکل را خدا حل بکند. یا بیانید در این جا، ببینند که این گرداب چطور است، باز می توانید.

مسئله حزب و جبهه:

مسئله حزب و جبهه، مثلاً باید اول حزب بیاید باز حزب جبهه را بسازد. ما برای شان می گوئیم ممکن نیست برادر عزیز! تو تشکیلات خود را می بری در یک روستا، در شهر کابل ممکن است تشکیلات را بسازی، تشکیلات مارکسیستی-لنینیستی ات را بسازی، همین جا مبارزه ایدئولوژیک بکنی، کتاب هم بخوانی، هر چه بکنی، ولی در روستای افغانستان همین چیز ممکن نیست؛ در روستای افغانستان اگر تو می خواهی تشکیلات مارکسیستی -لنینیستی ات را بسازی، تشکیلات سامانی ات را بسازی، حتماً باید کار جبهه نی هم بکنی، باید کار نظامی بکنی. کار نظامی که می کنی، باید کار جبهه نی بکنی، کار جبهه نی که می کنی، باید در روابط جبهه نی در آیی و در روابط جبهه نی که می در آئی، باید این را در روی روابط درازمدت سیاسی استوار بسازی؛ و این خودش جبهه سازی است. در غیر آن در روستا تو را کسی نمی ماند که تو زنده بمانی، تا مگر این که تو در هزار رابطه خود را قرار ندهی، توسط این روابط نتوانی تشکیلات خود را حفظ نکنی؛ همین پرابلم را شما چه قسم حل می کنید. مگر تز "ساما" همین است که حزب و جبهه یکجا باید حرکت بکند، این قضیه را می بیند؛ این عمل است، این پراتیک اش است. مگر شما می گویند که

خود را جمع و جور بکنند؛ و هم رسالت وحدت جنبش چپ را سر شانه خود بردارد. ولی آنچه تعیین کننده است، مسئله جمع و جور کردن و جمع جور شدن خود ماست. اگر ما خود جور نشویم، در آن صورت ما به پراکندگی جنبش چپ می افزانیم. در آن صورت ما قادر نخواهیم بود که جنبش چپ را وحدت بدهیم. چه آن ها خودشان قادر به وحدت دادن خود نیستند. آن ها در میان انبوهی از اختلافات خود دست و پا می زنند. آن ها قادر نیستند مسائل عملی جنبش را ببینند و ارزیابی بکنند.

بحث هائی که ما با جنبش چپ داشتیم، بدبختانه همیشه در مسائل عام جنبش که برای ما اکنون اصلاً مطرح نیست، شب ها و روز های ما غرق می شد. مثلاً این که آیا جنبش ما یک جنبش بورژوا - دموکراتیک است یا نیست. برای ما مسئله این طور مطرح است که جنبش ما که جنبش بورژوا - دموکراتیک است، در اینجا مسئله دموکراسی در یک جمع چگونه حل می شود. در حالی که جنبش چپ در این فکر است - پولمیک هنوز در اینجا است - آیا جنبش بورژوا دموکراتیک است یا نیست. برای ما این مسئله مطرح است که: ما وقتی که در جنگ می رویم، جنگ را چگونه سیاسی بسازیم؟ به جنبش چپ این مسئله مطرح است که جنگ نظامی است، باید سیاسی هم باشد. در حالی که برای ما این مسئله عملی مطرح است که ما جنگ می کنیم، سیاست هم می خواهیم بکنیم، جنگ را می خواهیم سیاسی بسازیم، ولی چگونگی اش را برای ما بگویند. به ما این مطرح است که در این جا ما با اخوان جنگ داریم؛ فنودالیسم دشمن مردم است؛ ولی با روس هم جنگ می کند؛ مناسبات خود را با این جبهات چگونه برقرار بسازیم. برای این ها، این مسئله مطرح است که همین فنودالیسم دشمن است یا دوست؟ ببینید، ما کاملاً در دو فاز مختلف زندگی خود قرار داریم که به این صورت وقتی که ما بحث میکنیم، سر مسائل جانب دموکراسی و جانب ملی یک انقلاب و چگونگی تلفیق و انطباق این دو پدیده. برای رفقای "دسته پیشرو" اصلاً



بینیم که در آن دوران نیروی که است، "اخگر" است. همه کس به نظرش اپورتونیست است؛ همه کس در نظرش مرتجع است؛ و جز از خودش هیچ کسی را قبول ندارد. ولی خودش هم بنابر وضع خاصی که دارد، نمی تواند در جامعه کاری بکند. نیروی تازه دم دیگری که امیدواری زیاد در آن وقت برایش می رفت، عبارت بود از "سرخا" که با انتشار چند اثری، در اول بدون نام گذاری و در اواخر با نام گذاری خود، تا حدودی توجه محافل را به خود جلب کرده بود؛ و محفل داکتر صاحب هادی خان بود، که بیشتر به کارهای روشنفکری می پرداختند؛ و گروه رفیق بود که در نزدیکی با گروه انقلابی قرار داشت؛ و بیشتر به کارهای عملی سرگردان بودند. آن ها از اول، مسأله آغاز و ادامه مبارزه مسلحانه زیاد تر برای شان مسأله بزرگی بود. در پی حل این می رفتند، همیشه از لحاظ فکری و از لحاظ مادی - تخنیکی بیشتر این مسأله را همیشه مطرح می کردند که ما در چه شرایطی، تحت کدام اوضاع می توانیم یک مبارزه مسلحانه موفقیت آمیز و دوامدار را در افغانستان پایه گذاری بکنیم. در این اوضاع و احوال پراکنده جنبش چپ است که کودتای هفت ثور به وقوع می پیوندد. خطوط ایدئولوژیک مبهم، وضع سیاسی ضعیف، تشتت تشکیلاتی (وجود حلقه ها، گروه ها، هسته های بینام و با نام زیاد، عدم ارتباط با یکدیگر، عدم اعتماد بر یکدیگر). همه این ها خصایص آن دوره از زندگی جنبش چپ را می سازد که کودتای ۷ ثور به وقوع می پیوندد. بناءً طرح این مسأله و فهم وضع جنبش چپ، در آستانه کودتای ۷ ثور، برای ما از این جهت مهم است که ما تاثیر این اوضاع را در آینده ها، در میان سازمان خود می توانیم مشاهده بکنیم. به این صورت ما از مسأله اول که عبارت از: بررسی جنبش چپ قبل از کودتای ۷ ثور، در آستانه کودتای ۷ ثور، با همین بررسی مختصر می گذریم، و می رسیم به جنبش وحدت طلبانه.

ادامه دارد..

قرار باش، در آنجا که می روی، تو برو حزب ات را بساز، می گویند: نی ما اتحاد عمل داریم و جبهه نداریم!

با این وضع جنبش چپ در تمام دوران ۵ سال داوود، اگر چه هم تا حدودی مسائل ایدئولوژیک مطرح بود و خطوط ایدئولوژیک جنبش داشت کم کم روشن می شد. ولی، چنانچه ما در خصوصیات جنبش خود گفتیم، این جنبش بیشتر جنبش غیر مدون بود؛ جنبش شفاهی بوده، ما می بینیم که جنبش نتوانست خطوط ایدئولوژیک خود را و اختلافات ایدئولوژیک خود را تدوین بکند؛ و حتی نوشته بسیار ارزنده رفیق شهید که در این وقت در پاسخ به نوشته "انقلاب سرخ است یا اکونومیس بورژوازی" نوشته شده بود؛ و در حدود ۵۰۰-۴۰۰ صفحه، یکی از آثار واقعا بحق که از آثار ارزنده جنبش چپ است؛ که تا کنون شاید تا مدت ها جنبش نتواند به آن سطح مسائل را بررسی بکند (امیدوار هستم که ما روزی بتوانیم این اثر را چاپ کنیم). حتی این اثر انتشار پیدا کرده نمی تواند. چون این اثر فقط وقتی تمام می شود که کودتای هفت ثور آغاز می شود؛ و جنبش وحدت طلبانه آغاز می شود. به این نتیجه میرسند که انتشار این اثر در این شرایط جنبش را از وحدت دور می کند؛ همان قسم می ماند تا به امروز.

به هر حال، جنبش به صورت غیر مدون است، اختلافات وجود دارد؛ حلقه ها و گروپ های تازه ای به وجود می آید؛ و دوران پراکندگی جنبش هم هست، هر کسی برای خود حلقه گکی دارد و به دور حلقه خود تار می تند، کوشش برای وحدت هم نیست، حوصله هم برای مبارزات ایدئولوژیک نیست. در آن وقت فقط یک نیروی که یک مقدار جوان بود و می توانست کاری بکند، "اخگر" بود که اعلام موضع کردند. ولی او هم بنابر این که پایگاه و جایگاه خود را از داخل افغانستان به خارج افغانستان انتقال داد و از آنجا بحث هائی را دامن می زد. بحث های شان بیشتر در خطوط بین المللی بوده و نتوانست در میان روشنفکران افغانستان - تا حدودی - جای پا باز بکند. بدین صورت می



10

درد پنهان و آشکار مردمان ما و منطقه:

بدبختی یک جامعه زمانی شروع میشود که آگاه و ناآگاه جامعه با افکار غبار آلود دنبال آرزوهای گمشده خود سرگردان باشند امروز جوامعی مانند ایران و افغانستان در گیر چنین مصیبتی شده اند که درود یکی در گوش دیگری دشنام می آید و این امر سبب میشود که جامعه به قهقرا و نابودی برود.

وقتی افکار یک جامعه — چه تحصیل کرده و آگاه و چه توده مردم — غبار آلود و غرق در نوستالژیهای موهوم یا آرزوهای گمشده و تعریف نشده باشد، حرکت رو به جلو متوقف می شود. در چنین فضایی، پدیده‌ی رخ می دهد که به آن «انسداد گفتگویی» می گویند.

این مصیبت بزرگ که به درستی چند لایه اساسی دارد:

۱ نابودی زبان تفاهم! وقتی قطبی شدن جامعه به اوج می رسد، واژه ها کارکرد اصلی خود را که ایجاد پیوند و درک متقابل است، از دست می دهند. در این حالت، هر کنشی از سوی یک گروه، توسط گروه دیگر به عنوان یک تهدید یا توهین تلقی می شود. جامعه به جزایر جداگانه ای تبدیل می شود که به زبان های متفاوتی سخن می گویند و مدام علیه یکدیگر اعلام جنگ می کنند.

۲ سرگردانی آگاه و ناآگاه: خطرناکترین بخش داستان اینجاست که طبقه ی نخبگان و «آگاهان» جامعه نیز به جای نقش نقشه خوان و روشن کننده مسیر، خود دچار همان سرگردانی، سرخوردگی و غبارآلودی فکری می شوند که توده مردم به آن مبتلا هستند. وقتی مرجع فکری جامعه منفعل یا گنج شود، افق پیش رو تاریک تر می شود.

۳ سقوط به قهقرا (واپس گرایی) در نبود یک کلان روایت منطقی و امیدبخش برای آینده، جامعه به ناچار رو به عقب می چرخد. چشمانش را می بندد و در گذشته های دور یا آرزوهای دست نیافتنی سیر می کند و این یعنی فرو رفتن بیشتر در باتلاق فرسایش داخلی.

این سرگردانی توده‌یی و نخبگانی در جغرافیای (ایران و افغانستان)، سرمایه‌های انسانی و روانی عظیمی را می سوزاند. جامعه‌ای که نتواند درون خود به یک میثاق فکری و زبانی بر پایه عقلانیت و مدارا برسد، پیش از آنکه توسط عوامل خارجی آسیب ببیند، از درون دچار فروپاشی ساختاری و اخلاقی می شود و فرمان جامعه و تمام امکانات مادی، رسانه‌ای، ساختاری و اقتصادی در دست جریاناتی می افتد که بقای خود را در همین غبارآلودی افکار و تفرقه جامعه می بیند، اندیشه راه به جایی نمی برد و اصطلاحاً دچار «عقیم شدگی ساختاری» می شود. در این وضعیت، اندیشمندان و آگاهان جامعه مانند مهندسانی هستند که نقشه‌ی دقیقی بازسازی یک بنای در حال ریزش را در دست دارند، اما حتی یک بیل و کلنگ هم به آن‌ها داده نمی شود.

این ناتوانی و بن بست امکانات، چند پیامد سنگین دارد:

انزوای اندیشه و سرخوردگی نخبگان: وقتی راه‌حل‌های علمی، منطقی و برخاسته از عقلانیت و حکمت انسانی خریدار نداشته باشند، صاحبان اندیشه یا به گوشه‌ی عزلت و انزوا پناه می برند، یا دچار خستگی مفرط روحی می شوند و یا ناچار به مهاجرت کالبدی و فکری می گردند که متأسفانه امروز ما در همان شرایط قرار داریم.

ح: جوینده

11

از “ناموس پرستی” اعلام برانت کنید.

عزیز رحمانی، همسرش فهیمه را به جرم درخواست طلاق با ضربات چاقو در نوامبر ۲۰۲۵ در سویدن به قتل رساند. امروز دادگاه، او را به حبس ابد محکوم کرد. اما پیش از آن که قانون حکم او را صادر کند، نظام ارزشی و فرهنگی ما در افغانستان، قرن‌ها پیش حکم مرگ فهیمه را صادر کرده بود؛ نظامی که “ناموس” نام دارد.

مردان پلیس بدن زنان نیستند. قاضی زندگی آنان نیستند. نگهبان آبروی خانواده و خاندان نیستند. زنان نیز مسئول حفظ حیثیت هیچ مرد، خانواده یا قبیله‌ای نیستند. تنها صاحب زندگی، بدن و سرنوشت هر زن، خود اوست.

قتل ناموسی، شدیدترین شکل از اشکال خشونت‌های ناموسی است. سوال این‌جاست که چند زن دیگر باید به قتل برسند تا «ناموس» از یک فضیلت مردانه به آنچه واقعاً هست تبدیل شود؛ یعنی یک ایدئولوژی متحجر، زن‌ستیز و مرگ‌آفرین؟ چند جنازه‌ی دیگر لازم است تا مرد افغانستانی بپذیرد که شرف او در کنترل زنان نیست؟ چند تایی دیگر؟!

پی‌نوشت: مرد هستی و قتل «ناموسی» را محکوم می‌کنید؟ این کافی نیست! پیش‌قدم شوید و از «ناموس‌پرستی» اعلام برانته کنید. با صدای بلند بگویید من بی‌ناموسم! بگذارید زنان اطرافتان بدانند که آبروی شما هرگز بر دوش آنان حمل نمی‌شود! بگذارید زنان اطرافتان احساس امنیت کنند



بقلم: HelenFarman

توت:
مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته‌ها و مضامین ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده‌ته دارند. صرف با حفظ امتداداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک می‌گذارد.

به چشم‌های فهیمه با دقت نگاه کنید. از نگاه او نگریزید! این چشم‌ها، چشم‌های زنی است که می‌خواست درباره‌ی زندگی، خودش تصمیم بگیرد و بهای آن را با جانش پرداخت. او نه دزد بود، نه مجرم و نه تهدیدی برای جامعه! تنها می‌خواست از مردی جدا شود که او را مالک خود می‌دانست، از مردی که بارها خشونت دیده بود.

قتل ناموسی، جنایت فردی یک مرد «وحشی صفت» نیست؛ محصول فرهنگی است که به مردان می‌آموزد شرفشان میان پاهای زنان، در انتخاب‌های زنان و در اطاعت زنان پنهان شده است. فرهنگی که به مرد حق مالکیت می‌دهد و به زن نقش حامل آبروی فامیل را تحمیل می‌کند؛ آبرویی که در گرو انتخاب‌های زن و زندگی زن است!

یکی زن را به خاطر درخواست طلاق می‌کشد، دیگری به خاطر داشتن دوست‌پسر، یکی به خاطر یک تماس تلفنی، یکی به خاطر سفر، یکی به خاطر پوشش و دیگری فقط به این دلیل که زنی خواسته به میل و روش خودش زندگی کند. شکل جنایت عوض می‌شود، اما ریشه همواره یکی است؛ کنترل بدن و اراده زنان.

«ناموس»، فضیلت و ارزش نیست؛ سازوکاری برای اعمال سلطه است. «غیرت» به معنای مالکیت بر زن است و چیزی جز خشونت مردسالارانه نیست. مردانی که دست به قتل ناموسی می‌زنند، هرگز خود را بی‌شرم و جنایتکار نمی‌دانند؛ برعکس، خود را مردانی «باشرف»، «باعزت» و مدافع آبروی خانواده می‌پندارند. آن‌ها هرگز از خود نمی‌پرسند شرفی که با خون زن حفظ شود، آیا شرف است یا بربریت؟

انتخاب خیلی روشن است. یا مردان همچنان به اسطوره‌ی «ناموس» وفادار می‌مانند و زنان را ظرف آبروی مردان می‌پندارند، یا شجاعت «بی‌ناموس» شدن را پیدا می‌کنند؛ «بی‌ناموس» یعنی هیچ مردی، هیچ زنی را ملک خود نداند و برای تصمیم‌های او حکم مرگ و مجازات و شکنجه صادر/اجرا نکند.



12

سخن از کدام امنیت؛

تجاوز بر زنان و دست باز طالبان!

در منطق پشتون سالاری، «ناموس» از مقدس‌ترین ارزش‌ها معرفی می‌شود؛ اما هرگاه قدرت با تبعیض، خشونت و تجاوز به حقوق و کرامت دیگران همراه شود، همین ادعا از درون بی‌اعتبار می‌شود.

وقتی حرمت جان، مال، حیثیت و ناموس دیگران بارها نقض شود، دیگر سخن گفتن از غیرت و ناموس، بیش از آن‌که یک ارزش باشد، به تناقضی آشکار می‌ماند. پارادوکس پشتون سالاری نیز در همین جاست: ادعای پاسداری از ناموس، در کنار نادیده گرفتن کرامت و حقوق دیگران. امنیت واقعی از عدالت، برابری و احترام به انسان سرچشمه می‌گیرد، نه از سلطه، تبعیض و زور.

دیگر چیزی به نام «هویت افغانی» یا «افغانستانی» - آن‌گونه که در این گفتمان تبلیغ می‌شود - باقی نمی‌ماند، هنگامی که گزارش‌های مکرر از نقض حقوق انسان‌ها، خشونت علیه زنان و دختران و ستم بر دیگر تبارها منتشر می‌شود. در چنین وضعیتی، سخن گفتن از «هویت افغانی» یا حتی از ارزش‌های ادعایی «پشتون‌والی»، اگر در عمل با رعایت کرامت و حقوق همه انسان‌ها همراه نباشد، ادعایی تهی و بی‌اعتبار خواهد بود.

آنگاه که چشم بر خشونت، بر نقض کرامت انسانی، بر تاراج دارایی‌ها و بر ستمی که بر مردمان دیگر مناطق و دیگر تبارها روا داشته می‌شود بسته می‌شود، سخن گفتن از «امنیت» چیزی جز پوشاندن واقعیت با واژه‌ها نیست. اگر گزارش‌های مربوط به خشونت و تجاوز جنسی علیه زنان و دختران نادیده گرفته شود یا با سکوت از کنار آن بگذرند، این خود نشانه عادی‌سازی خشونت و مصونیت عاملان آن

است؛ وضعیتی که با هر ادعایی درباره امنیت و پاسداری از ناموس در تعارض آشکار قرار دارد.

شاید بنیادی‌ترین معنای امنیت، نه در حضور نیروهای مسلح و نه در خاموشی ظاهری شهرها، بلکه در امنیت جان، کرامت و آزادی انسان‌ها نهفته باشد. نخستین معیار هر جامعه برای سنجش امنیت، وضعیت زنان و دختران آن جامعه است. هرگاه زن نتواند بی‌هراس زندگی کند، تحصیل کند، کار کند و از کرامت و حقوق خود برخوردار باشد، سخن گفتن از امنیت چیزی جز یک شعار سیاسی نخواهد بود.

امنیت واقعی زمانی معنا پیدا می‌کند که هیچ‌کس، صرف‌نظر از قوم، زبان، مذهب یا جنسیت، خود را فراتر از قانون نداند و هیچ قدرتی نتواند با اتکا به اسلحه یا سلطه، حقوق و حیثیت دیگران را پایمال کند. مصونیت از پاسخ‌گویی، بزرگ‌ترین دشمن امنیت است؛ زیرا جامعه‌ای که در آن عاملان خشونت احساس مصونیت کنند، قربانیان هرگز احساس امنیت نخواهند کرد.

شرم بر آنان که از امنیت سخن می‌گویند، اما در برابر بی‌عدالتی، خشونت و رنج انسان‌ها سکوت اختیار می‌کنند.

13

مسافران جنگ در باغ سبز غرب

چیزی حدود یک سال می‌شود که خاک آشنای شرق را پشت سر گذاشته‌ام و پا بر سرزمین غرب نهاده‌ام. دلیل آمدن من، نه رسیدن به باغ‌های سبز افسانه‌ای بود و نه چشیدن جوی‌های شیر و شراب و عسل. من آمدم چون در وطن راهی جز رفتن نمانده بود؛ آمدم تا تکه‌ای نان بی‌منت پیدا کنم. اما چشم‌دیدهای این یک سال، زخم‌های تازه‌ای روی دلم گذاشته است. اینجا بهشت نیست؛ اینجا مسلخ روح آدم‌هایی



اما دسته دوم، «مسافران شکم» هستند؛ آنهایی که سالهاست در این پیاده‌روهای سرد و پیاده‌روهای خاکستری مانده اند. پنج سال، ده سال... دیگر تاب و توانی برایشان نمانده است. آن‌ها بین دو سنگ آسیاب خرد شدند: از یک سو فشار رنج و نداری گذشته در وطن، و از سوی دیگر خفقان تنهایی و اتاق‌های سرد و بی روح در میان این همه سرسبزی غریب غرب. زانوهایشان خم شد و برای فرار از این واقعیت لخت، رو به مواد مخدر، الکل و چرس آوردند تا بلکه برای ساعتی، غبار تنهایی، تحقیرهای گذشته و دردهای امروز را فراموش کنند. او دیگر آن جوان پرشور و فراری دیروز نیست؛ پسرکی است غریب که پوستش به زردی گراییده و در گوشه یک اتاق متروک، میان دود و بوی نا می‌پوسد. اما با تمام این ویرانی و اعتیاد، شرفش نمرده است؛ او هنوز از نان شب خود و پول سوسیال می‌زند تا چند قرانی برای پدر پیر و مادر سالخورده اش در وطن روانه کند تا آن‌ها دست پیش کسی دراز نکنند.

و اما غمناک‌ترین و سوزناک‌ترین بخش قصه، دسته سوم است؛ خانواده‌ها. مرد و زنی که سال‌ها در کوچه پس‌کوچه‌های کابل یا تهران با چنگ و دندان برای بقا مبارزه کرده بودند. در آن روزگار، زن اسیر کنج خانه بود و مرد، حامل خستگی‌ناپذیر کارهای ساختمانی در پستوهای شهر. مرد با عرق جبین، در طول بیست سال توهین و تحقیر در ایران، چیزی در حدود بیست تا سی هزار یورو پس‌انداز کرده بود؛ پولی که بوی گچ و سیمان و خون دل می‌داد. او تمام این سرمایه را داد تا قاجاقبر، همسر و فرزندانش را از مرزها عبور دهد و به این باغ سرسبز برساند. اما افسوس که این باغ، زمین او نبود. او دیگر توان هضم این زبان پیچیده و فرهنگ غریبه را در سن چهل یا پنجاه سالگی ندارد. او که روزی در آغیل یا غربت تهران، استادکار بود، مردی با آبرو بود و وقتی وارد خانه می‌شد اهالی خانه به احترامش بلند می‌شدند، در اینجا تبدیل به پیرمردی بیکار،

است که در گرگومیش غربت گم شده اند. من این آدم‌ها را به سه دسته دیدم:

در درجه اول، جوانانی را می‌بینم که در وطن سراپا زحمت، تلاش و دودین بودند. جوانی را تصور کن که در بیست سالگی، دامن فرار را چسبیده؛ از جنگال فقر، تفنگ و بیچارگی گریخته، با صخره‌های سخت مرزها آویزان شده، دشت‌های سوزان را پیاده رفته و با امواج بی رحم دریاها جنگیده تا خودش را به این بهشت موهوم برساند. اما پس از رسیدن، کمترین پاداش او چه بوده؟ چهار سال تمام از بهترین سال‌های عمرش در دالان‌های تاریک و بی روح «اداره فدرالیسم و مهاجرت»، چشم به راه رحم و مروت یک برگه اقامت، دود شد و هوا رفت. چهار سال پلاستیک، مثل خوره جانش را خورد. بعد از آن، دو سال دیگر، شب و روزش را یکی کرد تا این زبان سخت و پیچیده را به لکنت زبانش پیوند بزند. حالا فصل کار رسیده است، اما تلخی قصه اینجاست که در غرب، هیچ کار و عرق ریختنی بدون آن کاغذ مدرک ارزش ندارد؛ اعتباری ندارد، درست مثل همان سال‌ها که در آغیل، با الاغ از کوه‌های بلند علف می‌آوردیم و کسی نگاهی به دست‌های پینه بسته مان نمی‌کرد. او باید سه سال تمام در مکانیکی، روی داریست‌های لرزان ساختمانی، یا در غوغای بیمارستان‌ها برای پرستاری از جانش مایه بگذارد. در تمام این مدت، آن پول ناچیزی را که دولت برای نان و سیگارش می‌دهد، به وطن می‌فرستد برای بازماندگانش؛ برای همان چشم‌های منتظری که در خاک مادری چشم به راه دست اویند. خودش شب‌ها را با یک وعده غذا سر می‌کند، شکمش را با آب لوله پر می‌کند و در تنهایی کنج اتاق غربت می‌سوزد. حالا او در بیست و نه سالگی، با موه‌های جوگندمی و زانوهای لرزان، تازه وارد بازار کار می‌شود؛ با دلی پر از حرف‌های نشنیده و توهین‌های پنهان، اما هنوز در گوش خود زمزمه می‌کند: «من باید برسم...»



14

کاش آنان که ز خون دیگران سرمست اند

کاش این مردم ما یک لب خندان میداشت
کاش در ظلمت شب شعله رخشان میداشت
کاش هر عید برای همه پر رونق بود
حاکمان با فقرا حالت یکسان می داشت
کاش آن طفل یتیمی که ندارد پدری
لقمه نانی به سر سفره بی نان میداشت
کاش آن مادرک پیر که فرزندش مرد
دل بشکسته او طاقت گریان میداشت
کاش آن دختر دل سوخته خانه نشین
طاقت بردن این درد به آسان میداشت
کاش آن طفلک بیچاره به پا کفشی داشت
کوله پاره او لقمه از نان میداشت
کاش سیلاب ستمگر به حریمش نرسید
کلبه اش چون امرا یک سرو سامان میداشت
کاش در فطرت گرگان دغا رحمی بود
شرمی از کشتن آن خیل غزالان میداشت
کاش آن کابل زیبا که بود قلب وطن
مردم بی غم و بی درد فراوان می داشت
کاش آن گلشن پغمانک و گلغندی ما
میله در هر طرف از شور جوانان میداشت
کاش در مهد ادب، اهل ادب راحت بود
محفل شعر و ادب، بلخ و بدخشان میداشت
کاش آن قامت بودا و همان غلغله شهر
دل بی درد تر از غزنه و پروان میداشت
کاش گرگان به قفس بود و غزالان در دشت
میل گل گشت به هر کوه و بیابان می داشت
کاش آنان که ز خون دگران سرمست اند

نره ای شرم و حیا، یاکم وجدان میداشت
شعر از محترم دکتور زمری امین

خسته و بی خاصیت می شود که حتی نمی تواند آدرس یک
مغازه را بپرسد.

از سوی دیگر، همسرش که سالها در پستوی خانه زندانی
توهین های جامعه بود، حالا در این فضای جدید، با دیدن
قوانین و آزادی های غرب، تبدیل به زنی لجباز می شود که
تمام عقده ها و داشته های نداشته اش را از همین شوهر
شکست خورده توقع دارد. آن پول مفتی که دولت برای شکم
خانواده واریز می کند، به جای مرهم، مایه جنگ می شود؛
مرد آن را حق خود می داند چون بیست سال حمالی کرده، و
زن آن را مال خود می داند چون قانون به او قدرت داده
است. مردی که سالها ناخدا و نان آور بود، حالا دیگر در
چشم همسرش یک موجود اضافی و بی ارزش است. مرد،
خسته تر از آن است که با قوانین این دنیای جدید بجنگد؛ او
سالها در بی قانونی دویده بود و حالا این نظم سرد، روحش
را خفه می کند. کار به جایی می رسد که همسرش با یک
شکایت، او را از خانه بیرون می کند. و آن مرد غیور و
نان آور دیروز، تبدیل به بیمار بیکاری می شود که در کنج
یک اتاق سرد، با شکمی گرسنه و تنی تنها، خیره به سقف،
منتظر فرا رسیدن مرگ نشسته است... این است عاقبت
مسافرانی که برای شکم، روحشان را در غرب جا گذاشتند



بقلم : Jan Naderi Azad

15

در دام K؛ روایت‌هایی از یک اپیدمی خاموش و کشنده (روایت سوم-زینب)

گزارشگر: حمید نعمان

اشاره:

در افغانستان، قرص‌های نشنه‌آور، از جمله قرص‌هایی که امروز به نام «تابلیت کا» شناخته می‌شوند، پدیده‌های کاملاً تازه نیستند و در دوره‌ی مشهور به جمهوریت نیز در بعضی شهرهای افغانستان به صورت محدودتر در دسترس افراد بودند. اما آنچه امروز گردش این پدیده را به یک بحران اجتماعی فراگیر تبدیل کرده، گسترش بی‌سابقه، دسترسی نسبتاً آسان و افزایش چشمگیر مصرف این قرص‌ها در میان جوانان و نوجوانان مخصوصاً در شهرهای بزرگ کشور است. یافته‌های اطلاعات روز نشان می‌دهد که تابلیت کا با قیمت‌های بین صد تا دوصد افغانی پخش و خرید و فروش می‌شود. مصرف تابلیت کا را در بسیاری از مکان‌های شهر می‌توان دید: در مکتب‌ها، خیاطی‌ها، هتل‌ها، سالن‌های فوتسال و جاهای بسیار دیگر. تا پیش از سال ۱۳۹۵، تولید مواد مخدر صنعتی در افغانستان محدود، هزینه‌بر و دشوار بود. در آن ایام، مواد مخدر صنعتی بعد از استخراج مواد گران قیمت سوداگردین از قرص‌های سرماخوردگی وارداتی تولید می‌شدند. اما در سال‌های اخیر باندهای تولید این مواد، گیاه «افدرا» (مشهور به «یاما») را که در مناطق کوهستانی افغانستان به صورت خودرو رشد می‌کند، به کار می‌برند و با هزینه‌ی بسیار کم مواد نشنه‌آور صنعتی تولید می‌کنند. ارزیابی‌های تازه‌ی دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که چرس با ۴۶ درصد، تریاک با ۱۹ درصد، تابلیت «کا» با ۱۱ درصد و مت‌آمفتامین یا شیشه با هفت درصد، از جمله مواد اصلی مورد استفاده در میان مردان درگیر اعتیاد در افغانستان

است. هرچند سیاست اعلام شده‌ی طالبان «ممنوعیت» تولید، کشت و خرید و فروش مواد مخدر است، عرضه‌ی گسترده‌ی تابلیت کا در بازار نشان می‌دهد که حکومت طالبان برای مقابله با این فاجعه‌ی انسانی هیچ برنامه‌ی جدی، فراگیر و مؤثری ندارد. در شرایطی که بخش قابل توجهی از توان و منابع حکومت این گروه صرف اعمال محدودیت‌ها و کنترل زندگی روزمره‌ی شهروندان می‌شود، چاره اندیشی در مورد بحران رو به گسترش اعتیاد به مواد نشنه آور گوناگون (مخصوصاً تابلیت کا) محل چندی در میان اولویت‌های حکومت طالبان ندارد.

گسترش این بحران، محصول مجموعه‌ای از عوامل درهم تنیده‌ی اجتماعی، اقتصادی و روانی است: بیکاری گسترده، نبود فرصت‌های آموزشی و شغلی، بن بست و فرسودگی روانی ناشی از سرکوب و خفقان، محدودیت‌های شدید فردی و اجتماعی و احساس ناامیدی عمیق نسبت به آینده را می‌توان در شمار عواملی ذکر کرد که شمار بزرگی از جوانان و حتی نوجوانان را به سوی مواد نشنه آور می‌رانند. در کنار این عوامل، گروهی از سودجویان و شبکه‌های قاچاق و توزیع با بهره‌برداری از این وضعیت تجارت پرمفعت فروش این قرص‌ها را گسترش داده‌اند.

در مجموعه‌ای که با عنوان «در دام K؛ روایت‌هایی از یک اپیدمی خاموش و کشنده» نشر می‌شود، روایت‌های واقعی و دست اول در مورد افرادی را می‌خوانید که به‌گونه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم با این بحران درگیر شده‌اند: مصرف‌کنندگان، اعضای خانواده‌های آنان، فروشندگان، فعالان محلی و شاهدانی که دیده‌اند و می‌بینند که گسترش این بحران با زندگی افراد و خانواده‌ها چه می‌کند. هدف این مجموعه ارائه‌ی آمار و ارقام نیست؛ بازتاب دادن صدای انسان‌هایی است که در پس یا در ته این بحران پنهان مانده‌اند. هدف این است که تصویری جاندار و انسانی از یکی از نگران‌کننده‌ترین بحران‌های اجتماعی افغانستان امروز ارائه شود.



تذکر: تمامی نام‌های به‌کاررفته در این گزارش‌ها مستعار هستند و برای حفظ امنیت و حریم خصوصی افراد تغییر داده شده‌اند.

یک:

یک سال پیش، وقتی زینب می‌خندید، چال کوچکی گوشه‌ی لبش می‌افتاد. صورتش گوشت‌آلود و شاداب بود و در نگاه نخست، چیزی از یک دختر بیست‌ساله‌ی پرامید کم نداشت. آن روزها، پس از بسته شدن مکتب‌ها برای دختران، همراه رویا، همصنفی‌اش، هم صنف زبان انگلیسی می‌رفت و هم در یک آرایشگاه کارآموزی می‌کرد. زینب و رویا ساعت‌ها کنار هم می‌نشستند، از آینده حرف می‌زدند، برای ادامه‌ی تحصیل و پیدا کردن کار برنامه می‌ریختند.

اما حالا، تنها یک سال بعد، انگار زمان با شتابی بی‌رحمانه از زندگی زینب گذشته است. زینب به‌شدت لاغر شده، گونه‌هایش فرورفته و آن چال کوچک، جای خود را به شیار عمیق داده است. رنگ صورتش تیره شده، حلقه‌های سیاه زیر چشمانش سایه انداخته‌اند و چشم‌هایش چنان در حلقه فرو رفته اند که رویا می‌گوید در نخستین نگاه، به سختی توانست او را بشناسد.

تغییر چهره‌ی زینب تنها بخشی از آن چیزی است که در این چند ماه بر او گذشته است. او مدتی در یک کارخانه‌ی خیاطی در ایستگاه مهتاب قلعه در دشت برچی کار می‌کرد. به‌گفته‌ی رویا، در آن‌جا برای نخستین‌بار با تابلیت «کا» آشنا شد و به مصرف آن روی آورد. وقتی برادرش از این موضوع باخبر شد، دیگر اجازه نداد از خانه بیرون شود. نزدیک به چهار ماه، زینب در خانه ماند. زینب در این چهار ماه بارها از سوی پدر، مادر و برادرش با خشونت جسمی و روانی روبه‌رو شد. دو هفته قبل رویا پنج ماه پس از آخرین دیدارشان، دوباره زینب را دید. رویا می‌گوید زینب آن قدر تغییر کرده است که او از دیدنش «وحشت‌زده» شده است.

دو:

اواخر زمستان ۱۴۰۳، زینب و رویا در یکی از صنف‌های زبان انگلیسی آموزشگاه مسلم کنار هم درس می‌خواندند. زینب پیش از آن، به‌عنوان کارآموز در یک آرایشگاه مشغول کار بود. خانواده‌ی زینب از نظر اقتصادی در وضعیت دشواری قرار دارند و فضای زندگی‌شان نیز سنتی است. او با اصرار و تلاش فراوان توانسته بود رضایت پدر و برادرش را، که هر دو کارگر ساده‌اند، برای کار کردن بیرون از خانه به‌دست آورد. اما این فرصت دوام چندانی نداشت. صاحب آرایشگاه پاکستان رفت و آرایشگاه تعطیل شد و زینب یک باره هم شغلش را از دست داد و هم امید را که به آینده بسته بود. به‌گفته‌ی رویا، این اتفاق فشار روحی سنگینی بر او وارد کرد؛ تا جایی که گاهی دیگر توان پرداخت هزینه‌ی صنف زبان انگلیسی را هم نداشت و با نگرانی از آینده، روزهایش را سپری می‌کرد.

در همان روزها، یکی از استادان آموزشگاه مسلم که از وضعیت روحی زینب آگاه شده بود، او را با یک مشاور روانی آنلاین که به‌گونه‌ی رایگان خدمات ارائه می‌کرد، آشنا کرد. زینب چند جلسه با این مشاور گفت‌وگو کرد و در پایان، به‌گفته‌ی خودش، این پاسخ را شنید که به «افسردگی مزمن» مبتلا شده است و برای کنترل وضعیتش باید دارو مصرف کند. دارویی که برای او پیشنهاد شد، «پریگابالین» بود. قرصی که قرار بود به کاهش اضطراب و رنج روانی‌اش کمک کند. زینب آن زمان تصور نمی‌کرد مصرف همین دارو، بعدها به نقطه‌ی آغاز مسیری تبدیل شود که زندگی‌اش را به شکلی دیگر تغییر دهد.

سه:

رویا می‌گوید مشاور روانی بارها به زینب تأکید کرده بود که پریگابالین را تنها مطابق مقدار تجویز شده مصرف کند و بدون مشورت، دوز آن را افزایش ندهد. اما این



هم در صنف، تمرین درسها و قدم زدنهای بعد از آموزشگاه نبود و فقط گاهی از طریق تماس تلفنی یا پیام از حال هم باخبر می شدند.

چهار:

اوایل خزان ۱۴۰۴، زینب بار دیگر توانست کاری پیدا کند. این بار در یک کارگاه خیاطی در ایستگاه مهتابقلعه در دشت برچی. رویا می گوید زینب بیشتر وقتش را در همان کارگاه سپری می کرد و کم کم تمام فکر و ذکر زینب به همان کارگاه محدود شده بود. تغییرات در زینب فقط در ظاهرش نبود، بلکه در حرفهایش هم می شد آن را دید. دختری که روزی ساعتها از یاد گرفتن زبان انگلیسی، گرفتن مدرک معتبر، ادامه ی تحصیل و پیدا کردن بورسیه سخن می گفت و برای سالهای آینده اش برنامه می کشید، دیگر تقریباً هیچ اشاره ای به آن آرزوها نمی کرد.

در همین زمان، وقتی رویا، زینب را در کارگاه خیاطی دید، احساس کرد با آدم دیگری رو به رو شده است. زینب به وضوح لاغرتر شده بود، رنگ صورتش تیره تر به نظر می رسید و برخلاف گذشته، کمتر در گفت وگوها شرکت می کرد. بیشتر شنونده بود و اگر هم چیزی می گفت، صحبتش از ساعت های طولانی کار، خستگی مداوم و درآمد اندکی بود که با وجود همه ی زحمتش به دست می آورد. رویا می گوید: «دیگر هیچ وقت از آینده حرف نزد. همه ی آرزوهایش آرام آرام حذف شده بود.»

پنج:

زینب و رویا دو هفته قبل در یک مهمانی خانوادگی دوباره همدیگر را دیدند. مهمانی که خلوت شد و مهمانها یکی یکی رفتند، زینب کنار رویا نشست. به گفته ی رویا، زینب دیگر نتوانست خودش را نگه دارد؛ سرش را روی شانه ی او گذاشت و یک دل سیر گریه کرد.

زینب برای نخستین بار از آنچه در ماههای گذشته بر او گذشته بود، حرف زد. زینب به رویا گفت در خیاطی، مصرف «پریگالین» و تابلت «کا» را بیشتر کرده بود.

توصیه ها چندان دوام نیاورد. به گفته ی او، زینب خیلی زود از مقدار تعیین شده فاصله گرفت؛ ابتدا یکی دو قرص بیشتر مصرف می کرد و بعد، به تدریج، به جایی رسید که بعضی روزها چندین تابلت را پشت سر هم می خورد. گاهی چون زینب پول نداشت، بدون تابلت حال و هوایش خراب می شد. رویا می گوید تغییرات رفتاری زینب از همان زمان آرام آرام آشکار شد. این تغییرات در ابتدا چندان جلب توجه نمی کرد، اما با گذشت هفته ها دیگر نمی شد نادیده ی شان گرفت. بعضی روزها آن قدر ساکت و بی حوصله می شد که ساعتها در گوشه ای می نشست و بی آن که با کسی حرف بزند، به نقطه ای نامعلوم خیره می ماند؛ گویی هیچ اتفاقی در اطرافش وجود ندارد. اما روزهای دیگر وقتی تابلت به دستش می رسید، رفتارش کاملاً برعکس می شد. بی وقفه حرف می زد، از موضوعی به موضوع دیگر می پرید و فرصت نمی داد کسی رشته ی سخنش را دنبال کند. خواب و بیداری اش به هم ریخته بود؛ شبها تا دیر وقت بیدار می ماند و روزها به سختی از خواب بلند می شد. دختری که تا چند ماه پیش برای یاد گرفتن زبان انگلیسی شوق داشت و درباره ی آینده اش برنامه می کشید، دیگر نه حوصله ی درس خواندن داشت و نه انگیزه ای برای ادامه دادن.

به گفته ی رویا، این تغییرها خیلی زود بر حضور زینب در آموزشگاه نیز سایه انداخت. ابتدا یکی دو روز غیبت کرد و هر بار بهانه ای آورد؛ یک روز گفت حالش خوب نیست، روز دیگر از مشکلات خانه حرف زد و بار دیگر گفت پول فیس آموزشگاه را ندارد. اما این غیبت های پراکنده، به تدریج به غیبت های طولانی تبدیل شد و سرانجام زینب دیگر به صنف برنگشت.

درس زبان انگلیسی، که زمانی برای او یکی از معدود دلخوشی ها و امیدهایش به آینده بود، بی سروصدا از زندگی اش حذف شد. رویا می گوید پس از آن، رابطه ی نزدیک شان هم کم رنگ شد. دیگر خبری از نشستن کنار



16

پیام تسلیت و همدردی !

شهنواز «شرار» به ابدیت پیوست

با اندوه و تحسر فروان خبر درگذشت یکی از مبارزین راه آزادی و نخبه های افغانستان را در صبحگاهی روز شنبه مورخ 27 / سرطان / 1405 شمسی مطابق به 18 / جولای 2026 میلادی، از طریق مسنجر کمیته فرهنگی «جما» دریافت نمودیم .

ضمن ابراز تسلیت به فامیل محترم شرار و تمام دوستان و عزیزان شان برای شهنواز « شرار » آرامش ابدی و برای فامیل نجیب شان صبر و استقامت تمنا میکنیم . یاد و خاطرات عزیزش گرامی و جاودان باد .



زندگی نامه زنده یاد شهنواز شرار

مرحوم شهنواز شرار، فرزند ارباب علی احمد و نواسه ارباب دولت محمد، در سال 1332 هجری خورشیدی در خانواده ای علم دوست، متدین و فرهنگ پرور دیده به جهان گشود. وی از همان سال های نخست زندگی، با عشق به دانش و خدمت به جامعه پرورش یافت.

زینب در آغاز تصور می کرد این تابلت ها داروی اعصاب اند و حالش را بهتر می کنند و نمی دانست که به آنها وابسته خواهد شد. زینب می گوید یکی از کارکنان خیاطی این تابلت ها را به چرخ کارها و شاگردان، که بیشترشان کم تر از بیست سال سن داشتند، دانه ای ۵۰ افغانی می فروخت.

زینب یک روز پس از مصرف مقدار زیادی تابلت، وقتی به خانه رسید، بیهوش شد. خانواده اش او را به شفاخانه بردند. آنجا از او آزمایش گرفتند و نتیجه نشان داد که تابلت کا مصرف کرده و در خونس مت آمفتامین نیز وجود داشته است. از همان روز، خانواده دیگر اجازه ندادند از خانه بیرون برود.

زینب به رویا گفته است چهار ماه را در خانه، تقریباً در حبس، گذرانده است؛ «در این مدت، دو بار سرش در اثر برخورد با یک بکس آهنی شکسته و هنوز جای زخم یک چاقو روی پایش باقی مانده است.» او همچنین برای رویا تعریف کرد که مادرش ناامید شده و به دنبال شوهری برای او می گردد و بارها گفته است حاضر است زینب را «به هرکسی، حتی اگر پیر یا شل (معلول) باشد» شوهر بدهد.

۲۰ سرطان ۱۴۰۵ - ۱۱ جولای ۲۰۲۶



جنایت کارترین پدیده سرمایه داری
است. سرمایه خفاش خون آشام سیری
ناپذیر است.
مارکس

مرحوم شهنواز شرار شخصیتی متعهد، دلسوز، مردم‌دار، دانش‌دوست و خدمتگزار بود که عمر پربرکت خویش را در راه علم، آبادانی، خدمت به مردم و پیشرفت کشور سپری کرد. اخلاق نیکو، تواضع، صداقت و روحیه خدمتگزاری از برجسته‌ترین ویژگی‌های شخصیتی او به شمار می‌رفت. سرانجام این مرد نیک‌نام و خدمتگزار، در تاریخ 27 سرطان 1405 هجری خورشیدی، بر اثر سکتۀ مغزی، دار فانی را وداع گفت و به ابدیت پیوست.



یاد و خاطره این شخصیت فرهیخته و خدمتگزار، همواره در دل خانواده، دوستان، همکاران و همه کسانی که از خدمات و اخلاق نیک او بهره‌مند شدند، زنده و جاودان خواهد ماند.

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



مرحوم شرار دوره‌های ابتدایی و متوسطه آموزش خود را در لیسه قاصان اندراب با موفقیت به پایان رساند. سپس برای ادامه تحصیل وارد لیسه زراعت بغلان شد و پس از فراغت از صنف دوازدهم، به پوهنهی زراعت دانشگاه کابل راه یافت. وی پس از تکمیل موفقانه تحصیلات عالی، به عنوان آمر تحقیقات ریاست زراعت ولایت کندز مقرر شد و مدتی بعد همین مسئولیت را در ریاست زراعت ولایت بلخ بر عهده گرفت و با تعهد، صداقت و پشتکار به مردم و بخش زراعت کشور خدمت کرد.

با شدت گرفتن جنگ‌های داخلی و نابسامانی‌های کشور، در سال 1358 از وظیفه دولتی کنار رفت و به کار طبابت آزاد و نیز فعالیت‌های اجتماعی و میارزاتی پرداخت.

در سال 1362 منزل مسکونی وی توسط نیروهای طاغوتی، حاکمان و دلالان وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی وقت بمباران شد و خسارات سنگینی به خانواده‌اش وارد گردید. این جنایت و تراژدی بار دیگر در سال 1366 توسط نیروهای مزدور و ارتجاعی تاریک اندیش اسلامیست شورای نظار تحت فرمان احمدشاه مسعود تکرار و عامل بازداشت شد و نزدیک به دو سال را در زندان انان سپری کرد. پس از آزادی، بار دیگر به حرفه طبابت و خدمت به مردم روی آورد و فعالیت‌های اجتماعی خود را ادامه داد.

پس از تشکیل حکومت جدید افغانستان، در سال 1382 به عنوان رئیس انکشاف دهات ولایت بغلان منصوب شد و به مدت چهار سال با صداقت و احساس مسئولیت ایفای وظیفه کرد. سپس در سال 1386 به سمت رئیس زراعت ولایت سمنگان گماشته شد و به مدت سه سال در راستای رشد و توسعه بخش زراعت خدمات ارزنده‌ای انجام داد. در ادامه، در سال 1389 به عنوان رئیس محیط زیست ولایت بغلان تعیین شد و به مدت دو سال در این سمت خدمت کرد. سرانجام در سال 1391 پس از سال‌ها خدمت صادقانه و پربار، به افتخار تقاعد نایل آمد.



17

واه واه چه مقام است

امروز به میخانه ما نشه بنام است

واه واه چه مقام است

بی دانشی و بی خردی خاصه عام است

واه واه چه مقام است

از علم و هنر بی خبر و هیچ ندانیم

بی دیده روانیم

گفتار زبانی همه از بهر مقام است

واه واه چه مقام است

برنای وطن ببخود و بد مست شتابان

در دشت و بیابان

پیران زمان ببخبر از جاده و بام است

واه واه چه مقام است

در میکده و صومعه گیر و مسلمان

مخمور و ثنا خوان

مردم همه بازیچه میدان درام است

واه واه چه مقام است

از اهل نظر مردم بیدار جدا شد

بنگر که چه ها شد؟

مرغ دل ما کشته بی دانه بدام است

واه واه چه مقام است

زایل نشود درد کهن محض به گفتار

با نشر چند اخبار

این طرز عمل مظهر اندیشه خام است

واه واه چه مقام است

در صحنه خودخواهی و احکام شفاهی

با ریب و ریایی

آقای عمل مرده و یا حبس دوام است

واه واه چه مقام است

میر احمد اکسیر

میخانه جهل و بازار مقام

در میخانه زمانه، جامها لبریز است. توهم، هیاهو و شیفتگی
مقام بر آن سایه افکنده و از معرفت و آگاهی نشانی نیست.
آنجا که دانایی به غربت می‌رود، خرد به حاشیه رانده
می‌شود و عمل در بند می‌ماند، مردمان چشم‌پسته در پی
سرابی می‌دوند که آن را حقیقت می‌پندارند.

در چنین فضایی، اهل دانش و نظر منزوی می‌شوند، و
فرزندگان از جایگاه شایسته خویش کنار زده می‌شوند و
صدای خرد در هیاهوی قدرت و منفعت گم می‌گردد، چنان‌که
گویی دانایی در تبعید است، خرد در حبس، و آقای عمل یا
کشته شده است یا در زندان دوامدار ستم و استبداد به
فراموشی سپرده شده است.

این تصویر، بازتاب درد جامعه افغانستان است که شاعر با
نگاهی تلخ و انتقادی آن را ترسیم کرده و در آن مقام بر
دانش، ادعا بر آگاهی و گفتار بر کردار و بهیمیت بر انسانیت
پیشی گرفته است.

واه واه چه مقام است!



م. اقبال نوری

18

کابل در حال خشک شدن:

از تعادل ۲۰۰۱ تا بحران ۲۰۳۰

نویسنده: کاظم همایون کارشناس محیط زیست و اقتصاد
آلودگی

تاریخ: ۵/جون/۲۰۲۶

آب، بنیاد زنده‌گی، سلامت، اقتصاد و پایداری هر شهر است. شهر کابل که در دو دهه گذشته رشد شتاب‌زده و بی‌برنامه را تجربه کرده، امروز با یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های محیط‌زیستی تاریخ خود روبه‌رو است. بحرانی که تنها کمبود آب نیست، بلکه تهدیدی مستقیم برای امنیت انسانی، سلامت عمومی، اقتصاد شهری و بقای نسل‌های آینده به شمار می‌رود.

این نوشتار با زبان ساده، روشن و قابل فهم برای همه، وضعیت آب‌های زیرزمینی کابل را بررسی می‌کند. هدف آن است که شهروندان، دانشجویان، آموزگاران، مسوولان و حتی افراد کم سواد نیز ابعاد این بحران را درک کنند؛ زیرا بحران آب فقط مشکل دولت یا متخصصان نیست، بلکه مساله‌ای همه‌گانی و سرنوشت مشترک همه باشندگان کابل است.

در این مقاله، با تکیه بر گزارش‌های علمی معتبر مانند گزارش مرسی کورپس (اپریل ۲۰۲۵)، نشان داده می‌شود که کابل از وضعیت نسبتاً متعادل سال ۲۰۰۱ به آستانه «روز صفر» در سال ۲۰۳۰ رسیده است؛ روزی که ممکن است بخش بزرگی از شهر دیگر به آب آشامیدنی دسترسی نداشته باشد.

کابل در حال خشک شدن: از تعادل سال ۲۰۰۱ تا بحران ۲۰۳۰؛ داستان حساب بانکی آب ما

تصور کنید کابل مانند خانواده‌ای است که دو حساب بانکی دارد. حساب نخست «حساب جاری» است: آب‌های سطحی مانند رودخانه‌ها، چشمه‌ها و جویبارها که بر اثر خشک‌سالی، کاهش بارندگی و استفاده بی‌رویه تقریباً خشک شده‌اند.

حساب دوم «حساب پس‌انداز» است: آب‌های زیرزمینی که طبیعت طی صدها و هزاران سال ذخیره کرده است. حالا باشندگان کابل برای زنده ماندن، فقط از این ذخیره استفاده می‌کنند.

اما مشکل بزرگ این است که ما هر سال خیلی بیش‌تر از آنچه طبیعت به زمین برمی‌گرداند، آب بیرون می‌کشیم. بر اساس بررسی‌های علمی، سالانه حدود ۴۴ میلیون مترمکعب بیش‌تر از ظرفیت طبیعی آب استخراج می‌شود. این مثل آن است که خانواده‌ای هر سال بیش‌تر از درآمدش خرج کند و برای ادامه زنده‌گی قرض بگیرد.

اگر این روند ادامه یابد، تا سال ۲۰۳۰ بسیاری از بخش‌های کابل - به‌ویژه مناطق مرکزی مانند دشت برچی، کارته چهار، خواجه‌رواش، تایمنی، شرکت، ده افغانان، شهر نو، ولسوالی‌های نزدیک مرکز و بخش‌هایی از شمال و جنوب شهر - با خشک شدن کامل چاه‌ها روبه‌رو خواهند شد. کابل ممکن است به نخستین پایتخت معاصر جهان تبدیل شود که ذخایر آب زیرزمینی‌اش به فروپاشی کامل برسد.

توجه به یک شایعه خطرناک: برخی در رسانه‌های اجتماعی ادعا می‌کنند که یک «سفره بزرگ آب» در عمق زمین کابل وجود دارد که برای صدها سال کافی است. این حرف‌ها غیرعلمی و شبیه نظریه توطئه است. چنین ادعاهایی مردم را از اقدام فوری باز می‌دارد و باعث ادامه استفاده بی‌رویه می‌شود. واقعیت علمی این است که ذخایر آب محدود و در حال اتمام است و هیچ منبع جادویی وجود ندارد.



از حدود سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۶، برداشت اضافی به مرحله خطرناک رسید و تعادل کاملاً برهم خورد.

از سال ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۶: بازگشت مهاجران و مهاجرت‌های داخلی جمعیت را به حدود شش میلیون نفر رساند. استخراج آب حالا به حدود ۷۲ میلیون مترمکعب در سال رسیده است؛ تقریباً سه برابر تغذیه طبیعی (۲۸,۳ میلیون مترمکعب). یعنی سالانه ۴۴ میلیون مترمکعب کسری.

۳. مصرف واقعی آب در کابل

مصرف حداقلی هر نفر: ۵۰ لیتر در روز (۱۸,۲۵ مترمکعب در سال).

اما در عمل، بسیاری از خانواده‌ها ۱۰۰ تا ۱۵۰ لیتر در روز مصرف می‌کنند؛ به دلیل شست‌وشو، باغچه، مهمان‌داری و کارهای کوچک اقتصادی.

با شش میلیون جمعیت، نیاز واقعی خیلی بیش‌تر از ظرفیت است. بسیاری حالا آب را جیره بندی می‌کنند، از تانکر می‌خرند یا چاه‌های خیلی عمیق حفر می‌کنند.

۴. محاسبات علمی: کابل چقدر آب از دست داده است؟

بر اساس گزارش مرسی کورپس (اپریل ۲۰۲۵):

اضافه‌برداشت سالانه: ۴۴ میلیون مترمکعب.

افت سطح آب در ده سال گذشته: ۲۵ تا ۳۰ متر.

کاهش حجم ذخیره: حدود ۴۴۰ میلیون مترمکعب.

ذخیره قابل استفاده فعلی فقط ۴۰۰ تا ۶۰۰ میلیون مترمکعب است. اگر تغییری ایجاد نشود:

تا ۲۰۲۸ بسیاری از چاه‌های کم‌عمق خشک می‌شوند.

در ۲۰۲۹-۲۰۳۰ کابل به «روز صفر» می‌رسد؛ زمانی که بخش بزرگی از مردم آب کافی نخواهند داشت.

۵. نشست زمین؛ خطری خاموش اما ویران‌گر

۱. وضعیت کابل در سال ۲۰۰۱: زمانی که تعادل وجود داشت

در سال ۲۰۰۱ جمعیت کابل کمتر از یک میلیون نفر بود. حوزه‌های آب زیرزمینی کابل، لوگر و پغمان بیش از پنج میلیارد مترمکعب آب ذخیره داشتند.

در آن زمان:

تغذیه طبیعی آب‌های زیرزمینی حدود ۲۸,۳ میلیون مترمکعب در سال بود.

مصرف آب برای حدود ۷۰۰ هزار نفر (با میانگین ۵۰ لیتر در روز) تقریباً ۱۲,۸ میلیون مترمکعب در سال محاسبه می‌شد.

طبیعت بیش‌تر از مردم آب برمی‌گرداند. سطح آب پایدار بود، چاه‌ها کم‌عمق بودند و آب به آسانی به دست می‌آمد. حساب بانکی آب کابل سالم بود.

۲. آغاز بحران: رشد جمعیت و برهم خوردن تعادل

از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲: جمعیت به بیش از چهار میلیون نفر رسید. ساخت‌وساز گسترده، حفر هزاران چاه و مسدود شدن مسیرهای تغذیه آب زیرزمینی، مصرف را چند برابر کرد. سطح آب سالانه ۱,۵ تا ۱,۷ متر پایین رفت.

از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۱: این دوره نقطه اصلی شکست بود. عوامل کلیدی:

گسترش بی‌رویه ساختمان‌سازی و بتون‌ریزی که آب باران را به جای نفوذ به زمین، به سیلاب تبدیل کرد.

کاهش بارندگی و نفوذ آب به سفره‌ها.

حفر چاه‌های غیرقانونی.

افزایش مصرف خانه‌گی به دلیل رفاه بیش‌تر (حمام، لباس‌شویی و غیره).

کار برای «سفید کردن پول‌های سیاه» انجام شده است که شفافیت و نظارت را بیش از پیش ضروری می‌سازد.

۹. آیا انتقال آب از ولایت‌های دیگر راهحل است؟

طرح‌هایی مانند انتقال آب از پنجشیر یا لوگر وجود دارد، اما مشکلات جدی دارند:

یخچال‌های هندوکش به سرعت ذوب می‌شوند و منابع آب کاهش می‌یابد.

گرمایش جهانی در ارتفاعات دو برابر میانگین جهانی است.

مخالفت مردم محلی و هزینه بسیار بالا.

انتقال آب می‌تواند بخشی از راهحل باشد، نه تمام آن.

۱۰. صدای مردم کابل

بسیاری می‌گویند: «قبلاً در ۴۰ متر آب پیدا می‌کردیم، حالا باید تا ۱۵۰ تا ۲۰۰ متر چاه بزنیم. آب شور و بدبو شده و هر ماه پول زیادی برای تانکر می‌دهیم. ترک‌های دیوار خانه‌ها نیز روزبه‌روز بیش‌تر می‌شود.»

این روایت واقعی زنده‌گی هزاران خانواده است.

۱۱. چگونه می‌توان بحران را مهار کرد؟

کابل باید سالانه حداقل ۴۴ میلیون مترمکعب مصرف اضافی را کاهش دهد یا همان مقدار را به سفره‌های آب زیرزمینی برگرداند. اگر هر شهروند فقط ۲۰ لیتر در روز صرفه‌جویی کند، دقیقاً این هدف تامین می‌شود؛ هدفی کاملاً عملی.

۱۲. راهکارهای عملی و فوری

۱. صرفه‌جویی خانه‌گی

استفاده از شیرها و تشناب‌های کم‌مصرف.

بستن شیر هنگام مسواک زدن.

استفاده دوباره از آب حمام برای آبیاری.

سیاست‌های تشویقی (مانند تجربه ایران در تهران):

داده‌های ماهواره‌ای نشان می‌دهد که در بخش‌های مرکزی کابل، زمین از ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۲ حدود ۳۱ سانتی‌متر نشست کرده است. این نشست به دلیل خالی شدن آب از لایه‌ها رخ می‌دهد و خاک فشرده می‌شود؛ فرایندی که تقریباً غیرقابل بازگشت است.

پیامدها:

ترک‌خورده‌گی خانه‌ها

شکستن لوله‌های آب و فاضلاب

آسیب به جاده‌ها و ساختمان‌ها

تخریب تدریجی شهر

۶. تهدید برای مکان‌های تاریخی کابل

ارگ ریاست‌جمهوری، باغ بابر، قصر دارالامان و دیگر آثار تاریخی بر روی خاک نرم ساخته شده‌اند. ادامه نشست زمین می‌تواند این میراث را نابود کند و بخشی از هویت فرهنگی افغانستان را از بین ببرد.

۷. آلوده‌گی آب؛ بحران دوم کابل

کمبود آب تنها مشکل نیست. حدود ۸۰ درصد آب باقی‌مانده با فاضلاب، نیترات، آرسنیک و مواد کیمیایی آلوده است.

این آلوده‌گی باعث افزایش بیماری‌های اسهال، پوستی، تنفسی، گوارشی و به‌ویژه سرطان‌ها، سقط جنین و مشکلات مادرزادی شده است. کودکان و زنان بیش‌ترین آسیب را می‌بینند.

۸. شهرسازی بی‌برنامه و افزایش بحران

تبدیل خانه‌های مسکونی به ساختمان‌های تجاری و چند خانواده‌ای، مصرف آب را چند برابر کرده است. اعلام جدید شهرداری کابل برای صدور مجوز ساخت‌وساز در مناطق رهائشی و تبدیل آن‌ها به مجتمع‌های تجاری - مسکونی، وضعیت را خطرناک‌تر کرده است. برخی ادعا می‌کنند این



کابل در کمتر از سه دهه از شهری با آب پایدار به یکی از بحرانی‌ترین شهرهای جهان تبدیل شده است. افزایش جمعیت، مدیریت نادرست، کاهش بارندگی و برداشت بیش از حد، شهر را به لبه پرتگاه رسانده است.

اما هنوز امید وجود دارد. با صرفه‌جویی جمعی، تغذیه مصنوعی، مدیریت درست و آگاهی، می‌توان از فاجعه جلوگیری کرد. آینده کابل هنوز قابل نجات است، اما زمان بسیار کمی باقی مانده است.

اقدام کنید؛ امروز!

منابع

گزارش مرسی کورپس، اپریل ۲۰۲۵

مطالعات USGS

داده‌های ماهواره‌ای InSAR و پژوهش‌های کاکر و همکاران، ۲۰۲۵

گزارش‌های یونیسف و KfW



نصب کنتورهای هوشمند و تعرفه بالاتر برای مصرف زیاد.

جریمه یا قطع موقت آب برای مصرف‌کنندگان پرمصرف.

تخفیف برای خانواده‌های کم‌مصرف.

گنجاندن آموزش صرفه‌جویی آب در نصاب درسی مکاتب.

کمپاین‌های خانه‌به‌خانه، مسجد به مسجد و رسانه‌ای برای آگاهی.

۲. تغذیه مصنوعی آب‌های زیرزمینی

ساخت حوضچه‌های جذبی و هدایت آب باران به زمین.

جلوگیری از هدررفت سیلاب‌ها.

لایروبی منظم دریای کابل.

دورانی‌سازی (بازچرخانی) آب دریای کابل با تصفیه و تزریق مجدد به سفره‌های آب زیرزمینی، راهکار مناسبی است. همچنان افزایش تالاب‌ها، ساحات سبز و فضاهای سبز شهری می‌تواند بارندگی محلی را بیش‌تر کند.

۳. قانون‌گذاری و نظارت

جلوگیری از حفر چاه‌های غیرقانونی.

نظارت بر صنایع پرمصرف.

تشویق مصرف کم.

۴. آگاهی عمومی

مساجد، مکاتب، رسانه‌ها و نهادهای مدنی نقش کلیدی دارند.

۵. ثبت و گزارش مردمی

شهروندان عمق چاه‌ها، کیفیت آب و ترک‌های خانه را گزارش دهند تا مسؤولان مجبور به اقدام شوند.

نتیجه‌گیری

رسانه‌های بورژوازی و شوونیست‌های قومی تلاش کردند این قضیه را صرفاً یک جنجال قومی یا تضاد میان شمال و جنوب جلوه دهند؛ اما روشن ضمیران و فرزندان صدیق افغانستان با تحلیل عمیق ایدئولوژیک، ماهیت این تضاد بوروکراتیک را برملا کردند و میکنند که چند فاکتور آن ذیلاً نگاشته می‌شود:

- تنش بر سر سهم‌خواهی از معادن طلا: ریشه اصلی تنش از آنجا آغاز شد که عبدالمتمین رحیم‌زی (رئیس عمومی معادن بدخشان وابسته به هسته انحصارگرای قندهار)، چریک‌های مستقر در مناطق معدنی را خلع سلاح کرد و دست راست فاتح، یعنی «موسی کاکه» را به اتهام غصب زمین‌های پیرامون معادن طلا بازداشت نمود. این اقدام با واکنش قاطع و آرایش نظامی نیروهای جمعه‌خان فاتح در قریه «لروم» مواجه شد. این درگیری، تضاد میان مردم عام نبود؛ بلکه جنگ میان کارتل‌های بوروکراتیک نظامی بر سر تصاحب ارزش اضافی حاصل از عرق جبین کارگران محروم معادن طلا بود.
- شریان اقتصاد سیاه و قاچاق تریاک: برخلاف ادعاهای پوشالی رژیم مبنی بر امحای کشت کوکنار، زون مرزی دروازاها کماکان شریان حیاتی قاچاق مواد مخدر به شمار می‌رود. جمعه‌خان فاتح به عنوان یک ملوک‌الطوایف محلی، با تکیه بر تسلیحات خود، سدی در برابر تمرکزگرایی مالی قندهار بود. اعزام قطعات نظامی وسیع (گزارش‌ها از گسیل نزدیک به ۵ هزار نیروی ویژه به بدخشان) و پروازهای استخباراتی، برای تأمین امنیت خلق نبود، بلکه برای مهار یک باند رقیب در توزیع عواید قاچاق بود.
- معامله بوروکراتیک پشت پرده و فریب «تجدید بیعت»: سفر شتابزده مقامات ارشد نظامی رژیم از جمله فصیح‌الدین فطرت (رئیس ستاد ارتش) به پایگاه فاتح در ولسوالی نسی، انتقال او با ضمانت به فیض‌آباد و نهایتاً کشاندن پایش به ارگ کابل برای دیدار با رئیس‌الوزرا، ماهیت سازشکارانه

طلا و تریاک ، جمعه‌خان فاتح نمودی جنجال قاچاق

مواد مخدر و چپاول معادن افغانستان

مردم رنج دیده، رفقای رزمنده و کارگران فکری!

بررسی تدواریافته و عینی رویدادهای چند ماه گذشته در جامعه تحت ستم ما بار دیگر صحت تنوری دموکراتیک نوین را آشکار ساخت. دستگاه فاشیسم مذهبی و فرهنگی حاکم تلاش می‌کند با ساطور سانسور و ارباب، اخبار بحران‌های روبنایی خود را پنهان کند اما نگاه ماتریالیسم دیالکتیک به ما می‌آموزد که تجمیع حوادث، فجایع کارگری و درگیری‌های فئودالی درون‌گروهی، نشانه‌های بارز گندیدگی زیربنای اقتصادی رژیم‌های سرمایه داری و ارتجاعی است.

این در حالیست که دستگاه تبلیغاتی رژیم مدعی رشد اقتصادی است، آمار حوادث چند ماه گذشته از وقوع یک فاجعه همه‌جانبه برای اقشار محروم حکایت دارد: در ماه‌های گذشته، ده‌ها دهقان روزمزد و دستفروش شهری در ولایات کابل، تخار و بدخشان تحت عناوینی چون پاک‌کاری معابر یا جمع‌آوری عشر و زکات مورد ضرب و شتم سیستماتیک قرار گرفته‌اند.

آمار و گزارشات اخیر نشان می‌دهد در طول این فصل، چندین کارگر معدن به دلیل نبود ابتدایی‌ترین ابزارهای مصونیت و استخراج غیر معیاری تحت مالکان فئودال، در اعماق زمین جان باخته‌اند. سرمایه‌داری کمپرادور رژیم ثروت‌های ملی را به تاراج شرکت‌های خارجی می‌گذارد و خون کارگر افغان را در ازای روزی چند افغانی بی‌ارزش می‌مکد.

موج جدید بازداشت زنان فرودست و محروم‌سازی آنان از حق حیات اجتماعی، بخشی از پراتیک رژیم برای پاره‌پاره نگه داشتن صفوف طبقه کارگر و تضعیف آگاهی طبقاتی خلق است. ، عینی‌ترین و حادثه‌ساز سیاسی-نظامی در هفته‌های اخیر، بحران و تنش نظامی پیرامون جمعه‌خان فاتح (فرمانده ناراضی و متنفذ تاجیک‌تبار طالبان و معاون پیشین ولایت زابل) در ولسوالی‌های دروازاها و نسی بدخشان بود.



20

کانکور بدون دختران؛ روایتی از پنج سال

تبعیض و رویاهای دزدیده شده

نویسنده: شهبانو نوری

وقتی نتایج کانکور اعلام شد، مانند هر سال، صفحه‌های اجتماعی پر از عکس جوانانی بود که با لبخند، جایگاه‌های اول، دوم و سوم را به دست آورده بودند. چهره‌های امیدوار، خانواده‌های خوش‌حال و پیام‌های تبریکی، فضای مجازی را پر کرده بود. با دیدن این تصویرها، از صمیم قلب خوش‌حال شدم. با خود گفتم: «چه زیباست که جوانان سرزمین هنوز برای علم تلاش می‌کنند و به موفقیت می‌رسند.»

این شادی اما تنها چند لحظه دوام آورد. ناگهان اندیشه‌ای ذهنم را لرزاند. با خود گفتم: «امسال کدام دختر، اول‌نمره‌ی عمومی کانکور شده است؟ کدام دختر قرار است در رسانه‌ها از آرزوهایش سخن بگوید؟ کدام دختر با لباس دانش‌جویی برای نخستین بار وارد دانشگاه می‌شود؟ کدام دختر از سال‌های تلاش و شب‌های بیداری‌اش برای رسیدن به این روز روایت خواهد کرد؟» برای این پرسش‌ها پاسخی جز سکوت نداشتم؛ سکوتی سنگین‌تر از هر فریاد. در همان لحظه قلبم به درد آمد. اشک‌هایم بی‌اختیار از گوشه چشم‌انم جاری شد. نفس‌کشیدن برایم دشوار شده بود. شادی دیدن موفقیت فرزندان افغانستان، زیر سایه‌ی اندوه دخترانی دفن شد که حتی اجازه نداشتند در این رقابت ملی حضور داشته باشند.

پنج سال است که هیچ دختری در افغانستان اجازه‌ی شرکت در کانکور را ندارد. پنج سال؛ گفتنش شاید تنها چند ثانیه زمان ببرد، اما زیستن آن برای میلیون‌ها دختر، به اندازه یک عمر طولانی بوده است.

این جریان‌ها را افشا نمود. فیلم‌ها و بیانیه‌های فرمایشی رژیم مبنی بر وفاداری فاتح و انکار تضادها، تنها یک آتش‌بس موقت میان گرگ‌های باران‌دیده است. این معامله بوروکراتیک با ابزار زور و زر، تضاد اصلی را حل نکرده بلکه باروت آن را برای انفجارهای بعدی حفظ کرده است.

بنأ از تمام روشنفکران، اندیشمندان، آگاه و انقلابی خواهشمندیم تا با افشای این رویدادها، آگاهی طبقاتی را به میان توده‌ها ببرد. تا زمانی که کارگران معادن بدخشان، دهقانان فاریاب و زنان معترض کابل، هرات به این درک علمی نرسند که نجات‌شان به دست خودشان و از طریق نابودی کامل ساختار فئودال-کمپرادور میسر است، زنجیرها گسسته نخواهند شد.



با حرمت

حلقات مطالعاتی اخگر و روستاخیز

۱۶ جولای ۲۰۲۶

گروپ آموزش و پرورش جوانان

افغانستان



اجرا کند؛ پژوهشگری نخواهد بود که برای حل مشکلات افغانستان راه حل بیابد.

محرومیت آموزشی، تنها بستن دروازه های مکتب نیست؛ بستن دروازه آینده ی یک ملت است.

امروز بسیاری از دختران افغانستان در سکوت زندگی می کنند؛ اما در دل هر کدام از آنها، هزاران رویای ناتمام نفس می کشد. هنوز دفترچه های یادداشت شان پر از برنامه هایی است که هرگز فرصت اجرا نیافت؛ هنوز کتاب های شان بوی امید می دهد، هرچند سال هاست که ورق نخورده اند.

آنها شکست نخورده اند؛ بلکه از ابتدایی ترین حق انسانی خود محروم شده اند. آموزش، امتیاز نیست؛ حق است؛ علم، متعلق به زن یا مرد نیست؛ زیرا دانش، مرز جنسیت نمی شناسد.

هیچ قدرتی نمی تواند برای همیشه نور آگاهی را خاموش کند. تاریخ بارها نشان داده است که اندیشه را نمی توان زندانی کرد و رویا را نمی توان برای همیشه کشت. روزی خواهد رسید که دروازه های مکتب ها و دانشگاه ها دوباره به روی دختران افغانستان گشوده شود؛ روزی که نام دختران، بار دیگر در فهرست پذیرفته شدگان کانکور بدرخشد؛ روزی که رسانه ها با افتخار از دختر اول نمره ی کانکور گزارش تهیه کنند؛ روزی که خانواده ها با اشک شوق، موفقیت دختران شان را جشن بگیرند؛ روزی که هیچ دختری به خاطر جنسیتش از حق آموختن محروم نباشد. من به آن روز ایمان دارم.

به دختران سرزمینم می گویم: شما چیزی را به دلیل کم استعدادی یا کم تلاشی از دست نداده اید. شما قربانی بی عدالتی شده اید، نه قربانی ناتوانی. هیچ کس نمی تواند ارزش، استعداد و شایستگی شما را انکار کند. کتاب هایی که امروز بسته مانده اند، روزی دوباره گشوده خواهند شد؛ قلم هایی که امروز خاموش اند، دوباره خواهند نوشت و صنف

پنج سال است که کتاب های درسی دختران زیر لایه ای از خاک مانده اند؛ پنج سال است که صنف های درس، نیمکت ها و تخته های سیاه، در انتظار بازگشت صاحبان واقعی شان خاموش مانده اند؛ پنج سال است که صدای زنگ مکتب برای دختران افغانستان خاموش شده است؛ پنج سال است که رویاهای هزاران دختر، پیش از این که فرصت شکوفاشدن پیدا کنند، در تاریکی تبیض دفن شده اند.

این پنج سال اخیر تنها زمان نیست؛ زخمی ست که بر روح یک نسل نشست. این پنج سال، موهای بسیاری از مادران را سفید کرد؛ مادرانی که هر روز شاهد خاموش شدن امید در چشمان دختران شان بودند. این پنج سال، لبخند را از چهره ی هزاران دختر گرفت؛ دخترانی که تمام کودکی و نوجوانی خود را با این امید سپری کرده بودند که روزی در کانکور شرکت کنند، داکتر، مهندس، خبرنگار، معلم، قاضی یا پژوهشگر شوند و در ساختن کشور خود سهم بگیرند؛ اما ناگهان همه چیز متوقف شد، نه به خاطر ناتوانی آنها، نه به خاطر کمبود استعداد، نه به خاطر بی علاقی؛ بلکه تنها به این دلیل که دختر بودند.

کانکور، در هر کشوری، نماد رقابت علمی و عدالت آموزشی است؛ اما در افغانستان امروز، این آزمون دیگر نماینده ی همه مردم نیست. کانکوری که نیمی از جامعه از حضور در آن محروم باشد، دیگر نمی تواند نماد عدالت، برابری و پیشرفت باشد.

هیچ جامعه ای با حذف زنان از آموزش، آینده ای روشن نخواهد داشت. وقتی دختران از مکتب و دانشگاه محروم می شوند، تنها یک فرد آسیب نمی بیند؛ بلکه خانواده، جامعه، اقتصاد، فرهنگ و آینده ی یک ملت آسیب می بیند.

دختری که امروز از آموزش محروم می شود، فردا داکتر نخواهد بود که جان بیماران را نجات دهد؛ آموزگاری نخواهد بود که نسل آینده را آموزش دهد؛ خبرنگاری نخواهد بود که حقیقت را روایت کند؛ قاضی ای نخواهد بود که عدالت را



پی این رویداد، نیروهای امنیتی و استخباراتی طالبان عملیات تلاشی خانه‌به‌خانه و بازداشت جمعی مردان را در این منطقه روی دست گرفتند. ادعای باشندگان محل حاکی از آن است که دستکم ۳۰ تن از جوانان و اقارب نزدیک مردم محل، از جمله شماری از معلمان لیسه ابوعصمت بلخی، بدون ارانه اسناد و شواهد بازداشت شده‌اند.

تا کنون هیچ گروهی مسئولیت انفجار دوشنبه‌شب را بر عهده نگرفته است. در همین حال، خانواده‌های بازداشت شدگان با ابراز نگرانی شدید از سرنوشت نامعلوم و احتمال شکنجه نزدیکان خود، خواستار پاسخگویی نهادهای حقوق بشری هستند. مقامات محلی طالبان در ولایت بلخ تا کنون در قبال این گزارش‌ها و بازداشت‌های صورت گرفته سکوت اختیار کرده‌اند.

17 سرطان 1405 شمسی

خبرنگار آزاد



ورود طالبان به حمام زنانه

ورود هنجارشکنانه و سرزده مقام طالبان به حمام زنانه در دایکندی؛ بازداشت کسبه‌کاران و ایجاد رعب و وحشت، بازداشت ۱۸ دکاندار به جرم کوتاهی ریش، ورود مستقیم به گرمابه زنان هنگام استحمام، ضرب‌و‌شتم مدیر حمام و فحاشی ناموسی؛ جزئیات تکان‌دهنده از برخورد هنجارشکنانه آمر امر به معروف طالبان در ولسوالی میرامور..

هایی که امروز خالی‌اند، دوباره از صدای دختران پر خواهند شد. آن روز، افغانستان دوباره به دختران دانشمند، پرتلاش و افتخارآفرین خود خواهد بالید. تا آن روز، روایت دختران محروم از آموزش باید زنده بماند؛ زیرا فراموشی، بزرگترین پیروزی برای کسانی است که می‌خواهند تاریکی را همیشگی کنند.

ما فراموش نخواهیم کرد، ما سکوت نخواهیم کرد و باور داریم که آینده‌ی افغانستان، بدون حضور آزاد و برابر دختران در مکتب، دانشگاه و کاتکور، هرگز آینده‌ای کامل و روشن نخواهد بود. ۲۰ سرطان ۱۴۰۵



21

اخبار و گزارشات از زندان سرباز

بنام افغانستان

بازداشت ده ها تن در ولسوالی مارمل بلخ

منابع محلی در ولایت بلخ واقع در شمال کشور گزارش می‌دهند که نیروهای استخبارات طالبان طی دو روز گذشته، ده‌ها تن از باشندگان ملکی ولسوالی مارمل این ولایت را بازداشت و به مکان‌های نامعلومی منتقل کرده‌اند.

به گفته منابع، این اقدامات پس از وقوع یک انفجار در دوشنبه‌شب در قریه لبسای ولسوالی مارمل آغاز شد. در

زیر حمام نکند و هشدار داده است که در صورت تکرار، مردم محل با مجازات سنگین روبرو خواهند شد.

به دلیل محدودیت و خفقان رسانه‌ای، مسؤولین گروه طالبان در این زمینه هنوز واکنشی نشان نداده اند.

لازم به ذکر است که این مجموعه حمام‌ها در بازار پلاس منطقه چهارصدخانه، در نزدیکی زیارت شاه تراب و در کنار یک چشمه آبگرم طبیعی واقع شده‌اند. این مجموعه با هزینه شخصی باشندگان محل ساخته شده و بخش‌های زنانه و مردانه آن به‌طور کامل از یکدیگر تفکیک شده است؛ همچنین، مدیریت و نظارت بر بخش زنانه حمام بر عهده یک زن است.

۲۴ سرطان ۱۴۰۵ شمسی

داکتری که در اثر لت و کوب طالبان نمی توانست راه برود



در یک جامعه ی انسانی، هر فرد باید حق زندگی آزاد و آرام را داشته باشد. نوعیت پوشش و فرهنگ یک قوم و یا یک قبیله ی خاص ملاک عام نشده، و به سلیقه های شخصی افراد احترام گذاشته شود. در یک جامعه ی انسانی باید عزت نفس، ناموس، و جان و مال افراد ایمن بوده، و کرامت انسانی ارج گذاشته شود.

برای تحقیق این ارزش ها، اما، به یک نظام عادل، عالم، انسان، و متعهد ضرورت است چیزی که در کشور ما ...! بسیار متاسف هستیم از شنیدن بد رفتاری گروه ... با جناب داکتر وترنر محراب الدین احمدی.

گزارش‌های دریافتی از ولسوالی میرامور ولایت دایکندی حاکی از ورود سرزده یکی از مقامات محلی طالبان به بخش زنانه یک حمام عمومی در بازار پلاس ولسوالی میرامور و بازداشت کسبه کاران محلی است؛ اقدامی که موجی از وحشت شدید را میان زنان و اعتراض را در میان باشندگان محل به همراه داشته است.

بر اساس اطلاعات دریافتی از منابع موثق، روز شنبه (۲۰ سرطان ۱۴۰۵)، نعیم نعمانی، آمر اداره امر به معروف و نهی از منکر طالبان در ولسوالی میرامور ولایت دایکندی، همراه با شماری از افراد تحت امر خود به بازار پلاس واقع در منطقه (چهارصدخانه) این ولسوالی رفته و با اهالی و بازاریان برخورد تهدیدآمیز و توهین‌آمیزی داشته است. ماموران این اداره در گام نخست، حدود ۱۸ تن از بازاریان بازار پلاس را به دلیل آنچه کم بودن محاسن (ریش) خوانده شده، بازداشت و به پاسگاه امنیتی محل منتقل کردند.

اما این مداخله به بازار محدود نماند؛ حوالی ساعت ۵ عصر همان روز، این کارمندان به صورت سرزده، بدون هماهنگی قبلی و اطلاع قبلی، مستقیم وارد بخش حمام زنانه در مجموعه حمام‌های آبگرم طبیعی بازار پلاس شدند. این ورود ناگهانی درست در زمانی رخ داد که زنان مصروف استحمام بودند. زنان حاضر در داخل حمام با مشاهده ناگهانی این مقام طالبان دچار رعب و وحشت شدید شده و با این تصور که یک فرد دیوانه و دچار اختلال روانی وارد حمام شده است، با داد و فریاد از مردم محلی مطالبه استمداد کردند. پس از تجمع فوری و گسترده باشندگان محل، مشخص شد که فرد وارد شده، آمر اداره امر به معروف و نهی از منکر ولسوالی میرامور است.

یک منبع محلی که خواست نامش فاش نشود، به روزنامه پنجره، این رویداد را تایید کرد و گفت: "یک تن از منسوبین امر به معروف به نام نعیم نعمانی بدون اطلاع قبلی به حمام زنانه ورود کرده و پس از واکنش‌های مردمی، به‌جای عذرخواهی، بی‌شرمانه گفته است که از مجموع ۵ زن در داخل حمام، فقط دو تن نیکر (لباس زیر) داشته‌اند و باید در حمام همگی زنان از لباس زیر استفاده کنند."

به گفته منابع، این مقام محلی طالبان پس از مواجهه با اعتراض و خشم مردم، به جای توضیح علت ورود خود، به فحاشی ناموسی روی آورده و مسئول حمام را مورد ضرب و شتم قرار داده است. وی در نهایت با تهدید اهالی، از آن‌ها تعهد گرفته است که پس از این هیچ زنی بدون پوشش لباس



افغان که به شکل قاچاقی عازم ایران بودند در دشت مارگو این ولایت ناپدید شده‌اند که تاکنون اجساد پنج تن از آنان پیدا شده است. منابع فرماندهی پولیس ولایت نیمروز گفته‌اند که این افراد چند روز پیش در مسیر رفتن به ایران بودند که در میان ریگزارهای این منطقه مفقود شدند.

هویت افرادی که اجسادشان پیدا شده، هنوز مشخص نشده و پیکرهای آنان نیز به خانواده‌هایشان تحویل داده نشده است.

مقام‌های محلی در نیمروز گفته‌اند که عملیات جست‌وجو برای یافتن دیگر افراد ناپدید شده همچنان ادامه دارد.

هر سال شمار زیادی از شهروندان افغانستان برای رسیدن به ایران از مسیرهای صعب‌العبور و ریگزارهای دشت مارگو عبور می‌کنند؛ مسیری خطرناک که بارها جان مهاجران را گرفته و به ناپدید شدن شماری از آنان انجامیده است.

ایران یکی از اصلی‌ترین مقاصد مهاجرت شهروندان افغانستان است. بسیاری از افغان‌ها برای یافتن فرصت‌های شغلی راهی این کشور می‌شوند و برخی دیگر نیز از ایران به‌عنوان مسیر ترانزیت برای رسیدن به اروپا استفاده می‌کنند.

با این حال، دسترسی به ویزای ایران در ماه‌های اخیر نسبت به گذشته دشوارتر شده است. شماری از شهروندان افغانستان از افزایش محدودیت‌ها و سخت‌گیری‌ها در روند دریافت ویزا خبر داده‌اند. ایران پیش از این نیز شرایط ضوابط مشخصی را برای صدور ویزا، از جمله ویزای کار، تعیین کرده بود.

به همین دلیل، آن عده از شهروندان افغانستان که توانایی تأمین هزینه‌های بالای سفر قانونی را ندارند یا شرایط دریافت ویزا را تکمیل نمی‌کنند، ناگزیر به مسیرهای قاچاقی و پرخطر روی می‌آورند. مسافرانی که هرگز به مقصد نمی‌رسند و در این مسیر جان خود را از دست می‌دهند یا ناپدید می‌شوند.

پیش از این نیز گزارش‌های متعددی از مرگ و مفقود شدن مهاجران افغان در مسیرهای قاچاقی منتهی به ایران منتشر شده بود.

بر اساس گزارش بانک جهانی، نرخ بیکاری در افغانستان بیش از ۱۳ درصد است و نزدیک به یک‌چهارم بیکاران را جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، بسیاری از افراد شاغل نیز با درآمدهای ناچیز زندگی می‌کنند.

دکتر احمدی چندین سال در یکی از برنامه‌های وزارت زراعت در ولایت هرات با من همکار بود. شخص بسیار بسیار دلسوز، زحمتکش، و متعهد در برابر اجتماع. با آنکه خانه‌ی شان به شهر هرات بود، خودش به ولسوالی رباط سنگی کلینیک حیوانی داشت، و من شاهد هستم که اکثر اوقات شب را مجبور می‌شد که دور از فامیل در کلینیک خود بماند چون تا از قریه جات دور ب ولسوالی میرسید، ناوقت می‌شد و به شهر برگشته نمی توانست. بارها و بارها به دورترین و ناامن‌ترین قریه جات ولسوالی رباط سنگی سفر کرد و جان خود را به خطر می انداخت تا مردم محروم تحت پوشش برنامه های انکشافی وزارت زراعت قرار گیرند. داکتر محراب صد ها ورکشاپ آموزشی را برای بلند بردن سطح آگاهی مردم قریه در گوشه گوشه ی ولسوالی رباط سنگی برگزار کرد، و هیچ گاهی از ارانه ی خدمات وترنری به مردم محروم دریغ نکرد.

حالا، یک گروه به تمام عیار...، اول خانم اش را به جرم مراعات نکردن حجاب اسلامی خود خوانده ی شان دستگیر می کنند و بعد خودش را تا مرز مرگ مورد لت و کوب و شکنجه قرار می دهند.

آیا این واقعا اسلام است؟!

آیا این نظام، نظام اسلامی است؟!

آیا این نظام، نظام انسانی است؟!

از نظر اسلام، آیا مراعات نکردن حجاب بیشتر گناه است یا هتک حرمت، لت و کوب، و شکنجه ی انسان ها؟!

“چراغ ظلم ظالم تا دم محشر نمی سوزد،

اگر سوزد شبی سوزد شبی دیگر نمیسوزد.”

۲۱ سرطان ۱۴۰۵ شمسی

۱۹ افغان که عازم ایران بودند در دشت مارگو نیمروز ناپدید شدند

بنابر گزارشات منابع محلی و تایید مقام‌های محلی طالبان در ولایت نیمروز در جنوب غرب افغانستان، دست‌کم ۱۹

از ما درخواست پول شد و به سایر کارمندان نیز هشدار داده شد که پرونده ما را پیش نبرند.

همسر تمام این صحنه را به صورت ویدیو ثبت کرده است؛ ویدیویی که در آن درخواست ۳۵۰ دالر امریکایی در برابر هر تذکره مطرح می شود.

اگر نظام کنونی افغانستان واقعاً مدعی اجرای شریعت، تأمین عدالت و مبارزه با فساد است، من آماده ام اسناد و مدارک خود را منتشر کنم تا حقیقت در برابر مردم و مسئولان روشن شود. اگر قانون برای همه به طور یکسان اجرا می شود، باید این موضوع به صورت بی طرفانه و شفاف بررسی شود و در صورتی که این ادعاها ثابت گردد، فرد مسئول مطابق قانون و شریعت محاکمه شود تا هیچ کس نتواند از گرفتاری و نیاز مردم سوء استفاده کند.

به باور من، هنوز هم در برخی نهادهای دولتی افرادی حضور دارند که فرهنگ فساد گذشته را زنده نگه داشته اند و باعث ایجاد مشکلات و آزار مردم می شوند. همچنین باور شخصی من این است که در دوران جمهوری، شماری از افراد در نهادهای مهم دولتی گماشته شده بودند و تا هنوز نیز برخلاف منافع ملی افغانستان فعالیت می کنند. این دیدگاه، نظر شخصی من است و مسئولیت بررسی و تحقیق در این زمینه، در صورت نیاز، بر عهده نهادهای مربوطه است.

نشرش کنید تا شاید به خودش برسد.



و شمار زیادی از خانواده ها برای تأمین هزینه های زندگی به کمک های مالی بستگان خود در خارج از کشور وابسته اند.

ملل متحد وضعیت افغانستان را یکی از وخیم ترین بحران های انسانی جهان توصیف کرده است. آمارهای رسمی نشان می دهد که از سپتامبر ۲۰۲۳ تاکنون حدود شش میلیون مهاجر افغان از ایران و پاکستان به افغانستان بازگشته اند که بخش قابل توجهی از آنان اخراج شده یا ناچار به بازگشت شده اند.

۲۷ سرطان ۱۴۰۵ شمسی

نویسنده: قادر باز جلیل

نام این شخص اسدالله استانکزی است و در حال حاضر به عنوان مدیر بخش توزیع تذکره فعالیت می کند.

همسر و خواهرم همراه با فرزندان شان از کانادا به افغانستان آمده بودند. شخصی از لندن ما را به او معرفی کرد و گفت اگر به نزد او بروید، کارهای مربوط به تذکره های تان خیلی زود انجام خواهد شد.

ما تمام مراحل قانونی اخذ تذکره را طی کرده بودیم و تنها موضوع تضمین سه کارمند زن دولتی باقی مانده بود که به روز بعد موکول شد. این نیز یک درخواست غیرقانونی بود؛ زیرا در کشوری که زنان از کار و آموزش محروم شده اند، پیدا کردن سه ضامن زن دولتی بسیار دشوار است و به باور ما، این شرط برای فراهم کردن زمینه دریافت رشوه ایجاد شده است.

روز بعد، زمانی که خواستیم روند کار هرچه زودتر تکمیل شود، با اسدالله استانکزی تماس گرفتیم. او ما را به دفترش فراخواند و همسرم همراه با خواهرم و فرزندان به دفتر وی رفتند. زمانی که او متوجه شد همسر و فرزندانم از کانادا آمده اند، کارمندانی را که پرونده ما را به صورت قانونی و صادقانه پیش می بردند، از ادامه کار منع کرد.

سپس از خواهرم خواست که در بدل هر تذکره مبلغ ۳۵۰ دالر امریکایی پرداخت کند و گفت اگر این پول را نپردازید، هیچ کس نخواهد توانست برای شما تذکره صادر کند.

فرزندان او همگی شهروندان افغانستان هستند، اما در خارج از کشور متولد شده اند. با وجود اینکه حق قانونی ما بود که تذکره دریافت کنیم، به جای انجام روند قانونی،

22

اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان

نشست امسال ناتو در ترکیه.

برگردد. اگر چنین شود، اسرائیل زهره ترک خواهد شد. زیرا از زمانیکه ترامپ امریکا را به مقصد ترکیه ترک کرد؛ رسانه‌های صهیونیستی: فاکس نیوز، سی.ان.ان، ان.بی.سی یکی پس از دیگری با نخست‌وزیر اسرائیل مصاحبه می‌کردند - و از او می‌پرسیدند که اگر امریکا به ترکیه اف-۳۵ ها را بدهد، چه خواهد شد...

تحلیل و دیدگاه:

خیلی بعید می‌دانم که ناتو آینده داشته باشد. چون این سازمان به شدت دچار بحران‌های داخلی شده است. زیرا این سازمان جهانی-شیطانی در سال ۱۹۴۹ براساس توطئه، بهانه و سیاست سلطه‌طلبی و وحشی‌گری در برابر شوروی بنیان‌گذاری شده است. اکنون بحران‌ها و تنش‌های داخلی میان اعضا نیز به دلیل همان سیاست سلطه‌طلبی و سیاست تهدید (Blackmail) امریکا بر دیگر اعضا به وجود آمده است. کشورهای فقیر، بدبخت با سیاستمداران خودفروخته و مزدور مانند بلغارستان، رومانی، استونی، لتویا، لیتونی، سلوواکیا، مجارستان، جمهوری چک و پولند چطور می‌توانند پنج درصد از درآمد کلی شان را صرف نظامی - و به امریکا بپردازند؟ ناممکن است. حتا انگلیس توان پرداخت این مقدار پول را ندارد. شاید در آینده، انگلیس از نخستین کشورهای باشد که این سازمان را ترک کند. از همین‌رو، ناتو آینده ندارد و از هم فرومی‌پاشد.



جلال مصباح 08.07.2026

احتمال ترور ترامپ توسط اسرائیل، نسبت به

ایران بیشتر است

همین زمینه سازی های رسانه ی خود گواهی این ادعاست.

گزارش بی بی سی

نشست سالانه ناتو امسال در ترکیه برگزار شد. مانند گذشته، همه اعضا وفاداری و عضویت شان را در سازمان اعلام و در پایان نگراره باهمی یادگاری گرفتند.

در نشست امسال بالای چند مسئله مهم گفتمان توأم با تنش میان اعضا صورت گرفت:

۱. روسیه تهدید جدی برای تمام اعضا می‌باشد.

۲. ایران نباید به سلاح اتمی دست یابد.

۳. به اوکراین باید بیشتر پول و اسلحه داده شود.

از آنجائیکه آمریکا در راس و همکاره ناتو می‌باشد؛ از همین‌رو، همه گپ‌ها را نیز رییس جمهور امریکا زد. ترمپ با زبان زشت و غیر دیپلماتیک به همه اعضا تاخت: “زمانیکه اعضای ناتو به امریکا نیاز دارند، از ما کمک می‌گیرند. اما زمانیکه ما به کمک آنها نیاز داریم، آنها سرباز می‌زنند. در جنگ با ایران هیچ یک از اعضای ناتو به ما کمک نکرد. حتا فضای کشورهای شان را بر روی ما بستند.”

گذشته از این گله و شکایت امریکا از هم پیمانان نظامی‌اش، گپ مهم و سرنوشت‌ساز ترامپ برای این سازمان تاکید بر بالابردن بودجه نظامی این اعضا بود. ترمپ با تاکید اخطارگونه گفت: «... اعضا باید پنج درصد از کل درآمد سالانه شان را به ناتو (امریکا) بپردازند.»

در پهلوی این، او با عصبانیت باز هم تکرار کرد که «گرین‌لند» باید عضو خاک امریکا شود. [اعضای یک سازمان نظامی-امنیتی با هم جمع شدند تا از “تهدیدهای بیرونی در برابر خودشان” گفت‌وگو کنند؛ اما یک عضو عملن از اشغال خاک عضو دیگر گپ می‌زند.] خیلی آموزنده/مسخره/خنده‌آور و تاریخی نیست؟!

نکته مهم این نشست:

مسئله مهم این نشست اعلام برداشتن تحریم‌های نظامی امریکا بر ترکیه بود. ترامپ گفت: «... به زودی تحریم‌های نظامی امریکا بر ترکیه را برمی‌داریم.» در پی، ممکن ترکیه پس به پروژه هواپیماهای نظامی اف-۳۵ ساخت امریکا

از سال ۱۹۵۰ تاکنون دستکم شش سوء قصد مسلحانه علیه رؤسای جمهوری آمریکا رخ داده است؛ از ترور جان اف. کندی که به سرانجام رسید تا سوء قصد های نافرجام علیه هری ترومن، جerald فورد و رونالد ریگان. در حالی که ترومن و فورد پس از این حملات نتوانستند روند نزولی میزان محبوبیت خود را معکوس کنند، ریگان اما یک استثنا بود که با شوخ طبعی و آرامش پس از تیراندازی سال ۱۹۸۱، موجی از همدلی عمومی را برانگیخت و محبوبیتش به طور چشمگیری افزایش یافت.

حالا هم بسیاری معتقدند ترامپ - که رییس جمهوری محبوبش ریگان است - می کوشد با تاکید مکرر بر تهدید جانی علیه خود، تصویری مشابه از استقامت و رهبری ارائه دهد.

چین در حالی که اقتصاد اروپا را با خودروهای ارزان قیمت نابود می کند، اکنون با توکن های هوش مصنوعی ارزان به ایالات متحده ضربه می زند.

نسبت توکن های مورد استفاده شرکت های آمریکایی که از مدل های هوش مصنوعی چینی در **Open Router** استفاده می کنند، به رکورد حدود ۵۸٪ رسیده است.

در مقام مقایسه، مدل های چینی در آغاز سال ۲۰۲۵ کمتر از ۱۰٪ مورد استفاده قرار می گرفتند، در حالی که مدل های آمریکایی حدود ۸۰٪ را تشکیل می دادند.



21 جولای 2026 Maqsud Shadfar

پاکسازی در دولت عراق

به نظر می رسد دیشب نوعی پاکسازی در دولت عراق رخ داده است. تانک ها و نیروهای ویژه وارد «منطقه سبز»

شیدا هوشمندی، بی بی سی واشنگتن:

وال استریت ژورنال گزارش می دهد که اسرائیل اطلاعاتی را در اختیار واشنگتن قرار داده که از بررسی یک طرح جدید ایران برای ترور دونالد ترامپ حکایت دارد.

به نظر می رسد این اطلاعات ذهنیت رئیس جمهوری آمریکا را بیش از پیش تحت تأثیر قرار داده است. ترامپ در روزهای اخیر چندین بار به طور علنی به تهدیدهای جانی علیه خود اشاره کرده و گفته است: «آنها می خواهند رهبر آمریکا، یعنی من، را از میان بردارند» و «اسم من در همه فهرست های آنهاست».

این اطلاعات که اسرائیل در اختیار ترامپ گذاشته در کنار سوء قصد نافرجام ژوئیه ۲۰۲۴ در پنسیلوانیا که دونالد ترامپ می گوید برنامه جمهوری اسلامی بوده، رییس جمهوری آمریکا را به این سمت سوق داده که داستان ترور را فراتر از مساله امنیتی، به بخشی از روایت سیاسی خود تبدیل کند.

گروهی از منتقدان ترامپ می گویند این راهی است برای جلب همدلی و حمایت در آمریکا، اما در مقابل بسیاری با استناد به تلاش سپاه پاسداران برای ترور جان بولتون، مشاور پیشین امنیت ملی دونالد ترامپ در سال ۲۰۲۲، تهدید ترور ترامپ توسط جمهوری اسلامی را بسیار جدی ارزیابی می کنند.



اما حتی اگر دونالد ترامپ این موضوع را برای تبلیغات سیاسی استفاده کند، تجربه تاریخی آمریکا نشان می دهد سوء قصد به رؤسای جمهور الزاماً به افزایش محبوبیت سیاسی آنها منجر نمی شود.



جشنواره Salsa on St. Clair یکی از رویدادهای فرهنگی و لاتین مشهور تورنتو است که هر سال هزاران نفر را برای موسیقی، رقص و غذا به خیابانها می کشاند.

با وجود اینکه ترامپ در تلویزیون آمریکا اعلام کرد که تنها چند دقیقه قبل از مرگش با او صحبت کرده است، این باور عمومی وجود دارد که گراهام در خانه اش بر اثر حمله قلبی فوت نکرده است.

برخی گزارش می دهند که سناتور گراهام بلافاصله پس از حملات روسیه به کارخانه های نظامی در کیف، ناگهان درگذشت. در 10 ژوئیه، لیدسی شخصاً در یکی از این کارخانه ها حضور داشت و یک پهپاد اوکراینی را کنترل می کرد. در همان شب، نیروهای مسلح روسیه حملات موشکی به تاسیسات تولید پهپاد انجام دادند که به گفته زلنسکی، امکان سرنگونی آنها وجود نداشت.

امروز، دفتر مطبوعاتی سناتور، مرگ ناگهانی او را در نتیجه یک «بیماری کوتاه و ناگهانی» در عصر 11 ژوئیه اعلام کرد.

این روایت از وقایع ممکن است با این واقعیت که گراهام قرار است در یک تابوت بسته دفن شود، تأیید شود. این کاری است که معمولاً وقتی جسد به شدت از شکل افتاده است، انجام می شود.



زیرکترین و حیله گرترین ترک ها تصمیم گرفته اند که به این موج بپیوندند.

حزب وطن ترکیه پیشنهاد تشکیل اتحادی بین ترکیه، روسیه، چین و ایران را برای مهار ایالات متحده و برنامه هایش برای "بازگرداندن سلطه جهانی" داده است.

بغداد (قلمرو اشغالی آمریکا) شدند و چندین مقام دولتی از جمله افراد زیر را دستگیر کردند:

- منشی السامری، رهبر «ائتلاف عزم».
- محمد الحلبوسی، رهبر حزب سنی «تقدم» و رئیس سابق پارلمان.
- فرحان الفرطوسی، مدیرکل سابق شرکت عمومی بنادر عراق (GCPI).
- ابراهیم الصمیدی، مشاور نخست وزیر سابق، شیاع السودانی.
- بنگن ریکاتی، وزیر ساخت و ساز، مسکن، شهرداری ها و کارهای عمومی عراق. او عضو حزب دموکرات کردستان است.

اکنون، رسانه ها ادعا می کنند که این فقط یک عملیات ضد فساد است. اما یک نظریه قوی وجود دارد که این یک کودتای ضد غربی و طرفدار ایران بوده است.

این موضوع با این واقعیت که وزیر امور خارجه ایران بلافاصله پس از این عملیات از بغداد بازدید کرد و از حرم سلیمانی و المهندس در عراق بازدید کرد، بیشتر تأیید می شود. این یک بیانیه نسبتاً قوی است

Maqsud Shadfa

28/06/2026

تیراندازی مرگبار در جریان جشنواره Salsa on St. Clair در تورنتو

یک جشنواره فرهنگی در تورنتو به صحنه خشونت مرگبار تبدیل شد.

پولیس تورنتو می گوید در جریان جشنواره Salsa on St. Clair، در نزدیکی Clair Avenue West و Arlington Avenue، چند نفر هدف تیراندازی قرار گرفتند.

بر اساس گزارش ها، ۵ نفر با زخم گلوله پیدا شدند. از میان آنان، ۲ نفر در محل جان باختند و ۳ نفر دیگر زخمی به شفاخانه انتقال شدند.

پولیس در آغاز به مردم درباره احتمال حضور یک تیرانداز فعال هشدار داد و از شهروندان خواست از ساحه دور بمانند. بعداً پولیس اعلام کرد که محل حادثه امن شده است.

تا هنوز معلوماتی درباره مظنون، بازداشت یا انگیزه تیراندازی اعلام نشده است.

موشکی به تاسیسات تولید پهپاد انجام دادند که به گفته زلنسکی، امکان سرنگونی آنها وجود نداشت.

امروز، دفتر مطبوعاتی سناتور، مرگ ناگهانی او را در نتیجه یک «بیماری کوتاه و ناگهانی» در عصر 11 ژوئیه اعلام کرد.

این روایت از وقایع ممکن است با این واقعیت که گراهام قرار است در یک تابوت بسته دفن شود، تأیید شود. این کاری است که معمولاً وقتی جسد به شدت از شکل افتاده است، انجام می‌شود.

رومانا رویو

فلسطین کرونیکل

ترجمه مجله جنوب جهانی

پیروزی اسپانیا در جام جهانی، شور و شوقی بی‌مانند در سراسر نوار غزه برانگیخت؛ بسیاری این پیروزی را بازتابی از سال‌ها همبستگی این کشور با فلسطین دانستند.

نکات کلیدی:

• مردم غزه در کافه‌های موقت گرد هم آمدند تا دیدار نهایی جام جهانی را تماشا کنند؛ دیداری که با پیروزی یک بر صفر اسپانیا برابر آرژانتین به پایان رسید و آنان همزمان با این پیروزی، از حمایت‌های اسپانیا از فلسطین نیز قدردانی کردند.

• ساکنان این منطقه، شادی‌های خود را ابراز سیاسی نسبت به کشوری توصیف کردند که در جریان نسل‌کشی اسرائیل در غزه، در کنار فلسطینیان ایستاده است.

• این دیدار نهایی، ماه‌ها حرکت‌های نمادینی را که فوتبال اسپانیا را به همبستگی با فلسطین پیوند می‌داد، به اوج رساند؛ از تیم فوتبال قطع‌عضوگان غزه گرفته تا هواداران و بازیکنان در خود اسپانیا.

فراتر از فوتبال

شب یکشنبه، برای چند ساعت، صدای جنگ جای خود را به فوتبال داد. در سراسر اردوگاه نصیرات در مرکز غزه، گروه‌های کوچکی در کافه‌های موقت گرد آمدند و چشم به صفحه‌های لِرزان تلویزیون دوختند که دیدار نهایی جام جهانی فیفا را از ورزشگاه مت‌لایف در ایالات متحده پخش می‌کرد.

در دقیقه ۱۰۵، هنگامی که فران تورس، بازیکن اسپانیا، قفل دروازه آرژانتین را گشود و با عبور از امیلیانو مارتینز، دروازه‌بان آرژانتین، پیروزی یک بر صفر را پس از وقت‌های اضافه برای تیمش رقم زد، موجی از شادی در غزه به پا شد.

در بیانیه پایانی کنفرانس "اتحاد برای جلوگیری از جنگ‌های بزرگ" که در آنکارا برگزار شد و با مشارکت این حزب سازماندهی شده بود، آمده است: "تنها راه جلوگیری از وقوع یک جنگ بزرگ توسط ایالات متحده با هدف بازگرداندن هژمونی جهانی، ایجاد یک نیروی بین‌المللی به اندازه کافی قوی برای مهار ایالات متحده است. در شرایط فعلی، اساس چنین نیرویی باید اتحادی بین ترکیه، روسیه، چین و ایران باشد. برای اینکه چنین اتحادی به سطح مؤثری از بازدارندگی برسد، صرفاً توسعه همکاری متقابل بین این کشورها کافی نیست. اتحادی که در حال شکل‌گیری است باید یک اتحاد استراتژیک منسجم باشد."



سناریو مرگ سناتور گراهام

با وجود اینکه ترامپ در تلویزیون آمریکا اعلام کرد که تنها چند دقیقه قبل از مرگش با او صحبت کرده است، این باور عمومی وجود دارد که گراهام در خانه‌اش بر اثر حمله قلبی فوت نکرده است.



برخی گزارش می‌دهند که سناتور گراهام بلافاصله پس از حملات روسیه به کارخانه‌های نظامی در کیف، ناگهان درگذشت. در 10 ژوئیه، لِنْدِسی شخصاً در یکی از این کارخانه‌ها حضور داشت و یک پهپاد اوکراینی را کنترل می‌کرد. در همان شب، نیروهای مسلح روسیه حملات



برای بسیاری از فلسطینیان در غزه، پیروزی یکشنبه نه تنها موفقیتی در میدان فوتبال، بلکه یادآوری این نکته بود که حتی در یکی از تاریکترین برهه‌های تاریخشان، حرکات همبستگی از سراسر جهان همچنان معانی عمیقی با خود به همراه دارد.

حمایت سیاسی اسپانیا از غزه از آغاز نسل‌کشی اسرائیل در غزه، اسپانیا به یکی از صریح‌ترین حامیان حقوق فلسطینیان در اروپا بدل شده است. پدرو سانتز، نخست‌وزیر اسپانیا، بارها اقدامات اسرائیل را در مقیاسی وسیع محکوم کرده و خواستار آتش‌بس فوری، افزایش کمک‌های بشردوستانه و پاسخ‌گویی در چارچوب حقوق بین‌الملل شده است.

در مه ۲۰۲۴، اسپانیا به همراه ایرلند و نروژ، دولت فلسطین را به‌طور رسمی به رسمیت شناخت و بر این باور تأکید کرد که این اقدام برای حفظ امکان بقای یک دولت فلسطینی ضروری است. از آن زمان، مادرید همچنان بر اقدام قوی‌تر بین‌المللی برای پایان دادن به نسل‌کشی در غزه پای می‌فشارد و در این راه، اغلب موضعی متفاوت با دیگر دولت‌های غربی اتخاذ کرده است.

اسپانیا همچنین صدور مجوزهای جدید صادرات تسلیحات به اسرائیل را متوقف کرده و به‌طور مداوم از اتحادیه اروپا خواسته است که در پرتو ادعاهای نقض حقوق بشر دوستانه بین‌المللی، روابط خود با اسرائیل را بازبینی کند. مقامات اسپانیایی همچنین از فعالیتهای نهادهای قضایی بین‌المللی در بررسی جنایتهای ادعایی جنگی در جریان نسل‌کشی غزه، حمایت کرده‌اند.

(فلسطین کرونیکل، آناتولی، قدس، شبکه‌های اجتماع)

با این حال، برای بسیاری از مردم غزه، این شادی‌ها بسیار فراتر از زمین فوتبال معنا پیدا می‌کرد.

تماشاگرانی که برای دیدن این مسابقه گرد آمده بودند، می‌گفتند که از اسپانیا حمایت می‌کنند، نه تنها به خاطر کیفیت فوتبال‌اش، بلکه از آن رو که این کشور، به‌ویژه در جریان نسل‌کشی کنونی اسرائیل در غزه، به نماد همبستگی با مردم فلسطین بدل شده است.

فوتبال؛ پنجره‌ای کوتاه به رهایی دیدار نهایی جام‌جهانی برای فلسطینیانی که زیر بمباران‌های بی‌امان، آوارگی و سختی‌های طاقت‌فرسای انسانی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، لحظه‌ای نادر از دل‌سپردگی فراهم آورد.

برای چند ساعت، فوتبال جایگزین واقعیت‌های روزمره‌ی بقا شد و به خانواده‌ها و دوستان مجال داد تا با وجود شرایط دشوار، در کنار هم گرد آیند.

نعمان عبدالله، یکی از تماشاگران در نصیرات، به خبرگزاری آناتولی گفت که مردم عمداً گرد هم آمده‌اند تا از اسپانیا حمایت کنند؛ چرا که این کشور سال‌هاست که در کنار فلسطینیان ایستاده است.

وی افزود که این گردهمایی، پیامی فراگیر از صلح و همبستگی با کشورهای حامی فلسطین را نیز در برداشت و تأکید کرد که فلسطینیان جز زندگی در صلح و آرامش، خواسته‌ای ندارند.

پیروزی اسپانیا، دومین قهرمانی این کشور در جام‌جهانی فیفا پس از قهرمانی‌اش در آفریقای جنوبی (۲۰۱۰) را رقم زد. این نتیجه همچنین مانع از آن شد که آرژانتین و لیونل مسی به دومین قهرمانی متوالی خود پس از پیروزی در قطر (۲۰۲۲) دست یابند.

پیوندی رو به گسترش میان اسپانیا و فلسطین جشن‌های غزه، بازتابی از پیوند عمیق‌تری بود که در طی این رقابت‌ها و ماه‌های اخیر، میان فوتبال اسپانیا و ابراز همبستگی با فلسطین شکل گرفته است.

فراتر از سوت پایان پیوند میان فوتبال اسپانیا و همبستگی با فلسطین، پیش از این جام‌جهانی نیز ریشه دوانده بود.

در ماه مه، لامین یامال، ستاره بارسلونا، با برافراشتن پرچم بزرگی از فلسطین در خلال رژه اتوبوس‌های روباز این باشگاه به مناسبت قهرمانی در لالیگا، پس از پیروزی بر رئال مادرید در ال کلاسیکو، توجه گسترده‌ای را برانگیخت. این حرکت از سوی یکی از درخشان‌ترین استعدادهای جوان فوتبال، با تحسین گسترده هواداران روبه‌رو شد و به لحظه‌ای نمادین دیگر در پیوند فوتبال اسپانیا با حمایت عمومی از فلسطین بدل گشت.



23

د نورستان د پارون وروستي سيلابونه؛ يو طبيعي ناورين که د بي غوری پايله؟

د نورستان په مرکز پارون او شاوخوا سيمو کې وروستي ويجاړوونکي سيلابونه يوازې يوه طبيعي پيښه نه وه، بلکې د کلونو بې پلانی، د چاپيريال تخریب او د ناوړينو پر وړاندې د چمتووالي د کمښت څرگنده بېلگه هم وه. د سختو بارانونو په پايله کې ناڅاپي سيلابونو لسگونه کورونه، پلونه، کرنيزې ځمکې او عامه تاسيسات له منځه يوړل، لسگونه انسانان يې ووژل او ګڼ شمېر نور يې تپيان او لادرکه کړل.

نورستان يو غرنی ولايت دی چې ژورې درې، تېز بهېدونکي سيندونه او نازک ايکولوژيکي جوړښت لري. کله چې په لنډ وخت کې ډېر باران وشي، اوبه د غرونو له لورې سيمو په چټکۍ راکوزېږي او په ناڅاپي سيلابونو بدلېږي. که له دې سره د ځنگلونو وهل، د سيندونو د غاړو ناسم استعمال، او د اوبو د کنټرول د بنسټيزو پروژو نشتوالی يو ځای شي، نو د انساني او اقتصادي زيانونو کچه څو برابره لوړېږي.

اقليمي بدلون هم د دغسې پېښو په زياتېدو کې مهم رول لري. په وروستيو کلونو کې په افغانستان کې د شديد و بارانونو، وچکالۍ او ناڅاپي سيلابونو شمېر زيات شوی دی. ساينس پوهان دا بدلونونه د نړيوال اقليم له بدلون سره تړي، چې د غرنیو سيمو لپاره ځانګړی خطرناکې پايلې لري.

خو يوازې طبيعت ملامت نه دی. د ناوړينو دمخنيوی لپاره د مخکېني خبرداري سيستم کمزوري، د سيندونو د مهار پروژو نشتوالی، د غرنیو سيمو د ساتنې لپاره د اوږدمهاله پلانونو نشتون، او د بېرنيو مرستو محدود امکانات د دې لامل شوي چې يوه طبيعي پيښه په لويه انساني فاجعه بدله شي.

د دې پېښې تر ټولو دردناکه برخه دا ده چې ډېری قربانيان عادي خلک وو؛ هغه کورنۍ چې خپل عزيزان، کورونه او د ژوند يوازینی شتمني يې له لاسه ورکړه. د هغوی بيا رغونه يوازې په بېرنيو مرستو نه کېږي، بلکې دوامدار و پراختيايي پروګرامونو، د

زيربناوو جوړولو، د ځنگلونو ساتنې، او د سيلابونو د مدیریت علمي تګلارې ته اړتيا لري.

د پارون سيلابونه بايد د افغانستان لپاره د خبرداري زنگ وي. که د طبيعي سرچينو ساتنې، د اقليمي بدلون پر وړاندې د چمتووالي، او د ناوړينو د مدیریت په برخه کې عملي او دوامدار اقدامات ونه شي، نو د هېواد په نورو غرنیو ولايتونو کې به هم ورته غميزې تکرارېږي.

په پای کې، له ټولو مرستندويه مؤسسو، ځانګړو شخصيتو چه مالی او مادی مرسته کولای شي او په ځانګړی ډول دافغانستان له واکمنی ادارې څخه چې د ګړندیو پېښو په وړاندې د مرستې او سمبالتيا مسؤليت لری هیله کېږی چې د لا نور انسانی ناورين د رامنځ ته کیدو دمخنيوی په خاطر د نورستان له خپل شويو سيمو او خلکو سره ژر تر ژره خپله مرسته ګړندی کړی او لاسنيوی وکړی. همدا رنگه د دې غميزې ټولو قربانيانو ته د درناوي اوتسلېت مراتب وړاندې کوم. د شهيدانو کورنیو ته د صبر، تپيانو ته د عاجلي روغتيا او بېخايه شويو کورنیو ته د ژر تر ژره مرستو هیله کوم. د دې ناورين اصلي درس دا دی چې د طبيعي پېښو مخه تل نه شي نيول کېدای، خو د سم مدیریت او چمتووالي په وسيله يې د انساني او مالی زيانونو کچه په څرګند ډول راکميدای شي.

نور سهيلي



24

3- کودتای ماه سپتمبر (سنبله 1358) حکومت صد روزه حفیظ الله امین

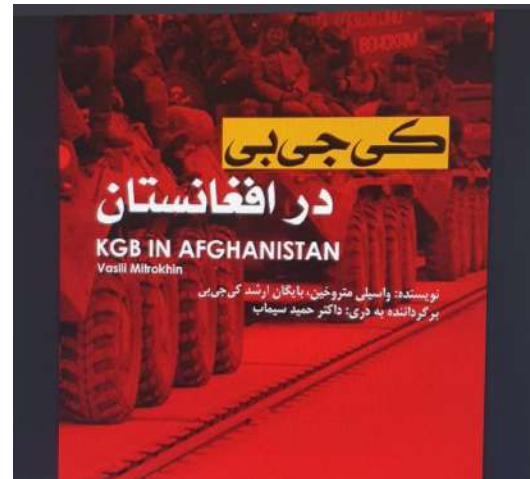
رشد و انکشاف یکی از جمهوریت های اتحاد شوروی بیندارید. بگذارید چنین انگاشته شود که افغانستان جمهوریت شانزدهم شوروی است.»

باری در جولای 1979 امین مسئله سپرده های پولی افغانی در بانکهای خارجی را مطرح کرد. «میخواهم چیزی برای تان بگویم چون شما مشاورم هستید. ما در بیست بانک خصوصی در کشورهای مختلف جهان ۴۰۰ میلیون دلار داریم. این پول صرف در صورتی کشیده شده میتواند که چکهای برداشت پول به امضای سه تن امضا کننده قبلا اختیارداده شده رسیده باشد. نمی توانیم این اشخاص قبلا معرفی شده را اجازه دهیم به بیرون کشور سفر کنند، چون بیم آن میرود که از صلاحیتی که دارند استفاده کنند و پول از دست ما برود. آیا ممکن نخواهد بود، ترتیبی بسازیم تا خودم چکها را امضا کنم و پول را بکشیم؟» امین برای لحظه ای مکث کرد و سپس افزود: «اگر منحیث صدراعظم کشور امضا کنم؟» وقتی از وی به صورت مشخص پرسیده شد که آیا پول به دولت تعلق دارد یا به شخص خودش، جواب داد که به دولت. «لاکن چگونه می توانیم آن را به دست آریم؟» وی از دراگیاليس خواست تا دریابد که آیا میشود به جای آن سه امضاکننده خودش امضا کند؟ دراگیاليس چنین نتیجه گرفت: «اگر فرض را بر آن بگذاریم که امین نه تنها آرزو دارد بلکه واقعا قصد دارد تا به هر وسیله ای که شده آن ۴۰۰ میلیون دلار را به دست آورد، پس آیا من و مترجم هر دو شاهدان خطرناک بر نقشه های یک ماجراجو نیستیم؟»

کی جی بی این گفت و شنود را خیلی شگفت انگیز یافت. آیا امین نقشه میکشید تا پول را برداشته و پنهانی ردپا بگذارد؟ سرکشی امین به جایی رسیده بود که دیگر از اداره کی جی بی خارج میشد!

دوست (108) (ایجنٹ با نام مستعار «پیرس») در دیدارها و گفتگوها به تکرار میگفت که نظریات و خواستهای یک یا دو نفر بر همه حزب مسئولی است و همه اعضای دیگر حزب کورکورانه به دنبال آنها روانند. وی اظهار نظر میکرد که باید تره کی کمک کند تا به امین کاری دارای اهمیت کمتری داده شود، یا از آن هم بهتر این که به تقاعد و بازنشستگی سوق داده شود.

دفتر نمایندگی کی جی بی و اقامتگاه آن با گذشت هر روز در برابر چنین مشوره ها گوش شنوایر پیدا میکردند. آنها به گردآوری معلومات در مورد رخدادهای مشکوک و زیانبار زندگی امین آغاز کردند و تصمیم گرفتند این روال را ادامه



قسمت اول

پ. یو. دراگیاليس (نام مستعار «روموف») مشاور شخصی امین در مسایل مالی و برنامه ریزی، امین را مردی با استعداد و از نظر فکری پخته، ولی سنگدل و جاه طلب وصف کرد. او معتقد بود که امین تلاش دارد قدرت را به دست خود تمرکز دهد. مناسبات باهمی امین و دراگیاليس خیلی خوب بود. دراگیاليس در مورد کار قبلی خود به امین گفته بود. وی در مقام نماینده دایمی جمهوری سوسیالیستی شوروی لیتوانیا در شورای وزیران اتحاد شوروی با رهبران رده اول شوروی دیدارهایی کرده بود. امین از وی پرسید «آیا زیر دست رفیق کاسیگین بودی؟» و وقتی دراگیاليس جواب مثبت داد، امین کنایه آمیز گفت: «پس استثنایی ترین فرد در افغانستان هستی!»

تا جایی که به رشد و انکشاف افغانستان ارتباط میگرفت، امین ترجیح میداد تجربه منگولیا را سرمشق قرار دهد. وی چنین توضیح داد: «میدانی، در حال حاضر مانند کودک نوزاد نارس هستیم که باید از هرگونه گند و عفونت سرمایه داری و راه رشد سرمایه داری محافظت شود. این نوزاد نارس هنوز در آوان روزگار خود قرار دارد. ما هنوز نیرومند نشده ایم و نمی توانیم سرمایه داری خصوصی را به کشور خود راه دهیم. رشد و انکشاف افغانستان را چون



شیرجان مزدوریار وزیر داخله و اسدالله سروری رئیس اگسا تشکیل شده بود. این وزیران شخصا در مورد وضع کشور به تیره کی گزارش می دادند. امین اصرار داشت که آنها به خودش گزارش دهند چون رئیس شورای وزیران او بود نه تیره کی. سروری امین را نزد بوگدانوف به باد انتقاد گرفته بود.

ایوانوف و اوسادچی ابراز نظر کردند که «بهترین شیوه و روش برای ما در چنین وضعیتی اینست تا از تیره کی که از نامه دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی استقبال کرده و آن را کمک مستقیم در راه رسیدن به هدفش یعنی استقرار رهبری جمعی در جمهوری دموکراتیک افغانستان خوانده است، جانبداری نماییم.» دقیقا یک ماه بعد ایوانوف و اوسادچی نظر خود در مورد وضعیت رهبری افغانستان را به ماسکو چنین اطلاع دادند: «رهبری جمعی اصلا وجود ندارد. تیره کی و امین خود تصمیم میگیرند بدون اینکه از اعضای دیگر کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. استشاره کنند. سید محمد گلابزوی و علی شاه پیمان سرقوماندان ملیشیای خلقی (113) آشکارا ناخشنودی خود را از امین بیان می کنند.»

ایوانوف و اوسادچی فکر میکردند که امین قصد دارد قدرت را غصب کند. «وی مخالف تسوید قانون اساسی و تاسیس ارگانهای محلی به شکل شوراهای انقلابی مردم است. امین نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به رهبری افغانستان را بیاتگر خواست آنها مبنی بر محدودساختن آزادی عمل وی در نبرد بی امان علیه ضد انقلاب میبندارد. او می خواهد افراد خود را در ماسکو داشته باشد. از جمله پنج عضو دفتر سیاس ی کمیته مرکزی که دو تای آن خود تیره کی و امین اند، امین از پشتیبانی دوعضو دیگر یعنی شاه ولی (114) و محمود سوما (115) برخوردار است. از جمله 30 عضو کمیته مرکزی 14 عضو و از جمله 17 عضو حکومت 11 تن آنها طرفدار و پشتیبان امین اند.»

ایوانوف و اوسادچی چنین نتیجه گیری کردند: «بدین ترتیب، بهبود در وضع رهبری جمهوری دموکراتیک افغانستان امروز تا حد زیادی وابسته به نورمحمد تیره کی است. چنین بهبودی ناممکن خواهد بود مگر اینکه اصل رهبری جمعی پذیرفته شده و جلو آرزوی امین برای حکمروایی تکفردانه گرفته شود.» نکته دیگر در ابراز نظر ایوانوف و اوسادچی آن بود که امین نتوانسته بود مناسبات کاری سالمی با پوزانوف برقرار کند. واضح نیست که چرا

دهند. امین در امریکا با نعمت الله پژواک دوست دیرینه زمان دانشگاه خود که مخالف کمونیزم و قبلا وزیر معارف بود، روابط دوستانه داشت و چندین بار باهم بزم باده نوشی راه انداخته بودند. در راه برگشت از امریکا امین توقفی در اروپا کرد و با ایجنت امپریالیزم علی احمد پوپل سفیر افغانستان در بن دیدار کرد. در کابل وی با سرور ناشر، رئیس شرکت سهامی سپین زر که با ظاهر شاه تماس نگه داشته بود، رفت و آمد داشت و ناشر در کارزار انتخاباتی به امین مساعدت مالی میکرد. بعد از کودتای ثور، امین ناشر را از زندان رها ساخته یک عراده موتر با درایور در اختیارش قرار داد. امین همچنین در اتاق خاصی در هوتل سپین زر دیداری داشت با جنرال جیلانی طوطاخیل و یک فرد آمریکایی که هویتش شناخته نشد.

امین به پیشنهاد تیره کی به عضویت در کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. کاندید گردید. کارمل با این نامزدی مخالفت نشان داد. میان شان سخنان آتشین رد و بدل شد و امین کارمل را با تفنگچه تهدید کرد.

در سال ۱۹۷۸ امین با حسین پاینده که همسر امریکایی داشت، در نیویورک ملاقات کرد. حسین پاینده در برابر احزاب کمونیست هند، پاکستان، عراق، حزب توده ایران و سازمان آزادیبخش فلسطین موضعگیری کینه توزانه داشت.

در جون ۱۹۷۹، رئیس هیئت تجارتی شوروی در افغانستان یو.گ. بولاخ (109) ملاقاتی داشت با ی.پ.مدیاتک (110) معاون ریاست ریاست عمومی اول کی جی بی. در طی این دیدار بولاخ نظر مامورین ی.پ. مدیاتک ارشد شوروی در کابل مبنی بر ضرورت تغییر جذری سیاسی در رهبری افغانستان را ابراز کرد. نخستین گام در این جهت دور ساختن امین از قدرت و بوجود آوردن فضای اعتماد و نیکخواهی در همه سطوح ارگانهای اقتصادی و حزبی بود. پرچمی ها که تا حدی تجربه حکومت داری داشتند، میتوانستند در این امر نقش مهمی داشته باشند. «آن ها احتمالا خواهند توانست با مردم و با روحانیون مناسبات خوب برقرار سازند. وظیفه عمده اتباع شوروی در افغانستان این است که مواظب باشند کابل روابط سنتی دوستانه و همسایگی نیک با اتحاد شوروی را تغییر ندهد.» ایوانوف و اوسادچی تلگرامی به مرکز فرستادند و متذکر شدند که به تاریخ 16 جون 1979 ترون (111) رئیس دفتر تیره کی با وسلکوف (112) رئیس گروه مشاورین شوروی در آپارتمان وسلکوف ملاقات کرد. در این دیدار ترون اظهار داشت که یک گروه ضد امین مشتمل بر اسلم وطنجار وزیر دفاع، سید محمد گلاب زوی وزیر مخابرات،



آندروپوف، اوستینوف (117) و گرومیکو تصویب شده بود برخواند. در این یادداشت از بیم رهبری شوروی در مورد وضع در افغانستان، ح.د.خ.ا. و رهبری آن صحبت شده بود. نکته عمده یادداشت چنین بود:

«وظیفه یی را که مقابل شما، رفیق تره کی، دارم به خوبی انجام داده نخواهم بود اگر موضوع دیگری را که نه تنها برای رفقای شوروی تان بلکه بر اساس معلوماتی که داریم برای اعضای ح.د.خ.ا. نیز منبع نگرانی زیاد است، مطرح نکنم. نقش خاص شما، رفیق تره کی، منحنی منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. در رهبری حزب و دولت در شرایط انقلاب افغانستان قابل درک است، اما تمرکز قدرت بی حد در دست دیگران، حتی نزدیکترین دستیاران تان، میتواند برای سرنوشت انقلاب خطرناک باشد. مصلحت نخواهد بود کسی موقف خاصی در رهبری کشور، قوای مسلح و ارگان های امنیت دولتی داشته باشد.»

(فرمول آزموده شده برای استبداد و خودکامگی!)

این دستور مستقیم و آشکاری بود به تره کی تا خود را از شر امنیت خلاص کند. نمایشنامه یک درامه سیاسی با اجازه آوردن آن به روی صحنه زندگی واقعی برای تره کی داده شده بود. رهبری شوروی تصمیم گرفته بود تا امنیت را دستپاک قرار دهد و گناه همه اشتباهات، ناکامی ها، و جنایاتی را که از نظر سیاسی و نظامی واقع شده بود، به گردن او بیندازد.

ادامه دارد...

108. شاه محمد دوست، معین وزارت امور خارجه (پاورقی نسخه انگلیسی بدون ذکر مأخذ)

Yu.G.Bulakh. 109

Ya.P.Medyanik. 110

111. سید داود ترون، از یاران و ارادتمندان خاص حفیظ الله امین. در طی حکومت صد روزه حفیظ الله امین نام شهر جلال اباد بیاد جان باختن ترون برای امین رسماً به «ترون بنار» تغییر داده شده بود. — برگرداننده

Veselkov. 112

113. کذا فی الاصل

114. داکتر شاه ولی، از پیروان سرسخت حفیظ الله امین و وزیر صحیه در اولین کابینه بعد از ۷ ثور. پس از قتل تره کی بدست امین و امینیان در سپتامبر 1979، داکتر شاه ولی سمت معاون حفیظ الله امین را در امور حزبی و دولتی داشت. — برگرداننده

115. محمود سوما، وزیر تحصیلات عالی در اولین کابینه پس از کودتای ثور — برگرداننده

116. در اصل واضح نیست که منظور ملاقات غیر رسمی بین تره کی و کارمل است یا بین کارمل و رهبران شوروی. برگرداننده

117. مارشال دیمیتری اوستینوف Ustinov Dimitriy، از 1976 تا 1984 وزیر دفاع اتحاد شوروی — برگرداننده

برعکس آن نبوده چون پوزانوف به امین اعتماد نامه آورده بود، نه برعکس آن!

به روز اول سپتامبر 1979 کی جی بی نظر خود درمورد راههای ممکن فائق آمدن بر وضع بحرانی افغانستان را به بالاترین مقامات دولت شوروی بیان داشت. یادداشت داده شده تصریح کرد که حکومت تره کی و امین آشکارا اتوریته خود را در بین مردم از دست میداد و مردم به گونه فزاینده احساسات ضد شوروی پیدا میکردند. مشوره ها و پیشنهادهای نمایندگان شوروی در سطوح مختلف به تره کی و امین مبنی بر کار بیشتر با توده ها به منظور دادن قاعده وسیع اجتماعی به رژیم تقریباً در کل نادیده گرفته میشد. تره کی و امین برای حل همه پرابلم های داخلی بر نیروی نظامی اتکا می کردند و به مجازات های کتلوی ناحق و غیر موجه ادامه می دادند. امین سازمانده عمده این سیاست بود.

یادداشت توصیه های ذیل را پیش کشید:

1- راهی باید یافت تا امنیت از رهبری کشور برکنار گردد، چون سیاست داخلی غلطی را پیش میبرد. وی باید شخصاً مسئول اقدامات غیرموجه مجازات کتلوی و ناکامی سیاست های داخلی دانسته شود.

2- باید تره کی به اهمیت ایجاد یک حکومت ائتلافی دموکراتیک که اعضای ح.د.خ.ا. به شمول پرچمی ها در آن نقش اساسی داشته باشند، متقاعد ساخته شود. نمایندگان وطن پرستان از اقشار روحانیون و قبایل و نمایندگان اقلیت های ملی و روشنفکران باید به حکومت راه داده شوند.

3- زندانیان سیاسی بخصوص اعضای جناح پرچم که به شکل غیرقانونی دستگیر و زندانی شده اند، باید رها و اعاده حیثیت شوند.

4- باید یک دیدار غیر رسمی (116) با ببرک کارمل رهبر جناح پرچم که به جمهوری سوسیالیستی چکسلواکیا مهاجرت کرده است، جهت بحث روی استقرار وضع داخلی در جمهوری دموکراتیک افغانستان راه انداخته شود.

5- در صورتی که وضع بحرانی در کشور به وخامت گراید، باید هیئت رهبری احتیاطی برای ح.د.خ.ا. تدارک دیده شود. برخی از این پیشنهادات شالوده سندی شدند که به خاطر ملاقات برژنف با تره کی به روز ۱۰ سپتمبر تسوید گردید. به نمایندگی شوروی در هاوانا هدایت داده شد تا ملاقاتی را با تره کی سازماندهی کند و در طی آن از تره کی بخواهد تا سر راه برگشت خود به کابل به خاطر یک ملاقات مهم با برژنف در ماسکو توقف کند.

برژنف به روز ۱۰ سپتامبر با تره کی دید و با متانت و وقار یادداشتی را که کی جی بی تهیه کرده بود و مشترکاً توسط



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان

جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.

رابرت دریفوس

مترجم فریدون گیلانی

پیوسته به گذشته



6

عامل قطب

در آستانه ی پایان دهه هفتاد ، بخصوص پس از سفر انور سادات به اورشلیم و شروع مذاکرات با اسرائیل ، طیف راست اسلامی به تندرؤی فزاینده ای گرانید و بسیاری از فعالان این طیف ، در جهت مخالف سادات قرار گرفتند ، یا دست کم این مخالفت را مخفیانه طراحی کردند . در آن زمان ، به نظر می رسید که حمایت از اسلامیت ها ناشی از فراست او باشد ، اما ناشی از شتابزدگی هم بود . با وجودی که شبه نظامیان جمعیت اسلامی مصر ، رقبای سیاسی سادات در جناح چپ را درهم کوبیده بودند ، شدیداً به تند روی می گرویدند و امام های جدید و مستقل شان ، نه تنها علیه کمونیست ها پیام می دادند و به منبر می رفتند ، بلکه علیه غرب هم عمل می کردند . نخستین نشانه ی اشتباه محاسبه ، در اوایل سال 1974 پدیدار شد . آن زمان ، دسته های اسلامیت ؛ که اغلب مصری های تحت رهبری فلسطینی ها بودند ، قیام خونینی را در کالج فنی نظامی سازمان دادند که حتی احتمال میرفت قرار بوده به قتل انور سادات منجر شود . بسیاری به قتل رسیدند ، بسیاری دیگر دستگیر شدند و انور سادات رسماً لیبی را به ایجاد آن واقعه متهم کرد . رهبر این شورش « صالح سیریا » از اهالی شهری در نزدیکی حیفا ی اسرائیل بود که این شهر ، محل تولد حزب آزادیبخش اسلامی هم بود . این حزب فوق تندرو ، کمر به تجدید حیات خلیفه گری اسلامی بسته بود و با سعید رمضان و اخوان المسلمین ، رابطه ای تنگاتنگ داشت . به احتمال قوی ، « سیریا » ، به قول گی لس که پل ، از اعضای وفادار حزب آزادیبخش (25) اسلامی بود .

صالح سیریا تا سال 1970 در اردن زندگی می کرد . پس از آن ، سالی را در عراق گذراند ، اما سرانجام مجبور شد به خاطر محکومیت غیابی به اعدام به جرم عضویت در آن حزب ، از بغداد بگریزد . بعد از آن بود که به قاهره رفت . پس از ورود به قاهره ، سیریا به اخوان المسلمین ، بخصوص رهبر عالی سازمان « حدیبی » و « زینب ال غزالی » از متعصبان جنبش ، بسیار نزدیک شد . سیریا مورد اعتماد زینب قرار گرفت و مدام با او به بحث های منظم می پرداخت . (26)

به گفته ی عبدل منعم سعید مدیر مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهرام ، وقتی گروه تحقیق مصری وقایع دانشکده افسری را مورد بررسی قرار دادند ، به نشانه های نگران کننده و عمیقی از تغییراتی در میان دانشجویان برخوردند . عبدل منعم سعید می گوید:

« با مرور کردن اوضاع ، گروه تحقیق دریافت که وضع در کالج فنی دانشکده افسری دگرگون شده است : نمازگزاران بیشتر شده بودند ، گروه های مختلف به وجود آمده بودند و مجموعاً نشانه هایی از تند روی مشاهده می شد . »

اما انور سادات چنان سرگرم دامن زدن به هیجان های مذهبی بود که نه سازمان امنیت مصر متوجه این چرخش و انحراف شد ، نه سی آی ا. (27) اینلز می گوید :

« رهبر اخوان المسلمین در آن زمان مردی بود به نام تلماساتی که در دوره ی ناصر زندانی بود و انور سادات با این باور آزادش کرده بود که ، به هر صورت سلوک خواهد کرد . همین طور هم شد . به ندرت در مقاله های نشریات اخوان المسلمین انتقادهایی به دولت می شد و یک ماه تعطیل اش می کردند . منتها سادات چنین می اندیشید که مهار کردن سازمان اخوان المسلمین مساله ای جدی نیست . » (28)

اما ، در حالی که اخوان المسلمین ظاهراً وانمود میکرد رام شده است ، گروه های جامعه ی مخفی و دانشجویی اسلامی ، خود را آماده ی جنگ می کردند . در سال های پیش رو ، این شبه نظامیان ، با صبر و حوصله نیروهای خود را در مصر سازمان دادند و ناگهان دست به خشونت و ترور زدند . سعید می گوید:

« بسیاری از اسلامیت ها شروع کردند به تنها زندگی کردن ، و رفتن به صحرا برای ساختن جنبش خود . سازمان اطلاعاتی مصر ، اصلاً متوجه ماجرا نبود . » (29)

در سال 1977 ، تروریست های اسلامی وزیر اوقاف مصر را به قتل رساندند و با سرکوبی و دستگیری رو به رو شدند ، با این حال اما ، به روند تکثیر خود ادامه دادند . در سال 1977 که انور سادات در جست و جوی راهی برای معامله با مناحیم بگین نخست وزیر اسرائیل به اورشلیم رفت ، اسلامیت های مصر ، از جمله اخوان المسلمین و دسته های جامعه اسلامی ، به مخالفت نظامی بیشتری گرویدند . بسیاری از تندروهای اسلامی ، از پیروان سید قطب بودند که در سال 1966 جمال عبدالناصر او را حلق آویز کرده بود . در خلال دهه شصت ، سید قطب نظریه ی رادیکالی را توسعه داد که بر مبنای آن ، مسلمان هایی که عقاید افراطی او را لیبیک نمی گفتند ، با اعراب بربری مقایسه می شدند که



های خشونت گرا و عملیات نظامی بودند. « تلماسانی تندروها را رد می کرد ، اما آیا نظر واقعی او همین بود ؟ » این ، سوال نظری آیلتز بود. سفیر ایالات متحده بر آن بود که رابطه ی پیچیده ای میان رهبری اخوان المسلمین و شبه نظامیان وجود دارد ، اما به نقطه ی اطمینان نرسیده بود. می گوید:

« بیان این دریافت ، سخت بود ، بنابراین برای آدم چاره ای باقی نمی ماند جز آن که به بعضی قضاوت های رئیس جمهوری و وزرای او تکیه کند .» (31)

وضع سی آی ا هم از . این بهتر نبود یکی از مقام های ارشد سی آی ا که سال های بسیاری را در خاورمیانه و در دهه ی هفتاد سال ها در قاهره بوده ، می گوید :

بعضی مقام های ارشد اطلاعاتی مصر ، به او هشدار داده بودند که خطر اسلامیت ها را جدی بگیرد. « دوست خوبی داشتم که از افسران ارشد اطلاعات مصر بود که یک بار به من گفت: شما آمریکایی ها باید قدرت مسجد را درک کنید.» (32)

به نظر کاتی کریستین سون ، که از سال 1971 به سی آی ا پیوست و از سال 1973 تا 1977 مسئول میز این سازمان در مصر بود ، خطر بالقوه ی اسلامیسیم در مصر آن سال ها ، اصلا مساله ای نبود که باعث نگرانی ماموران ما باشد.

«البته اخوان المسلمین را تا حدی می شناختم ، اما ما تاکید اندکی بر اسلام داشتیم ، در شرایط آن دوره ، غفلت از اسلام امری عادی بود.» [33]

دلیل عمده ی این غفلت از سوی نظام اطلاعاتی و مقام های سیاسی ایالات متحده ، آن بود که ما دهه ها به اسلامیسیم فقط به مثابه جریانی منطبق با نظرات ضد شوروی خود می نگریم.

آیلتز می گوید ، از سال 1974 که با از سرگیری روابط دیپلماتیک ، سفیر ایالات متحده در مصر بود ، تا سال 1979 (سال وقوع قیام ضد سلطنتی و پرتاب شدن اسلامیت ها به قله ی قدرت سیاسی در ایران - م) برای سفارت و سی آی ا ملاقات با اسلامیت ها و حتی ایجاد رابطه با آنان ، امر دشواری بود. بخصوص با بخش هایی از آنان که اکنون تبدیل به اپوزیسیون دولت شده بودند.

« دولت مصر نسبت به ایجاد این رابطه ، نظر مساعدی نداشت . زمینه ی مخالفت هم این بود که این رابطه ، به نیروهای اپوزیسیون القاء می کند که ایالات متحده حامی آن ها است. »

پیش از ظهور پیامبر در خواب غفلت بودند . سید قطب و پیروانش ، از این نظریه به عنوان حجت استفاده می کردند تا بتوانند رهبران عرب را مرتد بنامند و به قتل برسانند . اگر چه نظریات سید قطب مغشوش و متناقض بود ، شرق شناسان اصرار می ورزیدند که او در خاورمیانه متفکری نقاد و سکولاریست است.

سید قطب و کتاب « تابلو راهنما » ی او ، بیشترین تندروها (و بیشترین خشونت گرایان) اسلامی را ، به دور از چشم اداره اطلاعات مصر و سی آی ا ، جذب خود کرده بود.

به گزارش آیلتز ، سادات نفهمیده بود که تشویق گروه های تندرو طیف راست اسلامی ، چه خطراتی را در بر دارد ، اما دیگرانی که به همین حلقه تعلق داشتند ؛ از جمله همسر او جهان ، متوجه این خطر شده بودند ، « سادات ، که به هر صورت ، و از همه مهم تر ، به اخوان المسلمین تعلق داشت ، فکر می کرد گسترش نفوذ اسلام و اخوان المسلمین ، بخصوص در دانشگاه ها ، چیزی فراتر از آزادی بیان نبود.» آیلتز می گوید :

« من خیلی ها ، از جمله همسر سادات را به یاد می آورم که می گفتند این جماعت را نباید از نظر دور داشت ، و تاکید می ورزیدند که آنان خطرناک اند. اما سادات سری تکان می داد و می گفت : نه بابا ، فقط جوانی می کنند . سادات اصلا باور نمی کرد که تکیه ی آنان بر مذهب و اخوان المسلمین ، خطری بالقوه است . زیر بار هشدار وزرایش هم نمی رفت که واقعیت چیز دیگری است .» (30)

هم چون این ، انگشت شماری از دیپلمات ها و مقام های سی آی ا ، واقعا متوجه عمق نفوذ اخوان المسلمین در جامعه ی اواخر دهه ی هفتاد شده بودند . آنان ، متوجه روابط پیچیده ی مسئولان اخوان المسلمین ، جامعه ی اسلامی و گروه های زیرزمینی و پیروان سید قطب نبودند. آیلتز و همکاران اطلاعاتی او در مصر ، ناظر بر روند اسلامی شدن مصر بودند ، اما فکر می کردند راه درازی مانده است تا مصر کاملا اسلامیزه شود . از این گذشته ، سادات مشوق ماجرا بود و به نظر می رسید رهبر مصر باور کرده است که این جریان ، هم مفید است و هم ، در نهایت ، بی خطر. آیلتز می گوید :

« اطلاعاتی در دست بود که بعضی عناصر جنبش ، دردرساز نبودند . ولی من متوجه شدم چیزی وجود دارد که باید با دقت روی آن تامل کرد.»

اما خود آیلتز باور کرده بود که دولت مصر می تواند این پدیده را مهار کند ، و متشکل ترین و محافظه کار ترین رهبران اخوان المسلمین ، مثل تلماسانی ، مخالف تاکتیک



کرد که حتی روحانیون ارتدوکس عربستان سعودی را خطا کارانی می دانست که تظاهر به تقوا و مسلمانی می کنند . وزارت امور خارجه و سی آی ا ، به کنه استحاله ی طیف راست اسلامی در دهه ی هفتاد پی نبردند. در عوض ، آنچه را می دیدند ، که می خواستند ببینند : اسلامی سیاسی را که محافظه کار ، ضد کمونیست و مشغول حل و فصل تفسیرها و نقطه نظرهای علمای ریشو در باب شریعت است . مشتی کارشناس آمریکایی در امور اسلام و خاورمیانه ، جدل می کردند که طیف راست اسلامی ، نه تنها ضد کمونیست ، که ضد دموکراتیک ، ضد غرب و حامل خشونت است . اما در دهه ی هفتاد ، این نظریه در اقلیت بود . حتی پس از وقایع گنج کننده و حیرت آور سال های بعدی – مثل انقلاب اسلامی در ایران ، اشغال مسجد اعظم مکه ، ترور انور سادات ، بمب گذاری حزب الله در لبنان که 241 کشته از تفنگداران دریایی ایالات متحده به جا گذاشت – ، طیف راست اسلامی ، بخصوص در جریان تاسیس و عمل جهادی های افغانی ، متحد تلقی می شد .

(آرنود هاتی روی ، نویسنده جوان هندی و خالق رومان بی نظیر « خدای چیزهای کوچک » ، در مقاله ی تحلیلی « معادله عدالت نامحدود » که به قلم همین مترجم به فارسی درآمده و پس از قرار گرفتن روی سایت های مختلف اینترنتی ، در کتاب « بمبهای آزادیبخش آمریکا » چاپ شده است ، بنا به اسناد و مدارک بر آن است که جهادی های افغانی ارتش غیرمستقیم ایالات متحده بودند که سی آی ا نیروهای خشک اندیش اش را از چهل کشور مسلمان ؛ از جمله بازوی نظامی وهابی های عربستان سعودی به رهبری اسامه بن لادن ، به سال 1979 ، برای تشکیل آن در افغانستان گرد آورده بود تا جمهوری های مسلمان نشین اتحاد جماهیر شوروی را از درون تحریک کند. « روی » تاکید می ورزد که پس از مدتی ، سی آی ا برای تامین هزینه ها و ساز و برگ نظامی ارتش غیر مستقیم خود ، صدها لابراتوار هرونین سازی در مرز افغانستان و پاکستان برپا

آیلتز درباره دوره ی دیپلماسی لرزان هنری کیسینجر در جریان سربرداشتن جنگ اعراب و اسرائیل در سال 1973 ، می گوید ایالات متحده به مصر قول داده بود که سی آی ا زیر جلی علیه مصر اقدامی نخواهد کرد . « بنابراین ، با اطلاعات محدودی که ما می توانستیم به دست بیاوریم ، درباره ی پاره ای ارتباط های مخفی و محدود با اسلامیت ها می شود حرف زد ، اما در باره نظم دادن به این رابطه ، حرف چندان نداریم بزنیم. »

از این گذشته ، ما آمادگی آن را نداشتیم که با امام های ریشو و فعالان خشونت گرای جامعه ی اسلامی خودماتی شویم . این عدم آمادگی ، بازتاب مشکل دهه های سی آی ا بود . ماموران فاقد مهارت های کافی بودند . فقط عده ی کمی از ایشان بودند که غربی اطو کشیده نباشند ، زبان عربی را سلیس حرف بزنند و در تاریخ و فرهنگ اسلامی اعتباری داشته باشند . یکی از ماموران ارشد سی آی ا در خاورمیانه ؛ که نخواست نامش فاش شود ، تصویر گویایی از اقدام مهلک برای به چنگ گرفتن اسلامیسم را به دست می دهد. « یادم می آید که این اداره ی کوچک (سی آی ا) را مسئولان کله پوکی می گرداندند که به من می گفتند وظیفه ما نفوذ در اسلام بنیاد گراست. » و می خندد و ادامه می دهد : « و یادم می آید که فکر می کردم مباد از این سرخ گونه های ایرلندی به من بدهند که برود در اسلام نفوذ کند ! . نفوذ کردن در اسلام ، مستلزم داشتن نقشه و استراتژی و درک است . فکر نمی کردم از عهده ی این ماموریت اطلاعاتی بر آنیم ، مگر آن که مسلمان باشیم ، بتوانیم به مساجد برویم ، با آن آدم ها حرف بزنیم و به مساله بچسبیم . ما از عهده ی این مهم برنیامدیم . » (35)

دهه ی هفتاد ، برای طیف راست اسلامی دوران انتقال بود . آن گونه اسلام بنیاد گرانی که ایالات متحده از پایان جنگ جهانی دوم می شناخت ، هنوز وجود داشت ، و امروزه هم وجود دارد . به موازات آن اما ، اسلام جدید و زهرآگین تری در حال شکل گرفتن بود . این اسلام مسموم ، در مصر به صورت تندروهای جامعه ی اسلامی شکل گرفت که بعدها جهاد اسلامی به رهبری ایمان الظواهری ، مرد شماره دو القاعده ، از دل آن در آمد . در ایران به وسیله شبه نظامیان شیعه نمایندگی شد که بازوی فوق تندرو جنبش آیت الله خمینی را تشکیل می دادند . و در عربستان سعودی ؛ خانه ی صحرانی ی عبوس وهابی ها ، اسامه بن لادن را تولید



کرد که در آمد سالانه شان سر به صد تا دویست میلیارد دلار می زد . نوام چامسکی هم ، مثل بسیاری از تحلیلگران سیاسی و کارشناسان معترض به سیاست های ایالات متحده ، به چنین نتیجه ای رسیده است - م)

یکی از دلایل برای ادامه ی رو آوردن اسلامیسم به غرب ، سر برداشتن اقتصاد اسلامی در دهه ی هفتاد بود . بسیاری از همان شبه نظامیان که دستیاران شان سرگرم ترور بودند ، لباس یکدست پوشیده بودند ، کسب و کار راه انداخته بودند ، بانک های بسیار تاسیس کرده بودند و در چشم جهان چیزی جز پول سازان کامیابی نمی آمدند که اگر چه زاهد و متقی اند ، شهروندان عادی هم هستند. با این حال ، تجار و بانکدارانی از این دست ، هم پول می ساختند ، هم پیروان تندرو پیامبر بودند.

عنوان بعدی

بانک های اخوان المسلمین

25 . حزب آزادی بخش در عربی به حزب ات تحریر مشهور است . هنوز هم وجود دارد . حزب از خاورمیانه گریخت ، در آلمان مجددا استقرار یافت ، و بعد پایگاهی قدرتمند در جمهوری های آسیایی اتحاد شوروی ایجاد کرد .

26 . کیل ، صفحه های 92 تا 94 .

27 . سعید ، مصاحبه .

28 . آیلتز ، مصاحبه .

29 . سعید ، مصاحبه .

30 . آیلتز ، مصاحبه .

31 . همان مأخذ .

32 . افسر سابق سی آی ا ، مصاحبه با مولف ، ژونن 2004 .

33 . Cristison Kathy ، مصاحبه با مولف ، مارس 2004 .

34 . آیلتز ، مصاحبه .

35 . افسر بازنشسته سی آی ا ، مصاحبه با مولف ، ژونن 2004 .

جما
بوده آزادی و آبادی ز ارمان جما
رهروان با جان بسته عهد و پیمان جما
بسته اند درب مکاتب را تروریستان شوم
باز خواهد کرد این در دست گردان جما
با (مسیرش) خوش درخشد در مسیر زنده گی
نور دانش میفشاند پرتو افشان جما
بشکند تبعیض و ظلم این تروریستان شوم
نوده آهر بار گردد با دبستان جما
انقلاب خلق سوزد باره ی ظلم و ستم
بازارد زنده گی شاد باران جما
زیر بار سایه ی شب نوده ها در مانده شد
بشکند این ظلم ها را مرد میدان جما
کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front

جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"